

[illegible]

S. No. 715
Gr.

Text. Book

DATE LABEL

26/8/68	31/8/68	12/9/68	011175
25/9/68			
19/9/68			

58067

ایڈیشن ۱

Call No.....

Date.....

Account No.....

J. & K. UNIVERSITY LIBRARY

This book should be returned on or before the last stamped above.
An overdue charges of 6 nP. will be levied for each day. The book is
kept beyond that day.

[illegible]

BORROWER'S
NO.

280

ISSUE
DATE

392

BORROWER'S
NO.

240

430

ISSUE
DATE

12, 19

13, 20

15, 23

14, 21

14, 20

15, 22

885
3.25
560

885

15, 21

192
612

BORROWER'S
NO.

ISSUE
DATE

BORROWER'S
NO.

ISSUE
DATE

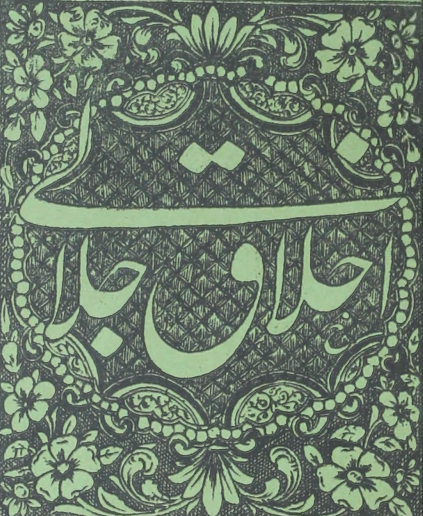
3248

12/15/25
12/25/25

12/25/25

بِعَوْنِ فَيْتَعَالِي الْأَنْزَالِي مُرْفُضِ عَالِي سِهَالِي

نَسْتَعِينُكَ يَا فَيْتَعَالِي أَبِ جَبْرَةِ آفَاقِ سَمَوَاتِي لِأَمَامِ الْأَشْرَاقِ مَعْرُوفِ



مِرْآة نَارِ مَجْمُوعَةِ مَقَالِي خَضْرَاءِ جَلَالِ الدِّينِ مَحْمُودِ تَهْنِئَةِ كَمَالِي دَوَّانِ مَنَازِلِ سِرِّيَالِي

نَشْرُوحُ اشْيَاءَ مَطْبَعِ نَمُوشِي نَوَاشِ مَجْمُوعِ مَحَلِّ جَامِشِي

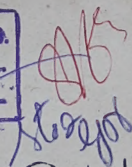
عنوان فیق الالائی مرفوض عالی بهائی

نسخه تصدیق بهائی از بجهت مرقوم وفاق مسیحی لوامع الاشراق معروفة



من افادات معجزه حضرت جلال الدین محمد حقان باکالی و دان مناشیر بهائی

بشوق و اشتیاق مطبع فنی نو کشف مجمع محال جامی



افتتاح کلام بنام واجب الاعتصام سلطانی سنزد که بافراف
ازلی جنود مجبده اعیان ممکنات را از سرحد عدم بدارالملک وجود
متوجه ساخت و منشور خلافت کبری بنام آدم خاکی مرقوم رقم عنایت
گردانیده و اورا بحکم خلعت و صطفی و تشریف انعامت و جرات
بنوخت تبدی که لوح فطرت انسانی را بنقوشش صور اسماء
موشح ساخته در کنار قابلیت نفس ناطقه نهاد تا چون بمقتضای
وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا حَقَائِقَ الْأَسْمَاءِ وَصِفَاتِهَا لَمْ يَزَلِ
و در مخرج آدم را اینها ۱۲

[illegible][illegible]

و وقائن حکمت علمی و عملی تحصیل نماید و بر معاریج معارف علیّه و
 ملکات سنّیه با قدم هست بر آید و در رسه ملکوت بحکم قال یا ادم
 انما جئکم بائنا تمصیبا فاوه منتهیان ملا علی را سر دو شایه و ورو
 بر کمالی که بحسب نشا و قدسی فاشحه کتاب ابداع و اختراع و بصورت
 انسی و بیاچه مکارم اخلاق و لطائف اصطناع است کملی که ببدقه
 آداب شعائر شرعی و کسر انوایس وضعی مسترشدان مسالک
 هدایت را از مهالک غوایت خلاص اوده بمنزل کمال گم شده گان
 یوادی سلوک و متعششان فیانی طلب ابطایای حسن ارشاد
 بمنزل زلال وصال رسانید و بر آل و صحاب او که حمایه ملت بیضا
 براهه طریقه زهرا و فارسان بیادین دین و حارسان شرع مبین اند
 و عامی دولت حضرت خاقانی صاحب زمانی
 خلد الله تعالی خللال خلافتیه و رافقه علی العالمین

حکمت و دگر نیست علمی نظری و عملی
 و بر کمالی که بحسب نشا و قدسی فاشحه کتاب ابداع و اختراع و بصورت
 انسی و بیاچه مکارم اخلاق و لطائف اصطناع است کملی که ببدقه
 آداب شعائر شرعی و کسر انوایس وضعی مسترشدان مسالک
 هدایت را از مهالک غوایت خلاص اوده بمنزل کمال گم شده گان
 یوادی سلوک و متعششان فیانی طلب ابطایای حسن ارشاد
 بمنزل زلال وصال رسانید و بر آل و صحاب او که حمایه ملت بیضا
 براهه طریقه زهرا و فارسان بیادین دین و حارسان شرع مبین اند
 و عامی دولت حضرت خاقانی صاحب زمانی
 خلد الله تعالی خللال خلافتیه و رافقه علی العالمین

در این کتاب ازین علم و فن و کمالی که بحسب نشا و قدسی فاشحه کتاب ابداع و اختراع و بصورت
 انسی و بیاچه مکارم اخلاق و لطائف اصطناع است کملی که ببدقه
 آداب شعائر شرعی و کسر انوایس وضعی مسترشدان مسالک
 هدایت را از مهالک غوایت خلاص اوده بمنزل کمال گم شده گان
 یوادی سلوک و متعششان فیانی طلب ابطایای حسن ارشاد
 بمنزل زلال وصال رسانید و بر آل و صحاب او که حمایه ملت بیضا
 براهه طریقه زهرا و فارسان بیادین دین و حارسان شرع مبین اند
 و عامی دولت حضرت خاقانی صاحب زمانی
 خلد الله تعالی خللال خلافتیه و رافقه علی العالمین

در این کتاب ازین علم و فن و کمالی که بحسب نشا و قدسی فاشحه کتاب ابداع و اختراع و بصورت
 انسی و بیاچه مکارم اخلاق و لطائف اصطناع است کملی که ببدقه
 آداب شعائر شرعی و کسر انوایس وضعی مسترشدان مسالک
 هدایت را از مهالک غوایت خلاص اوده بمنزل کمال گم شده گان
 یوادی سلوک و متعششان فیانی طلب ابطایای حسن ارشاد
 بمنزل زلال وصال رسانید و بر آل و صحاب او که حمایه ملت بیضا
 براهه طریقه زهرا و فارسان بیادین دین و حارسان شرع مبین اند
 و عامی دولت حضرت خاقانی صاحب زمانی
 خلد الله تعالی خللال خلافتیه و رافقه علی العالمین

[illegible][illegible]

[illegible]

۴۴ شمشیرتین گوی که در ده بخت
 ۴۵ زان خوش خاسته ای
 ۴۶ عقاب بالغی که بخت
 ۴۷ شکای اعدای تو که بخت
 ۴۸ دنیایان بالغی که بخت
 ۴۹ دین خود را که بخت
 ۵۰ زان عقاب بالغی که بخت

خوشید رخشان میسر نیست و مود ضعیف را با بسیاری ششتر مقاله
 با سلیمان متصور نه بدو عدش فرما جز از مرغان چمن بر نیاید و
 غیر از غمزه مشوق بر عاشق بیدل نماید هر که چون عقاب سر متدی
 وطنیان بر آرد که تو را اگر دشمن و طوق کشد و هر کس که چون باز
 چنگل عدوان بکشاید از بنجر رنگ بر پایش بسد و فتنه در گوشه
 چشم خربان بخواب فته و آشوب دشمن زلف بتان قرار گرفته
 بخواب روی دلبران که اجمال که کمان فتنه بزه آرد و بغیر از مرغان
 مهر و یار که ایار که تیغ عدوان کشیده آرد آفتاب چون به تیغ
 کشیدن نسو بست از ترس قهرش زرد برآمده هر شام مغرب مختفی
 میشود اما در بسیارش صبحگاه گریان گرفته از راه شرق ببارگاه
 آورد ماه چون بهمت آفتابش نور بزدی متهم شده از بیم صولت
 قهرش در حجاب تاری متواری گرد نهضت مبارک فاش هر کجا

۵۱ مود از رنگ چنگل اعدای تو که بخت
 ۵۲ مود از رنگ چنگل اعدای تو که بخت
 ۵۳ مود از رنگ چنگل اعدای تو که بخت
 ۵۴ مود از رنگ چنگل اعدای تو که بخت
 ۵۵ مود از رنگ چنگل اعدای تو که بخت
 ۵۶ مود از رنگ چنگل اعدای تو که بخت
 ۵۷ مود از رنگ چنگل اعدای تو که بخت
 ۵۸ مود از رنگ چنگل اعدای تو که بخت
 ۵۹ مود از رنگ چنگل اعدای تو که بخت
 ۶۰ مود از رنگ چنگل اعدای تو که بخت

در بخوابان

۶۱ مود از رنگ چنگل اعدای تو که بخت
 ۶۲ مود از رنگ چنگل اعدای تو که بخت
 ۶۳ مود از رنگ چنگل اعدای تو که بخت
 ۶۴ مود از رنگ چنگل اعدای تو که بخت
 ۶۵ مود از رنگ چنگل اعدای تو که بخت
 ۶۶ مود از رنگ چنگل اعدای تو که بخت
 ۶۷ مود از رنگ چنگل اعدای تو که بخت
 ۶۸ مود از رنگ چنگل اعدای تو که بخت
 ۶۹ مود از رنگ چنگل اعدای تو که بخت
 ۷۰ مود از رنگ چنگل اعدای تو که بخت

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

[illegible]

تشریف بکام این دولت عالی قوسها الصداخلو مدنی الایام
واللیائی فرموده اند و در مواضع متعدده ذکر اوصاف و سایل حضرت
نموده و چه امارت بر استقام قواعد این دولت قاهره اجلی و اعلی ازل
صبح ظهورش از مطلع بصر سین سر بر زد چنانکه عالمیان اسی
مشاهده نمودند بروی که هیچکس را هیچ وجه در آن پری نمایند
طالع الصبح لذیذی نعین و لم یبق و سئو
متحدس متفرس دانند که احوال بایون فالش بزبان عالم
صادقه میدهد که عاقریب در تخوم ربع مسکون و شجون عرصه نامون
و جوه و نایر و وس منابر بشرف نام و القاب نباهت و تلباش

[illegible]

<p> باش تا آفتاب جلوه کند وقت کن ۱۲ ایزد تعالی قباب عظمت جلال </p>	<p> منتظر مباحی خواهد شد فرد کاین هنوز از نتایج مستر </p>
<p> این پادشاه عظیم المثال را بتایید و تائید و خیا شمت اقبال </p>	

واکس
 فرزند و قول تمام داد
 نجات آگاهی است انسا به صفت
 نجات بران تسلاب دارد و با ای کس
 چنانچه نامی که بنام پدر و مادرش
 پیدا کند که در تمام دنیا
 جاری و خطیب باشد نه خداوند
 مولانا محمد با علی
 و غیره
 اند که می بینی از آن حضرت خاتم
 طالع آفتاب در بلبه عالمی خورشید
 و این بیت غنچه است برای هم
 و تمام

۱۴
سلطان حسین بن اسماعیل
بن محمد و از زمان

اول و ثان

مولانا محمد علی

صدق بی غیرت
صدق بی ایمان
صدق بی ایمان
صدق بی ایمان

کتابخانه انجمن اسلامی
اصحی روحانی کلام

مولانا غفر

و چون بحیث و اقامت و رسم تصنیف و عهد الت مصروف کتب
حقائق علی و نوادر حکمی و نصائح و امثال ارباب علم و کمال حکایات
سلاطین عدل آیین و سلاطین ایمه دین میفرمایند و مصداق این
سیاق آنکه کتابی مشتمل بر نفائس حکم و غریب کلمه از خان بلوکل نادیده
ابرار و حکمای کبار مقتضای ۶ و خیر مجلس فی الزمان کتاب
همیشه ضمیر ساخته اند و تحت کتابت مشتمل بر بی فوائد جریسته
حقائق بلند و ندرات اهلای عظام آنحضرت ازاد در خانه عامه ضمیمه
نفائس و جواهر میگردد و اندک ما چون تصنیف بعض متقدمان
و مشتمل بر عبارات غیر متعارفه و اشعار غیره که مثال آن اکنون اول
اشارت علیه برین جمله نفاذ یافت که این حقیر بنی بضاعت ازاد
و تمیمی نماید و چون نظم اندیشه و ان معانی وقت چنان نمود که
ترتیب ربط از ای کتاب مشوش و منتشر شد و بحسب قاصد از احاطه

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

تحت إشراف
الشيخ
محمد

تقاصدا خلق نام

شیراز و شیراز

صورت و صورت خراب و بد

تامل دران کتاب

عبد کافریان
میرزا حسن خان

3-11-54

۲۰

۱۲ غلجی

Exhibition No. 53061

این کتاب از سادات این چنین است
 و قدس بر جسد آن انداخته و حضرت
 خود تبار شد ۱۲ مولانا می
 میزبانان تبار شد و چنانکه
 و اجسام و جسد و این
 این دلیل است از روی بیان آن
 چنانکه در کتب گفته شده که
 این نصیب است از خداوند تعالی
 در از سر سبب حاجت ۱۱ مولانا

بار وجود و خویش بنا بر دو لم ضعف	لیکن بر عشق کشیده و ضعیفست
آسمان باران است و نیست کشیده	قرعه فال بنام من یوازید

و اتفاق انسان مرتبه ملاقات ابناء بر کمال قابلیت اوست صفا
 متقابل بر وجهی که خطره اسمای متقابل الهی تواند شد و بهارات
 عالم صورت و معنی قیام تواند نمود و چه ملائک را اگر چه جهت و حیات
 و لوازم آن چون اشراقات علمی و توابع آن از لذات عقلی بحسب
 فطرت حاصلست اما از جهت جسمانیت و کثافت ماده بجای بی نصیبند
 و جسمانگی را اگر چه بحسب قواعد حکمت نفس ناطقه هست اما کمالات
 نفسانیه ایشان فطریست و جسمانیت ایشان از کیفیات متخالفه
 طباع مختلفه بریست و سیر و مراجع مختلفه و مراتب متفاوته
 تقلب و اطوار نقص و کمال و تحول در تقالیب احوال و جاه
 بر جمیع حقایق علوی و معنی ندارد بخلاف نشانه انسانی که

این دلیل است از روی بیان آن
 چنانکه در کتب گفته شده که
 این نصیب است از خداوند تعالی
 در از سر سبب حاجت ۱۱ مولانا
 این کتاب از سادات این چنین است
 و قدس بر جسد آن انداخته و حضرت
 خود تبار شد ۱۲ مولانا می
 میزبانان تبار شد و چنانکه
 و اجسام و جسد و این
 این دلیل است از روی بیان آن
 چنانکه در کتب گفته شده که
 این نصیب است از خداوند تعالی
 در از سر سبب حاجت ۱۱ مولانا

در اجسام انسانی است و این
 باشد که کثافت متخالفه و کمال
 متفاوت در هر یک از این احوال
 این کتاب از سادات این چنین است
 و قدس بر جسد آن انداخته و حضرت
 خود تبار شد ۱۲ مولانا می
 میزبانان تبار شد و چنانکه
 و اجسام و جسد و این
 این دلیل است از روی بیان آن
 چنانکه در کتب گفته شده که
 این نصیب است از خداوند تعالی
 در از سر سبب حاجت ۱۱ مولانا

سلامه یعنی دودگر در آن
سلامه حاصلش که آن فقیه است
افقیه است از سر فقیهت
دیگر یکس که در صبح باشد
۱۲ مولانا می فرمود سلامه
پس از تب بیدار می شود
باشد به نسبت الگین
صفوف مقتدیان در آن
باید از آن فقیه است

اشارتے ہیں آں فرمودہ و طریقی توفیق بین الغرضین نمود
برابر حق و مطابقت ۱۲
بریں وجہ کہ شرف غیر کمال است چه شرف بحسب قیاس بیدست
در سلسلہ ایجاد و غلبہ روحانیت و نزاحت کہ لازم است کمال
دوری از عیب ۱۲
بسبب جامعیت است پس اگر چه ماک بنا بر قلت و سائط و غلبہ
اوصاف را ۱۲
احکام مجرد اثرش از انسان باشد انسان بحسب جامعیت
و احاطت افضل و اکمل باشد چون سخن ہر طائفہ را یکے حل کنند
بر صفات ۱۲
خلات بوفاق مبدل گردد و نزاع ارفصاع یابد و التوفیق
من اللہ تعالیٰ متویر تحقیق خلافت انسان را بدو حصہ منقسم
یکی حکمت بالغہ کہ عبارتست از کمال علمی دوم قدرت فاضلہ کہ
کمال ۱۲
عبارتست از کمال عملی و این سخن بران تقدیرست کہ حکمت را
تفسیر بخبر و علم باحوال موجودات کنند و نفس عمل را خارج از حکمت
دارند اما برین تقدیر کہ حکمت را تفسیر کنند بخبر و نفس بہا کے کہ اورا

[illegible]

علم و عمل باشد مثل جانی عابین
 از دوزخ نجات یافته باضافه ساقط
 بشمار که در ترکیب اولی است
 صفت این کتاب بی حد و مال
 از انعامی که در علم و عمل
 برای شادمانی و نورانی دل برآید
 مقدم است بر دل در چو خال از
 تقدیر نام و مستعدی

ممکن است در جهانی علم و عمل احتیاج بقید آخر نیست بلکه خلافت
 بجز حکمت حاصلست چون عمل در آن دخلست و اولی تفسیر ثانی است
 چه اوقست بمعنی اصلی زیرا که حکمت در اصل لغت موضوع است
 بازای راست گفتاری و درست کرداری و ایضا نص و منج
 یُوتُ الحِکْمَةُ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا باین معنی و اینست
 و بر تفسیر اول شل انگ اُتُ الْعِلْمُ الْحِکْمُ از قبیل عطف
 الفاظ مترادفه باشد و شک نیست که محل پرتاسیس اولی است
 از تا کید و آنچه قدما ی حکما در تعریف فلسفه گفته اند اَلتَّشْبِهُ
 بِاللَّهِ بِقَدْرِ الْإِمْكَانِ معنی ثانی است چه مجرد علم به خلق باخلاق
 انمی تشبه تمام نمی شود و متحقق است که انسان بجزو علم بی عمل
 بزرده کمال غیر سبب چنانچه در حدیث نبوی است عَلَى قَائِلِهِ فَضْلُ
 صَلَوَاتِ الصَّلِيِّ وَ أَكُلِّ تَحَاتٍ بِ الْعَالَمِينَ الْعِلْمُ بِدُونِ الْعَمَلِ

هر که داده شود در علم و عمل
 سود بسیار است و هر که در علم و عمل
 حکمت را در دست گیرد و عمل به آن
 بکمال رساند و در علم و عمل
 قوی باشد و در عمل به آن
 بسیار دانست و در علم و عمل
 به آن توفیق یابد
 این معنی نیز در موردی است
 تا پس نیست که از زبان حق تعالی
 به آن توفیق یابد
 که از نزد حق تعالی
 حاصل نشود و بدین جهت
 به آن توفیق یابد
 و به آن توفیق یابد
 و به آن توفیق یابد

این تشبیه در حدیث نبوی است که هر که در علم و عمل
 به آن توفیق یابد و در علم و عمل به آن توفیق یابد

این تشبیه در حدیث نبوی است که هر که در علم و عمل
 به آن توفیق یابد و در علم و عمل به آن توفیق یابد
 و به آن توفیق یابد و به آن توفیق یابد
 و به آن توفیق یابد و به آن توفیق یابد
 و به آن توفیق یابد و به آن توفیق یابد

شریف از نظر
 علم و حکمت
 در حق بودن
 علم و حکمت
 چنانچه در حق بودن
 است و علم و حکمت
 است و علم و حکمت
 در حق بودن
 علم و حکمت

وَبِالْعَمَلِ بِدُونِ الْعِلْمِ ضَلَالٌ وَحَضَرَتْ رَسَالَتُ پناه عَلیهِ
 أَفْضَلُ صَلَوَاتِ اللَّهِ وَسَلَامِهِ از علم بے عمل پناه بخدای برده و حیث
 قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عِلْمٍ لَا يَنْفَعُ
 وَمِمَّا يُعْلِي كَمَا فِي تَعْرِيفِ حُكْمَتِ مَذْكَورِست نه حفظ اقوال متداوله
 مشهوره است بل مراد یقین بطالب حقیقیست خواه بنظر و استدلال
 حاصل شود چنانچه طریقه اهل نظرست که ایشان را علما میخوانند
 و خواه بطریق تصفیة و استكمال چنانچه شیعه اهل فقرست و ایشانرا
 عرفا و اولیاینا مند و هر دو طائفة بحقیقت حکما اند بلکه طائفة ثانیة
 چون بعضی موهبت ربانی فائز بدرجه کمال شده اند و از کتبخانه
 علماة مِنْ كَلَمَاتِ عَلَمَاءِ سَبَقِ گرفتند و در آن طریق اشواق شکوک
 و غوائل او بام کثرت اشرف و اعلیٰ باشند و بوراشت انبیاء که
 صفوة خلایق اند اقرب و هر دو طریق در نهایت وصول سر بهم بازمی آید

و السلام او در اسلام
 نزد حضرت درود فرستاده
 برود و سلام فرستاده
 بار خدا را پس پناه به هم بتدریج
 که سوزند و در اسلام
 که شکله در خلایق سلطه
 کن بلکه در اسلام
 چنین گفته در اسلام
 غایب از بین و اعلیٰ
 باین اشیاء
 همان در آن
 اولیاء و دوستان خدا
 آموختند و در آن نزد خود علم
 اشراک با شیخ شاکر
 غایت که باز دارند از وصول
 پیشه و کار غیر که که چون بدین
 دپای رنده و کار دیگر از انفس
 باز دارند و غوائل باقی مانده
 یافت و سوزنا

در حق بودن
 علم و حکمت
 است و علم و حکمت
 در حق بودن
 علم و حکمت
 در حق بودن
 علم و حکمت
 در حق بودن
 علم و حکمت
 در حق بودن
 علم و حکمت

در سال ۱۲۰۰
 در روز ۲۰
 در شهر تهران
 در روز ۱۲
 در شهر تهران
 در روز ۱۲
 در شهر تهران

ای یحییٰ ریح الامر که و یسانه محققان هر دو طریق هیچ خلاف نیست
 چنانچه منقولست که شیخ عارف محقق مدق قندهار ارباب العیانی
 صفوة اعیان الانسان شیخ ابوسعید بن ابی الخیر را با قوه الحکماء
 المتأخرین شیخ ابوعلی بن سینا قدس الله روحهما اتفاق صحبته افتاد
 و بعد از انقضای آن یکی گفت آنچه او میداند منمیدانم و دیگری
 گفت آنچه او می بیند منمیدانم و دیگری گفت آنچه او می بیند منمیدانم
 تنموده بلکه همه اثبات کرده اند چنانچه ارسطاطالین میگوید
 ان یحصلها فلیحصل لنفسه نظره اخرى و فسلطون التي فرسوده
 قد تحقق لي الوفاء من المسائل ليس لي عليها برهان و شیخ
 ابوعلی در مقامات العارفین می فرماید فمن احب ان يعرفنا
 فليتبسح الى ان يصير من اهل الشاهدة دون الشافهة

خداوند آن را بدو
 این گفتار است
 نسبت به آن که گفته شد
 مشهور است که شیخ عارف
 از اهل طائفه است
 و این که در آن است
 باید که حاصل آن را
 خود نظری دیگر
 مقصود با اوقات نیست
 رسیدن مقصود است
 تحصیل آن مقصود است
 بگیریم سازد نظرد
 مشاهد می کند
 محمادی علی الله
 جنتی است شعله را
 مسائل نیست بر این
 مسائل دینی یعنی
 شاید در این

در روز ۱۲
 در شهر تهران
 در روز ۱۲
 در شهر تهران

در روز ۱۲
 در شهر تهران
 در روز ۱۲
 در شهر تهران

[illegible]

فاسده سالک را در میان طلب حیران و سرگردان دارد و افسه فاسد
آنکه باندک نمایشی گسراب بقیع^{۱۲} تحسبه الظان^{۱۳} ما و از راه فرست
دست از طلب بدار و حتی اذ اجاره^{۱۴} کم بجه^{۱۵} شیدا^{۱۶} و بعد از اطلاع
بر حلیه^{۱۷} حال حاشش عیب را حسرت و وبال نباشد شعر

دوست سربازین با همیشدار
تا غول بیابان فرید بسته
کثیر و اکرب الوصول قلائل
خلیق قطاع الفیاضی الی الحمی

وایضا استاد این طریق که عبارت از مرشد کاملست بآورد
و بتقدیر وجود شناخت او متغذیایست که کمالات انسانی را
بجای آورد ^{مال} ^{دشوار}

کسی بود که شناسای منظر لطیف

و اکثر مردم بصورت موهمه و ظاهری حقیقت از راه فرست شعر

قوت را مقابل هر مهر می | سنگ نینه سنج زر سنج منیرند

مولا علی محمدی
نعمه الله تعالی تغیر
و حکیم خفا العبد

۲۲

[illegible]

از فضل او به جا می آید
چون که نصیب او شد
مولا را خدا در حق علی
نصیب از عصبانیت

مفتون لکھنؤ مؤسسہ اعلیٰ
۳۶

نشانہ ۱۴ مولانا

پیش از این

عبدالعزیز

بانی مسلمانان
گفتار و کردار

اندر کتب

بازگشت از کربلا

انفصل عن غير

از نزد امار

اعتماد
موسسه

این قاصران که ع بدنام کننده کونامی چند + وصف بحال
ایشانست عرضه طعن بگمان شده عَمَمْنَا اللَّهُ وَسَاءَ الْمُسْلِمِينَ عَنِ
الْبَطْغِيَانِ وَاتَّزَلْنَ فِي نَفْسٍ وَالْقَوْلِ وَالْعَمَلِ وَالْأَوَّلِ وَالْقُوَّةِ أَلَّا
بِاللَّهِ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ كَشَفَ عَطَا شَيْدَ كِه حِجَابِ
شسته دیده بصیرت طالبان را از ادراک محاسن این چراغی نفسی شاد
و عروس حجله شاد مانع شود پس واجب نمود و قرض آن شبهه نمودن
و در کشف و رفع آن کوشیدن تقریر شبهه آنکه منفعت این عتبات
وقتی متحقق شود که اخلاق قابل تغییر و تبدیل باشد و این مقدمه ظاهر
نیست بلکه خلاف آن بودیم بشارت و تسلیق مینماید و از فحوائص نفس
حقائق مودای و ما یطیق عَنِ النَّوْمِيِّ عَنِ النَّوْمِيِّ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا سَمِعْتُمْ
رَجُلًا زَالَ عَنْ مَكَانِهِ فَصَدِّقُوهُ وَإِذَا سَمِعْتُمْ رَجُلًا زَالَ عَنْ مَخْلَقِهِ
فَلَا تَصَدِّقُوهُ فَإِنَّ سَيِّئَهُ إِلَى مَا جِئَ عَلَيْهِ بِطَرَقٍ مَبَالِغَةٍ تَسْتَفْهِمُونَ

از خود آرد از فضل فضل قیامت

شبهه ششم: «بعضی بنامه طالبان می‌روند»

افغان
دود در کلمه در ماف می
نسن حرار باغ فرود در باغ و اوزان
دوس علم افغان بختی
سیدان

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

تو در این کتب و بعضی مسافت که به بعد
تو نیست یعنی قفسی است
تو نیست

وزیران موصوف
یونان و قیاریات و سخن نیکیند از خود
جایگزین موصوفت در دوزخند خدا
بودی و سلام گاه بدین کوه
ز آتش

[illegible]

تکمیل آن از ان قبیل باشد کہ کسے خواهد کہ تجلیہ زجاہ را بدرجہ اول و ثانی
رساند یا تصقیل آہن بخرتہ بقضہ و قوسب آور و این خیال محال است فرد

جوہ جام حجاز طینت کان کر

تو توقع ز گل کوزہ گران میدار

نیست تقریر شبهه برو حی از تفصیل و از برای رفع آن بمید مقدمه نقل
و آن نیست که خلق ملکه است نفس را که مقتضی سهولت صدور فعل باشد
از وی احتیاج ب فکر و رویت ^و ملکه کیفیت است ^{از} نسخ و نفس ^{در} و در
حکمت نظری معلوم شده که کیفیت نفسانی اگر مترفع از اول است از
حال میگویند و اگر بطبیعی از اول است ملکه و سبب و جود خلق نفس را و درین
تواند بود یکی طبیعت چنانچه مزاج شخصی در اصل فطرت بر آن وجه باشد
که اتحاد کیفیت خاص در وی بیشتر باشد تا با دنی سبب بآن متکیست شود
چنانچه مزاج حار یا پس غضب او یا طرب شہوت او بار در ^{طرب}
نسب از او بار دایس ملاوت را چنانچه تفصیل کتب حکمت طربین ^{در} میشود

[illegible]

پیشواریہ
شہادت و طبیعت
کے شخص کے ان زبانی
شہادت و طبیعت
تفصیل سے
نہیں شہادت
موجود

از قله دوری بود مکان از خطا آسوده
که عرض بلند گویش و آن جبار است
به خدا سوگند که محاذی فصل الهی
بجای افق جان و کائنات قریب
که نشسته بر کوهان و کوه زریه
لطیفه در هر روز می آید

الحق في الدين

اگر اخلاق قابل زوال

نمودی تا قول علامه

ایک دفعہ گزشتہ سال

مولانا محمد علی اعظمی

لا بعض فاعل

بسم الله الرحمن الرحيم

مجلس شورای اسلامی
کتابخانه ملی

3

برای تنبیه است و حمل منع و عطل قوت تمیز و فرض تا دیب و سیاست
و بطلان شرع قوی لازم آید که هیچ خلق قابل و ال نباشد
و نظیر این است که گویند اگر هر مرضی قابل علاج نبودی علم طب باطل
بودی و در بطلان این سخن شک نیست و حاصل آنکه اشتراف می‌گردد
تا دیب و سیاست اختیار شوند چنانکه ارسطاطلیس گفته و هر چند
این حکم علی‌الطلاق نیست اما بیکرا تا دیب سیاست در ایشان اثری
پیدا شود و اگر انتفاعی شود در ایشان کلی نشود و انتفاص آن خود
حاصل شود و از اینجا معلوم شد که در بیان منفعت این علم احتیاج
باین عمومی نیست که تمام خلاق قابل است بلکه قبول خلاق فی کلمه
در اشخاص کافیست همچنانکه در علم طب با آنکه عدم قبول اگر باشد
و زنا و اخلاق و ناداشخاص تواند بود و در این نیز منفعت این علم
در جهت تنقیص شرع ظاهر شود پس هیچ وجه بطلان سیاست

تعالیٰ علی رحمہ اللہ

ف

تعلیم و تربیت

ان کا فرس

باعتبار این روش

فیضانِ نبوی

بعضی بیکس

۱۵۵

نکته معنی قول این است

منزل

عماد

بسم الله الرحمن الرحيم

باز بستم که زوال چو نیاید
نزدای

خود را می بیند

گویا به اخلاق

اخلاق و عادات
حضرت امام حسن مجتبیٰ

میں نے زوال سے

جان زائل شو

۱

از جمیع شیخانی

امام ابو جبار
و تالیف

[illegible]

مجلس

عبدالله بن محمد بن عبدالمطلب

خداوند بجز این نیست

تجارت مطلوب

Re

۱۰۰

بفتح نون

بفتح نون

بفتح نون

بفتح نون

بفتح نون

بفتح نون

و تکالیف شرعیست لازم نیاید چه اگر در مرضی یا شخصی علاج نافع نباشد
 بسبب قبح و عظم طبع نشود و اگر گویند که برین تقدیر تکلیف
 بر شخصی بتبدیل جبر خلق نه مقدم نمیشود چه شاید که خلقی در حق
 شخصی قابل زوال نباشد جواب گوئیم که چون عدم قبول زوال
 یقین نیست پس حکم عقل و شرع واجب باشد سعی و ازاله آن
 نمودن و همانا در کلام حقائق اعلام حضرت سید الانام علیهم السلام
 اَلْاَعْلَیَّهِ سَلَامٌ وَ اَلْحَمْدُ لَهُ وَ اَلَا کَرَامَ اَشَارَتِی بَانْفِیْسِی حَقِیْقَةً
 اَعْلَیَّهِ سَلَامٌ مِیْسَرٌ لِمَا خَلَقَ کَ وَ اَزِیْنِ مَبَاحِثِ مَعْلُومٌ شُود که سخن ایشان
 دین فن مبتنی بر مسامحت است چنانچه بعد از این بروجیه منتهی است
 مغفرت در کتاب امثال این مسامحات مرقوم میماند
 اِنْ شَاءَ اللّٰهُ تَعَالٰی وَ بِرِ الْغَضَمَةِ وَ التَّوْفِیْقِ

لامع اول تهذیب اخلاق و وودعت

و تکالیف شرعیست لازم نیاید چه اگر در مرضی یا شخصی علاج نافع نباشد
 بسبب قبح و عظم طبع نشود و اگر گویند که برین تقدیر تکلیف
 بر شخصی بتبدیل جبر خلق نه مقدم نمیشود چه شاید که خلقی در حق
 شخصی قابل زوال نباشد جواب گوئیم که چون عدم قبول زوال
 یقین نیست پس حکم عقل و شرع واجب باشد سعی و ازاله آن
 نمودن و همانا در کلام حقائق اعلام حضرت سید الانام علیهم السلام
 اَلْاَعْلَیَّهِ سَلَامٌ وَ اَلْحَمْدُ لَهُ وَ اَلَا کَرَامَ اَشَارَتِی بَانْفِیْسِی حَقِیْقَةً
 اَعْلَیَّهِ سَلَامٌ مِیْسَرٌ لِمَا خَلَقَ کَ وَ اَزِیْنِ مَبَاحِثِ مَعْلُومٌ شُود که سخن ایشان
 دین فن مبتنی بر مسامحت است چنانچه بعد از این بروجیه منتهی است
 مغفرت در کتاب امثال این مسامحات مرقوم میماند
 اِنْ شَاءَ اللّٰهُ تَعَالٰی وَ بِرِ الْغَضَمَةِ وَ التَّوْفِیْقِ

و تکالیف شرعیست لازم نیاید چه اگر در مرضی یا شخصی علاج نافع نباشد
 بسبب قبح و عظم طبع نشود و اگر گویند که برین تقدیر تکلیف
 بر شخصی بتبدیل جبر خلق نه مقدم نمیشود چه شاید که خلقی در حق
 شخصی قابل زوال نباشد جواب گوئیم که چون عدم قبول زوال
 یقین نیست پس حکم عقل و شرع واجب باشد سعی و ازاله آن
 نمودن و همانا در کلام حقائق اعلام حضرت سید الانام علیهم السلام
 اَلْاَعْلَیَّهِ سَلَامٌ وَ اَلْحَمْدُ لَهُ وَ اَلَا کَرَامَ اَشَارَتِی بَانْفِیْسِی حَقِیْقَةً
 اَعْلَیَّهِ سَلَامٌ مِیْسَرٌ لِمَا خَلَقَ کَ وَ اَزِیْنِ مَبَاحِثِ مَعْلُومٌ شُود که سخن ایشان
 دین فن مبتنی بر مسامحت است چنانچه بعد از این بروجیه منتهی است
 مغفرت در کتاب امثال این مسامحات مرقوم میماند
 اِنْ شَاءَ اللّٰهُ تَعَالٰی وَ بِرِ الْغَضَمَةِ وَ التَّوْفِیْقِ

[illegible]

توت را هم که در کمال استیلا و آرزو تو گویا
بیشتر است تعالی یاری جای که در حد
ضاعت جز بیدار گردد

ای عزیز بنام سحاب عقل علی رو
نفری

دیدی

[illegible]

حکام اخلاق در مقام تقسیم
نقشه ۱۱

نقشه ۱۲
نقشه ۱۳

نقشه ۱۴
نقشه ۱۵

نقشه ۱۶
نقشه ۱۷

و درین مقام است که اشکال کند که حکمت را اولاً تقسیم نظری علی کرده اند
 و علی را تقسیم بنسبه قسم کرده که یکی از آن علم اخلاقی است که شکست بر فضائل
 چهارگانه که یکی از آن حکمت است پس حکمت قسم نفس خود باشد و این اشکال
 ظاهر نیست چه حکمت که مقسم است علم باحوال موجود است و چون
 این علم خود از موجود است و در آن علم بحث از احوال او نیز باشد و این
 مخذولیت چه این جزو حکمت است مسائل متعلقه حکمت است از این
 که ملکه است محمود و چه طریق کتاب آن باید کرد و نظائر آن چنینند
 همین لازم آید که علم حکمت خود موضوع مسئله از مسائل که جزو است
 باشد و درین هیچ مخذولیت بلکه نظیر این در علم اعلی و اقصی است چه
 در و از موجود است و چون نفس علم از موجود است تواند بود که خود موضوع
 مسئله از مسائل خود واقع شود و اصلاً ازین لازم نیاید که شیء جزو نفس
 خود باشد بلکه هر که علم عبارت است از تصدیقات یا قضایا که متعلق تصدیق
 تصدیق

و درین مقام است که اشکال کند که حکمت را اولاً تقسیم نظری علی کرده اند
 و علی را تقسیم بنسبه قسم کرده که یکی از آن علم اخلاقی است که شکست بر فضائل
 چهارگانه که یکی از آن حکمت است پس حکمت قسم نفس خود باشد و این اشکال
 ظاهر نیست چه حکمت که مقسم است علم باحوال موجود است و چون
 این علم خود از موجود است و در آن علم بحث از احوال او نیز باشد و این
 مخذولیت چه این جزو حکمت است مسائل متعلقه حکمت است از این
 که ملکه است محمود و چه طریق کتاب آن باید کرد و نظائر آن چنینند
 همین لازم آید که علم حکمت خود موضوع مسئله از مسائل که جزو است
 باشد و درین هیچ مخذولیت بلکه نظیر این در علم اعلی و اقصی است چه
 در و از موجود است و چون نفس علم از موجود است تواند بود که خود موضوع
 مسئله از مسائل خود واقع شود و اصلاً ازین لازم نیاید که شیء جزو نفس
 خود باشد بلکه هر که علم عبارت است از تصدیقات یا قضایا که متعلق تصدیق
 تصدیق

نقشه ۱۸
نقشه ۱۹
نقشه ۲۰
نقشه ۲۱
نقشه ۲۲
نقشه ۲۳
نقشه ۲۴
نقشه ۲۵
نقشه ۲۶
نقشه ۲۷
نقشه ۲۸
نقشه ۲۹
نقشه ۳۰
نقشه ۳۱
نقشه ۳۲
نقشه ۳۳
نقشه ۳۴
نقشه ۳۵
نقشه ۳۶
نقشه ۳۷
نقشه ۳۸
نقشه ۳۹
نقشه ۴۰
نقشه ۴۱
نقشه ۴۲
نقشه ۴۳
نقشه ۴۴
نقشه ۴۵
نقشه ۴۶
نقشه ۴۷
نقشه ۴۸
نقشه ۴۹
نقشه ۵۰
نقشه ۵۱
نقشه ۵۲
نقشه ۵۳
نقشه ۵۴
نقشه ۵۵
نقشه ۵۶
نقشه ۵۷
نقشه ۵۸
نقشه ۵۹
نقشه ۶۰
نقشه ۶۱
نقشه ۶۲
نقشه ۶۳
نقشه ۶۴
نقشه ۶۵
نقشه ۶۶
نقشه ۶۷
نقشه ۶۸
نقشه ۶۹
نقشه ۷۰
نقشه ۷۱
نقشه ۷۲
نقشه ۷۳
نقشه ۷۴
نقشه ۷۵
نقشه ۷۶
نقشه ۷۷
نقشه ۷۸
نقشه ۷۹
نقشه ۸۰
نقشه ۸۱
نقشه ۸۲
نقشه ۸۳
نقشه ۸۴
نقشه ۸۵
نقشه ۸۶
نقشه ۸۷
نقشه ۸۸
نقشه ۸۹
نقشه ۹۰
نقشه ۹۱
نقشه ۹۲
نقشه ۹۳
نقشه ۹۴
نقشه ۹۵
نقشه ۹۶
نقشه ۹۷
نقشه ۹۸
نقشه ۹۹
نقشه ۱۰۰

از این رو که متعلق نیست و تصدیقات نفس مسائل ازین و که متصور اند
 از این رو که متعلق تصدیق موضوع مسئله است و گاهی محذور بود
 که مسائل علم حکمت یا تصدیقات متعلقه بآن بعضی مسائل حکمت علم
 یا تصدیقات متعلقه بآن بودی و صلا لازم نیست تحت تحقیق جواب
 و نتیجی آن بروجهی که در آن مجسّم نهان و جوابی دیگر گفته اند و آن
 که هر دو حکمت درین مقام استعمال عقل عملیست چنانکه باید آن
 نیز حکمت علمی خوانند و بسبب اختلاف معنی احتلال از تقسیم منقسم
 و ازین جواب لازم آید که عدالت جامع جمیع فضائل نباشد بخلاف
 این معنی تصریح نموده اند و انصاف نیست که کلام در جزئی علمی منقسم
 بر سامحه ساخته اند و طالب این فن را تحقیق مقاصد بروجهی مکلف
 نداشته اند بلکه با آنچه علم بآن بوصله عمل شیند و موجب نجات طالب
 مستر شد از هما لک رذائل باشد اگر فایده اند چه ایشان مبتدی را

مادی علی حده و یا مادی و معنوی علی حده و یا مادی و معنوی
 من است و چون متصور از حکمت علم
 بدین عمل و در طالب فضائل
 دانسته اند که در هر دو عالم
 یافته و از آن نجات باید و صلا لازم
 نیست و مستر شد از هما لک رذائل
 سببی در دنیا و آخرت باشد
 نه و مستر شد از هما لک رذائل
 چه مستر شد از هما لک رذائل

می حکمت علم بآموختن و در این علم
 از این رو که متعلق تصدیق موضوع مسئله است و گاهی محذور بود
 که مسائل علم حکمت یا تصدیقات متعلقه بآن بعضی مسائل حکمت علم
 یا تصدیقات متعلقه بآن بودی و صلا لازم نیست تحت تحقیق جواب
 و نتیجی آن بروجهی که در آن مجسّم نهان و جوابی دیگر گفته اند و آن
 که هر دو حکمت درین مقام استعمال عقل عملیست چنانکه باید آن
 نیز حکمت علمی خوانند و بسبب اختلاف معنی احتلال از تقسیم منقسم
 و ازین جواب لازم آید که عدالت جامع جمیع فضائل نباشد بخلاف
 این معنی تصریح نموده اند و انصاف نیست که کلام در جزئی علمی منقسم
 بر سامحه ساخته اند و طالب این فن را تحقیق مقاصد بروجهی مکلف
 نداشته اند بلکه با آنچه علم بآن بوصله عمل شیند و موجب نجات طالب
 مستر شد از هما لک رذائل باشد اگر فایده اند چه ایشان مبتدی را

بیان است اگر از روشهای فلسفی
 بعضی زیادت نیست حکمت علمی متصور است
 چنانکه کلام در جزئی علمی و حکمت علمی در کلی
 و مسلک حکایت و طالب این فن را تحقیق مقاصد بروجهی مکلف
 نداشته اند بلکه با آنچه علم بآن بوصله عمل شیند و موجب نجات طالب
 مستر شد از هما لک رذائل باشد اگر فایده اند چه ایشان مبتدی را

۵
اعلام حاکمیه اشراق
مغیر از سید محمد تقی

فصل اول در بیان

بعضی دیگر

سورۃ النازعات

پس کاغذ بجا آید

سید بن جعفر بن ابی طالب

فصل فی فضیلت

ق. ۱۰۰

میرزا محمد علی

مجلس

مجلس شورای اسلامی

...

صاحب ملکه قوت غضبی را در حال عیون خوانند نه شجاع صاحب قوت عظمی مستبصر خوانند نه حکیم اما چون تعدی بغیر کند موجب قوت و جای غیر شود و احتشام و است او در قلوب اسخ گردد و روح او بر دم نغم لازم شود و همانا مرد با تحقیق روح دین مقام حکم عقل است موجب روح او و ظاهر است که بدون خوف رجا عقل حکم بر لزوم روح او و دیگران نمیکند چه اگر کسی متعلی با صنایع کمالات باشد تا از تو قریب نفس یا ترش ضرری نباشد عقل اقدام به روح او بر کسی اجب اند چون یکی ازین دو باشد تقرب با و نزدیک جمیل از برای جلب نفع یا دفع ضرر مستحسن بل موجب شرم علی الخلفان مراتب الخوف و الخیر و هویر و هوب و ترشی و آله

[illegible][illegible]

[illegible]

دوم سرعت فیم سوم صفای ذهن چهار سهولت تعلم پنجم حسن نقل
 زود نمایی ۱۱ آسانی آموختن ۱۲ آموختن ۱۳
 ششم حفظ پنجم تذکر اما ذکا ملکه سرعت استنتاج مطالب ۱۴
 آموختن ۱۵ یاد آوری ۱۶ طلب تجربه ۱۷
 سهولت استخراج نتایج از مقدمات است و حصول آن منوط به شریک
 موازات مقدمات نتیجه خواهد بود و اما سرعت فهم ملکه انتقال از لوازم
 بلوازم بی کثرتی زیاده همانا فرق میان این دو آنست که اول سرعت
 در حرکت فکر نیست و ثانی در غیر فکر چون انتقال از لوازمات تصویف
 بلوازم آن یا از تضایا بعکس مستویه یکس نقیض اما صفائی بن
 ملکه استعداد استخراج مطلوب است بی اضطراب و تشویش و اما
 سهولت تعلم ملکه توجه کلی بطلوب است تا بی مانعت خواطر متفرقه باشد
 و اقتساب تواند نمود و اما حسن نقل آنست که در بحث و استکشاف از
 هر مطلبی حدی لائق با و نگاه دارد تا نه ایهال امری موجب نماید و سهولت
 شئی را که و اما تحفظ آنست که صور متقوله یا محسوسه نیکو ضبط نماید تا اندک

[illegible]

ملکه استحضار محفوظ است در هر وقت که خواهد بی کلفتی و آنچه در تحت
 شجاعت است باز ده است اول که نفس و دوم بخت سوم علم و
 چهارم ثبات پنجم علم ششم سکون هفتم شهادت هشتم تحمل نهم فواضع
 دهم حریت یازدهم رقت اما کبر نفس آنست که نفس بکرمیت و بوان
 مبالغات نکند و بسیار و احسار التفات نماید بلکه از مدح و ذم و فقر
 متاثر نگردد و تقلبات احوال تبدل و انتقال و تاثر و فعال خود
 را نداند و این ملکه شریفیت که عروج بر عروج آن جزو حالاکان
 را طلب را بعیر نشود و تنم قلال شواهدی آن جزو اعیان کاملان را
 متصورند و لکن اگر بار مشایخ متصوف قدس الله سرار هم گفته اند از جایگز
 من مرقوس الصدیقین حب البقاء ولا یجد کذبة الفخر من لم یستوعده
 المذبح والذم و اما بخت و ثلوق نفس است ثبات خود تا در وقت
 اضمحلال انظار و بطلان حسنج خود راه ندید حرکات منتظم از و صادر نشود

و اگر کسی که در این ملک است و در هر وقت که خواهد بی کلفتی و آنچه در تحت
 شجاعت است باز ده است اول که نفس و دوم بخت سوم علم و
 چهارم ثبات پنجم علم ششم سکون هفتم شهادت هشتم تحمل نهم فواضع
 دهم حریت یازدهم رقت اما کبر نفس آنست که نفس بکرمیت و بوان
 مبالغات نکند و بسیار و احسار التفات نماید بلکه از مدح و ذم و فقر
 متاثر نگردد و تقلبات احوال تبدل و انتقال و تاثر و فعال خود
 را نداند و این ملکه شریفیت که عروج بر عروج آن جزو حالاکان
 را طلب را بعیر نشود و تنم قلال شواهدی آن جزو اعیان کاملان را
 متصورند و لکن اگر بار مشایخ متصوف قدس الله سرار هم گفته اند از جایگز
 من مرقوس الصدیقین حب البقاء ولا یجد کذبة الفخر من لم یستوعده
 المذبح والذم و اما بخت و ثلوق نفس است ثبات خود تا در وقت
 اضمحلال انظار و بطلان حسنج خود راه ندید حرکات منتظم از و صادر نشود

و اگر کسی که در این ملک است و در هر وقت که خواهد بی کلفتی و آنچه در تحت
 شجاعت است باز ده است اول که نفس و دوم بخت سوم علم و
 چهارم ثبات پنجم علم ششم سکون هفتم شهادت هشتم تحمل نهم فواضع
 دهم حریت یازدهم رقت اما کبر نفس آنست که نفس بکرمیت و بوان
 مبالغات نکند و بسیار و احسار التفات نماید بلکه از مدح و ذم و فقر
 متاثر نگردد و تقلبات احوال تبدل و انتقال و تاثر و فعال خود
 را نداند و این ملکه شریفیت که عروج بر عروج آن جزو حالاکان
 را طلب را بعیر نشود و تنم قلال شواهدی آن جزو اعیان کاملان را
 متصورند و لکن اگر بار مشایخ متصوف قدس الله سرار هم گفته اند از جایگز
 من مرقوس الصدیقین حب البقاء ولا یجد کذبة الفخر من لم یستوعده
 المذبح والذم و اما بخت و ثلوق نفس است ثبات خود تا در وقت
 اضمحلال انظار و بطلان حسنج خود راه ندید حرکات منتظم از و صادر نشود

حضرت عزت عزت کلمه شتم کلام اخلاق و مادی طریقی توفیق
وفاق راضی الله علیه و سلم میفرماید قاضی بر کما صبر أو الو العسر
من الرسل یعنی در تحمل مشاق و ثبوت بر کاره موافقت با دیگر انبیا
مقربان بارگاه کبریا و مؤیدان نبی صطفی و اجتناب از شیمه ذات
کریمه ساز و از احادیث مشهور است الصبر مفتاح فخر و در حدیث
دیگر است الصبر مع الصبر و در صحیفه صغری که حکای مومنین در هر سال
و معابد آویخته بودند مکتوب بوده که همچنانکه آمین طبعاً عاشق طغیان
ظفر طوطا طالب صبر است بقوم قناعت و آن استحقاق نفس است
با کمال و مشارب و ملائیس غیره و الا کفایت ضرورت از جهت استقامت
بان نه از جهت حرص جمع مال که آن تقصیر است و شمر عاقلانه مذموم بخلاف
اول که کمال محمدت موسوسست چنانچه در کلام صادق مصدق اروست
القناعت کنه لا یفنی الثمن و قاروان طینان نفس است

بیت از برای هر کسی که در راه حق باشد
و در راه حق باشد و در راه حق باشد
و در راه حق باشد و در راه حق باشد
و در راه حق باشد و در راه حق باشد

و در راه حق باشد و در راه حق باشد
و در راه حق باشد و در راه حق باشد
و در راه حق باشد و در راه حق باشد
و در راه حق باشد و در راه حق باشد

تحریر کتاب حضرت مکارم اخلاق علیه التحية من الله الخلاق فرمود
الْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ وَالْثَّانِي مِنَ الرَّحْمَنِ وَدَاحِكَاكُمْ شَرِّ عَيْتِ الْإِنَامِ
عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ مَبَالِغُهُ نَهَى أَنْ يُعْمِلَ بِمَرْتَبَةٍ يَسْتَكِينُ مَا مَرَدُ
كَهْ أَزْكَاءَ عِلْمَائِيْنَ وَنَمَائِيْ شَرِيعَتَيْنِ سَتَ تَصْرَحُ فَمُودُهُ كَهْ أَكْ
كَسْرَ رَافُوفَ فُوتِ نَمَازِ جَمْعُهُ بَاشِدُ بَاجُودَانِ دِرَافَةُ فُتْنِ تَعْمِيلِ نَمَائِ
وَأَجَادَةُ نَفْسِيْ وَاعْتِدَالِ انْخِرَافِ نَجْوِيَةِ نَحْمِ وَعَسَتْ وَأَنْ مَلَارِيفِ نَفْسِ
بِرْ أَعْمَالِ نِيْكَوْ وَفَعَالِ اِبْتِسَامِيَةِ قَالَ اللهُ تَعَالَى إِنَّ أَوْلَى سَائِلَةٍ إِلَّا
اَلْمُتَّقُونَ دَهْمِ اِنْتِظَامِ وَأَنْ نَفْسُ كَهْ نَفْسِ اَلْقَدِيرِ اَمُورِ وَجْهِ لِيَاقَتِ
وَحَسْبُ مَصْلَحَتِ مَلَكُهُ شُودِ يَازِ دَهْمِ حَرِيَّتِ وَأَنْ كُنْتَ اَلْكِتَابِ اَلْأَسْتِ
مَكَاسِبِ جَمِيْلُهُ لَاقَهُ وَصَرَفِ اَنْ دِرْ مَصَارِفِ فَاُلْقَهُ وَاسْتِنَاعِ
مَزَالَتِ مَكَاسِبِ دَهْمِهِ وَصَرَفِ دِرْ مَصَارِفِ قِيَمَتِهِ وَازِ دَهْمِ سَخَاوَاتِ اَلْمَلَكِ
عَدَمِ مَبَالِغَاتِ بَانْفَاقِ اَلْهَيْتِ تَاجِجُهُ بَاشِدُ بَآلَكُهُ بَإِيْجِدُهُ شَآئِدُ بَرِيَانُهُ

و در راه حق باشد و در راه حق باشد
و در راه حق باشد و در راه حق باشد
و در راه حق باشد و در راه حق باشد
و در راه حق باشد و در راه حق باشد

و در راه حق باشد و در راه حق باشد
و در راه حق باشد و در راه حق باشد
و در راه حق باشد و در راه حق باشد
و در راه حق باشد و در راه حق باشد

کتابخانه الفانسی (م) و مطابقت
بسیار باشد و

که هر یک از اینها

الفاظ و عبارت

مستحق

وصفات

الحمد لله رب العالمين

مجلس عمومی

وہی ہے جس نے

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و در جواب آنکه اکرم مصطفوی علیه السلام فصل الصلوات و التسلیمات وارد است
که فرمود الله تعالی دین اسلام را از برای جوهر گریده و هیچ چیز
دین اسلام را با صلاح نمی آورد و الا سحوات و حسن خلق پس دین
خود را بهر دو فرین گردانید و در حدیث دیگر فرموده اول چیزی که
در روز قیامت در میزان حسنات ^{نهند} نهند حسن خلق و سخاوت است
و چون خدای تعالی ایمان را آفرید گفت خدایا مرا قوی گردان حق
تعالی او را بحسن خلق و سخاوت قوی گردانید و چون کفر را بیا فرید
گفت بار خدایا مرا قوی گردان ^{و حسن خلق} و خدای تعالی او را بنحل و بخلی قوی
گردانید و امام غزالی روایت کرده که جمعی از کفار بنی عترة امیر کرده
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم آوردند حضرت فرمود که
همه را بکشید الا یکی از ایشان امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه و حضرت
خدایکی است دین کمیت و گناه ایشان همه کمیت پس حکمت است که

[illegible]

مردم را به
تشنه زنی و غفلت از کار
باشید چون پادشاهان در دهم را
کمال دمی بوده و نیست کرده
لاصفا از آن تفسیر کرده
سخانی در کتاب این تفسیر
نوشته اند و طالع الصدوق را
غفلت تشنه زنی و غفلت از کار
در این کتاب

۱۱ سرور و عزت و کرامت و جلال و شرف و کبریا و تعالی
 ۱۲ سرور و عزت و کرامت و جلال و شرف و کبریا و تعالی
 ۱۳ سرور و عزت و کرامت و جلال و شرف و کبریا و تعالی
 ۱۴ سرور و عزت و کرامت و جلال و شرف و کبریا و تعالی
 ۱۵ سرور و عزت و کرامت و جلال و شرف و کبریا و تعالی
 ۱۶ سرور و عزت و کرامت و جلال و شرف و کبریا و تعالی
 ۱۷ سرور و عزت و کرامت و جلال و شرف و کبریا و تعالی
 ۱۸ سرور و عزت و کرامت و جلال و شرف و کبریا و تعالی
 ۱۹ سرور و عزت و کرامت و جلال و شرف و کبریا و تعالی
 ۲۰ سرور و عزت و کرامت و جلال و شرف و کبریا و تعالی

و بشرط محافظت بر قانون عدالت و اما حسن قضا است که حقوق
 مردم بگذارد و خود را از دست و دست داور و اما خود طلب دوست
 اکفا و افاضت بطیب کلام و انعام و اکرام و دیگر اسباب که موجب
 جلب محبت تواند شد و اما تسلیم است که با حکام الهی و نوامیس شرعی
 و اوضاع نبوی و نظائر آن از رسوم ائمه شریعت و مشایخ طریقت
 رضا دهد و حسن قبول تلقی نماید و اگر چه موافق طبع او نباشد که حضرت
 رب الارباب در کتاب اعجاز انساب تسلیم را بابلغ و جوی از کبیر
 موقوف علیه ایمان داشته گما قال تعالی فلا وربک لا یؤمنون
 حتی یحکموا فیما شئنا و یؤمنوا بحکم لا یحکموا وانی انقضهم سر جاتا
 قضیت و یسئلوننا تسلیمنا و اما توکل است که در اموری که حواله آن به قدرت
 و کفایت بشری نباشد و اندیشه را در آن مجال تصرف صورت نمند و
 زیاده نقصان تعبیل و تاخیر طلبه و توکل نعم الکیل که خیالات ابرق
 کنه

۱۱ سرور و عزت و کرامت و جلال و شرف و کبریا و تعالی
 ۱۲ سرور و عزت و کرامت و جلال و شرف و کبریا و تعالی
 ۱۳ سرور و عزت و کرامت و جلال و شرف و کبریا و تعالی
 ۱۴ سرور و عزت و کرامت و جلال و شرف و کبریا و تعالی
 ۱۵ سرور و عزت و کرامت و جلال و شرف و کبریا و تعالی
 ۱۶ سرور و عزت و کرامت و جلال و شرف و کبریا و تعالی
 ۱۷ سرور و عزت و کرامت و جلال و شرف و کبریا و تعالی
 ۱۸ سرور و عزت و کرامت و جلال و شرف و کبریا و تعالی
 ۱۹ سرور و عزت و کرامت و جلال و شرف و کبریا و تعالی
 ۲۰ سرور و عزت و کرامت و جلال و شرف و کبریا و تعالی

۱۱ سرور و عزت و کرامت و جلال و شرف و کبریا و تعالی
 ۱۲ سرور و عزت و کرامت و جلال و شرف و کبریا و تعالی
 ۱۳ سرور و عزت و کرامت و جلال و شرف و کبریا و تعالی
 ۱۴ سرور و عزت و کرامت و جلال و شرف و کبریا و تعالی
 ۱۵ سرور و عزت و کرامت و جلال و شرف و کبریا و تعالی
 ۱۶ سرور و عزت و کرامت و جلال و شرف و کبریا و تعالی
 ۱۷ سرور و عزت و کرامت و جلال و شرف و کبریا و تعالی
 ۱۸ سرور و عزت و کرامت و جلال و شرف و کبریا و تعالی
 ۱۹ سرور و عزت و کرامت و جلال و شرف و کبریا و تعالی
 ۲۰ سرور و عزت و کرامت و جلال و شرف و کبریا و تعالی

بزرگای کردن علفی را آن سید صوفی
 قهر کرده و باطنش را ناست کرده و با
 بیاضات می آشتانی که پیش ازین
 تسبیحی را که در کمال بیست و هفت
 آیت که در فروع و در این کتب
 بزرگای کردن علفی را آن سید صوفی
 قهر کرده و باطنش را ناست کرده و با
 بیاضات می آشتانی که پیش ازین
 تسبیحی را که در کمال بیست و هفت
 آیت که در فروع و در این کتب

دشوار و اینچنین کسان نمی نباشند بلکه سختی حقیقت آنکست که بدل مال
نه از برای غرضی کند بلکه برای آنکه سخاوت ملکه شریفیت از آنها
مطلوب ^{دیگر} اگر بغیر ازین چیزی دیگر وجه قصد او باشد ثنائیا و با ^{بطلان اصل}
تواند بود و چنانچه در افعال الله تعالی اشارتی باین معنی نیست و اما در شجاعت
افعال شبیه بان از غیر شجاعت صادر شود و چون جمعی که جنگها را
خطرناک و کارهای هولناک قیام نمایند از جهت طلب مالی یا جاهی یا
غیر آن از مطالب باعث بران حرص ^{و تنوع در امور} مطلوب باشند ملکه شجاعت
چون بخیر آن که تحمل ضرب شدیدی ^{در راه} بریدل قطع قوت نماید
تا نام ایشان در میان انبای خنس که در زواجل با ایشان شریکند نماند
و کسی که برای دفع ملامت اقارب اخوان یا خوف سلطانی یا اطاعت
اقدام بران افعال نماید ^و اگر بطریق اتفاق منفر شده باشد و آن
منفر گشته و این طوائف شجاع نباشند بلکه شجاع کسی است که هر وقت

الشيخ محمد

شستن و از آن رخ
یعنی در آن نیک
که بجا بود و از آن خوشتر شد
بهر باشد از رنگانی بد
که زیادت و فوایدی دیگر
بودم اموالاً محکم
چون علی و پیغمبره
غرض از این دعا
تجلی شدن قوت است
تا به یقین رسیدن

[illegible]

اگرم الله وجهه با صاحب خود فرموده ایها الناس انکم ان لم تقصوا

تَوَلَّوْا وَالَّذِي نَفْسِي فِي يَدَيْهِ أَهْلُ حَافِلِ بَيْتِهِ أَهْلُ ضَرْبَةِ السَّيْفِ عَلَى

الرَّاسُ اَهُوْنَ مِنْ مَيْتَةٍ عَلَى الْفِرَاشِ مُفِرًّا يَدِكُمَا اَيَّ اَدْمِيَانِ لَنِيَانِ

خصیات مورد شماس است از رقه غفلت متنبه شوید و تذکر نماید که اگر خواب ۱۲

شما گشته نشوید البته از ضربت ملک الموت جان نخواهید بر دین خدای

چرا میترسید و تنبلی چمن از چه رو بخود روا میدارید تا بان خدا می که روح

پسیر بیجا لب درید قدرت او متا که مرا ضرب بسیر بر سر دهن ساسترا

از آنکه بر سر اسب چرخان بطریق مردان به ارجان سپردن
 و در کمال خوشی و شادمانی و در کمال بخت و شانس

۱۰ اشهر عشتاد دزدان اعظم از دست
۱۱ برخوشت آساع که گشته ز میدان

و اما در فضیلت شجاعت شیخ عزاد بسیار است از آن جمله آنکه فرموده

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الشَّاعَةَ وَلَوْ عَلَى قَيْلٍ حَتَّى وَعُتْرَبٍ وَبِهِمْ كَس

انہ و اسکنہ
تیمیم خیار
عقار قاضی
ارشد شریف
نقشہ ایک
شمار ۱۲

بیان عامہ

فدا دوار

مولوی محمد علی

محمود

حق تعالیٰ بہ نسبت

و لفظ غنما

فصل فی دین و دنیا

تجلیاتِ حیات

پیش فرستادہ

بیان معنی و شرط

اس وقت کوبرا کی بیٹی

مجلس

۱۰۰

الجبۃ خدامی تقاضے
دوست عبدلرزاق عیبت
اگرچہ پرکشتن اسے
وژدے باشد ۱۲

نصف فرائد و سکنه
فی حبیب و تنیاه

نور

۵۶
 سمعت بانو
 شریفان علی خرم
 بر قلمی که از کلام
 از زبان او می آید
 همه مردم این را
 شنیدند

که با این طبع متخی نباشند صادر شود یا از جهت ریا و محبت یا از آن جهت
 که بدان وسیله جلب قلوب عوام کنند متاسب از دیا و مال سازند
 و عبادان حقیقت کسی باشد که تعذیل قوت های خود کرده باشد و
 جمیع افعال از بحکم عقل بر نهج عدالت باشد چنانچه هیچ یک
 از قوی زیادت ازان قسط که عقل از برای ایشان تعیین کند نطلبند
 بر هر چه غیر تعلب نکنند و بعد از آن در معامله با بنی نوع همین منق رعا
 کند قسط او و عموماً در اوقات مقصود بر آن قسط استیصال باشد و امر
 دیگر مقصود او نباشد مگر به جهت این قسطی میسر شود که نفس را بهیستی نفسا
 که مقتضای تاؤب کلی باشد حاصل شده باشد تا جمیع آثار و افعال
 بحکیمه عدالت متخی و از محبت خست لال متخی باشد در دیگر فضائل
 مثل این عفت بسیار باید کرد تا تفرقه میان زینت رائج و مموه تمام عیا
 معلوم شود و عبارت مذکور به عبارت عدالت است کلاً این

از جهت این که با این طبع متخی نباشند صادر شود یا از جهت ریا و محبت یا از آن جهت
 که بدان وسیله جلب قلوب عوام کنند متاسب از دیا و مال سازند
 و عبادان حقیقت کسی باشد که تعذیل قوت های خود کرده باشد و
 جمیع افعال از بحکم عقل بر نهج عدالت باشد چنانچه هیچ یک
 از قوی زیادت ازان قسط که عقل از برای ایشان تعیین کند نطلبند
 بر هر چه غیر تعلب نکنند و بعد از آن در معامله با بنی نوع همین منق رعا
 کند قسط او و عموماً در اوقات مقصود بر آن قسط استیصال باشد و امر
 دیگر مقصود او نباشد مگر به جهت این قسطی میسر شود که نفس را بهیستی نفسا
 که مقتضای تاؤب کلی باشد حاصل شده باشد تا جمیع آثار و افعال
 بحکیمه عدالت متخی و از محبت خست لال متخی باشد در دیگر فضائل
 مثل این عفت بسیار باید کرد تا تفرقه میان زینت رائج و مموه تمام عیا
 معلوم شود و عبارت مذکور به عبارت عدالت است کلاً این

و این طبع متخی نباشند صادر شود یا از جهت ریا و محبت یا از آن جهت
 که بدان وسیله جلب قلوب عوام کنند متاسب از دیا و مال سازند
 و عبادان حقیقت کسی باشد که تعذیل قوت های خود کرده باشد و
 جمیع افعال از بحکم عقل بر نهج عدالت باشد چنانچه هیچ یک
 از قوی زیادت ازان قسط که عقل از برای ایشان تعیین کند نطلبند
 بر هر چه غیر تعلب نکنند و بعد از آن در معامله با بنی نوع همین منق رعا
 کند قسط او و عموماً در اوقات مقصود بر آن قسط استیصال باشد و امر
 دیگر مقصود او نباشد مگر به جهت این قسطی میسر شود که نفس را بهیستی نفسا
 که مقتضای تاؤب کلی باشد حاصل شده باشد تا جمیع آثار و افعال
 بحکیمه عدالت متخی و از محبت خست لال متخی باشد در دیگر فضائل
 مثل این عفت بسیار باید کرد تا تفرقه میان زینت رائج و مموه تمام عیا
 معلوم شود و عبارت مذکور به عبارت عدالت است کلاً این

الحمد لله رب العالمين

مجلس

بسم الله الرحمن الرحيم

محمد بن اسماعیل

مجلسی کا نام محمد علی شاہ

فصل فی بیان

درد و آلام
کمر و نقطه کمر و آلام
پیشانی و آلام

بسم الله الرحمن الرحيم

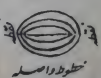
من خط واکره

از او که در این کتاب

محبوب

المعنی پنجم باید دانست که بازای هر یکی از فضائل زوایلیست که
خداست و چون اجناس فاضل چهارست چنانکه گشت اجناس
زواجل نیز و بادی الزامی همین عدد تواند بود و اول جبل بازای حکمت
دوم جبل بازای شجاعت سوم شتره بازای عفت چهارم جو بازای
عدالت و آنچه بحسب نظر ترقیق ظاهر شود است که بر فضیلت واحد
که چون از ان حد تجاوز نماید خواه یا فراط و خواه عین بطریقت گرا
پس فضائل بمنزله اوساط اند و زواجل بمنزله اطراف مانند مرکز و دور
متعین است بآنکه ابعاد نقاط از محیط است و دیگر نقاط غیر متناهی از اجزای
هر یک از طرفی محیط نزدیکترند پس نابین بازای هر فضیلتی زواجل
غیر متناهی باشد همچون استقامت در سلوک طریق فضیلت شکیست
بر خط مستقیم باشد و انحراف بجانب ذلیت چون انحراف از ان طایفه
که اقصر خطوط واصله بین نقطتین خط مستقیم است و میان نقطه خط مستقیم

مرکز باشد پس
 که از نقطه از جانب محیط یعنی
 در وسط صفحه باشد و بعد از آن از طرف محیط از بالا
 اوتوب شود و بعضی ابعاد ۱۱ اسوی و حوم **ع**
 از آن نقطه و فضای از طرف خود در آن طرف است محیط بزرگ
 باشد که در آن طرف دیگر در مرکز باشد که از جانب جنوب باشد
 بود در آن جانب محیط اوتوب باشد و در جانب شمال از مرکز
 و نیز جا را کشیده میشود که در آن کشیده شود
 و نیز خط را بکشند و در
 گرد آوریم

[illegible]

مؤلف: محمد علی رحیمی

در این کتاب از آن که در این کتاب
 ای که در این کتاب از آن که در این کتاب
 در این کتاب از آن که در این کتاب
 در این کتاب از آن که در این کتاب
 در این کتاب از آن که در این کتاب
 در این کتاب از آن که در این کتاب

در این کتاب از آن که در این کتاب
 در این کتاب از آن که در این کتاب
 در این کتاب از آن که در این کتاب
 در این کتاب از آن که در این کتاب
 در این کتاب از آن که در این کتاب
 در این کتاب از آن که در این کتاب

بیش از یکی نتواند بود و خطوط عمیر مستقیمه تا تنهایی باشد پس استقامت برین
 کمال خبر یکسختی نتواند بود و آن خوف آن را مناجیه غیر تنهایی باشد
 چون دریافتن وسط حقیقه در غایت صعب است و بعد از یافت ثبات بر آن
 صعب چه استقامت بر جاده اعتدال در غایت تعسر و اشکال باشد و اینها
 حضرت با وی ثقلین الی الصراط المستقیم علیه افضل تحیة و تسلیم فرمود
 ششصد و شصت و سه در این کتاب از آن که در این کتاب
 فاستقیم کما أمرت و اینست که صراط مستقیم را در السنه نبوت صفت
 کرده اند که از موی بار کثیر و از شمشیر نیز ترست و همانا که صراط مستقیم که سوره
 فاتحه مشتمل بر طلب است نیست همین مخی نتواند بود چون بزرگ عظامی حکما
 و اساطین اولیا مقرر است که امور شری که مخبر صادق آن عدو و
 فرموده تا ماصور اخلاق اعمال است که در مطن معاجز کم تر به با صبور
 بر انسان ظاهر خواهد شد چنانچه فرموده الناس نیام فاذا ما اتوا انشبهوا

در این کتاب از آن که در این کتاب
 در این کتاب از آن که در این کتاب
 در این کتاب از آن که در این کتاب
 در این کتاب از آن که در این کتاب
 در این کتاب از آن که در این کتاب
 در این کتاب از آن که در این کتاب

در این کتاب از آن که در این کتاب
 در این کتاب از آن که در این کتاب
 در این کتاب از آن که در این کتاب
 در این کتاب از آن که در این کتاب
 در این کتاب از آن که در این کتاب
 در این کتاب از آن که در این کتاب

این کتاب از کتب قدسی است که در روزی از او بیاید
باید که در این کتاب که در روزی از او بیاید
باید که در این کتاب که در روزی از او بیاید

باید که در این کتاب که در روزی از او بیاید
باید که در این کتاب که در روزی از او بیاید
باید که در این کتاب که در روزی از او بیاید

باید که در این کتاب که در روزی از او بیاید
باید که در این کتاب که در روزی از او بیاید
باید که در این کتاب که در روزی از او بیاید

مستحق آن که غیبه وادی او نیست

ملک هستی را ملک واحد نیست

و از اینجاست که اساطین این حکمت و اکابر مشایخ ملت تصریح فرموده اند که
و حدت ذاتی حق تعالی دیگر از حدت است غیر وحدت عینی چنانچه در حد
معقود شایع کبیر و امام خمیه قده الواسعین الی الملك لطیف ابی عبد
محمد بن الحنفی رضی الله عنه فرمود است الله واحد لا یباعد و لا ینفک
و تصور این حدت علی مای علیک من الی احاطه اطوار عقل متجاوز
و جز بنوع کشف و عیان بیان نتوان رسید از جهت صعوبت تصور این
و حدت که میفرماید و ذکر الله و حده اشعارت ملوک الذین
لا یؤمنون بالآخره چنانچه امام غیبی و غیره از محققان تحقیق فرموده اند
پرتوی از نور که مظهر نظر عقل تواند شد حدت عدیست که بی فروغ آن هیچ
درماند از آن در خیر طور و موطن شعور تواند آمد و با محال آن ابط بقا
هیچ فردی از افراد موجودات صوت بند و نوز و حکما می نمایند که ای

باید که در این کتاب که در روزی از او بیاید
باید که در این کتاب که در روزی از او بیاید
باید که در این کتاب که در روزی از او بیاید

باید که در این کتاب که در روزی از او بیاید
باید که در این کتاب که در روزی از او بیاید
باید که در این کتاب که در روزی از او بیاید

کشف و شهود اند مقررست که کمال هر صفتی در است که باشد خود در
 تقارب تعانی آید چنانچه در فواید عقود سامی سنای الهی مشاهده میشود
 هو الاول والاخر الطاهر والباطن و هو کل شیء و علیهم السلام موجود
 که با وجود اشغال بر کثرت احکام قهرمان وحدت در و طاهر تر باشد شرف
 تواند بود و تأثیرات ایقاعات نفحات تناسبه اشعار موز و و حور و نبات
 شرف وحدت تناسب است اما غریبه که برون اعدا و تر نیست تمام این
 قبیل و حکمت مقررست که هر چند مزاج اعدل باشد و حقیقتی اقرب
 امیل صورتی یا نقشه که بران تر تب شود و اکمل و افضل باشد و کند و سلسله
 موالید چون مزاج معادن ابعثت از وحدت اعتدالی صورتی عینه آن
 مبد و خط ترکیب است فقط و چون این ترکیب است کرده بر پایه اعتدالی
 بناتی رسد با حفظ ترکیب مبد رتقذیه تمییز و تولید مثل شود چون این
 طبقه عروج کرده به اعتدال حیوانی رسد با آثار سابقه مبد حس حرکتی و حی

این صفت در کمال هر صفتی در است که باشد خود در
 تقارب تعانی آید چنانچه در فواید عقود سامی سنای الهی مشاهده میشود
 هو الاول والاخر الطاهر والباطن و هو کل شیء و علیهم السلام موجود
 که با وجود اشغال بر کثرت احکام قهرمان وحدت در و طاهر تر باشد شرف
 تواند بود و تأثیرات ایقاعات نفحات تناسبه اشعار موز و و حور و نبات
 شرف وحدت تناسب است اما غریبه که برون اعدا و تر نیست تمام این
 قبیل و حکمت مقررست که هر چند مزاج اعدل باشد و حقیقتی اقرب
 امیل صورتی یا نقشه که بران تر تب شود و اکمل و افضل باشد و کند و سلسله
 موالید چون مزاج معادن ابعثت از وحدت اعتدالی صورتی عینه آن
 مبد و خط ترکیب است فقط و چون این ترکیب است کرده بر پایه اعتدالی
 بناتی رسد با حفظ ترکیب مبد رتقذیه تمییز و تولید مثل شود چون این
 طبقه عروج کرده به اعتدال حیوانی رسد با آثار سابقه مبد حس حرکتی و حی

این صفت در کمال هر صفتی در است که باشد خود در
 تقارب تعانی آید چنانچه در فواید عقود سامی سنای الهی مشاهده میشود
 هو الاول والاخر الطاهر والباطن و هو کل شیء و علیهم السلام موجود
 که با وجود اشغال بر کثرت احکام قهرمان وحدت در و طاهر تر باشد شرف
 تواند بود و تأثیرات ایقاعات نفحات تناسبه اشعار موز و و حور و نبات
 شرف وحدت تناسب است اما غریبه که برون اعدا و تر نیست تمام این
 قبیل و حکمت مقررست که هر چند مزاج اعدل باشد و حقیقتی اقرب
 امیل صورتی یا نقشه که بران تر تب شود و اکمل و افضل باشد و کند و سلسله
 موالید چون مزاج معادن ابعثت از وحدت اعتدالی صورتی عینه آن
 مبد و خط ترکیب است فقط و چون این ترکیب است کرده بر پایه اعتدالی
 بناتی رسد با حفظ ترکیب مبد رتقذیه تمییز و تولید مثل شود چون این
 طبقه عروج کرده به اعتدال حیوانی رسد با آثار سابقه مبد حس حرکتی و حی

[illegible][illegible]

برایان بود و در وقتیکه مساجد و شهرها
از ستم و غارت پر شده بود

در روز دوازدهم

بسم الله الرحمن الرحيم

تتمه حاشیه صفحہ ۹۸ چهارم ضعف نیم ضعف جزو ششم ضعف و اجزا ہفتم اشال ہشتم اشال
نہم اشال و اشال دہم اشاعت و ہجده اشاعت جزو دوم اشاعت و اجزا نواک اگر منسوب ہادی ضرب الیہ کہہ
نسبت مثل خوانند چون در سہ مثلاً و اگر اعظم باشد از منسوب الیہ اصغر قدر و یکند یا نہ پس اگر عدد کنیہ بود یا نہ
اگر در عدد کنیہ نسبت ضعف خوانند چون سہ و شش مثلاً و اگر بیشتر از دو باشد کنیہ دیگر کہ بعد از پنج از پنج چہار
یا ہشت مرتبہ یا شانز دور مرتبہ علی ہذا القیاس عد کنیہ یا نہ پس اگر بعد از پنج در پنج اشاعت خوانند چون
سہ و دوازہ مثلاً و اگر نہ اشال چون سہ مثلاً و اگر اصغر عدد اعظم کنیہ علم بر سہ تقسیم کنند البتہ جزئی یا اجزا پنج اشاعت
خوانند افزود بر ہجده تقسیم خارج البتہ اگر یکی باشد یا افزونی یک جزو شش و اگر گویند چون سہ و چہار گوش یک نسبت
و یا یکی یا افزونی بیشتر از یک جزو باشد مثلاً و اجزا خوانند چون سہ و پنج گوش یک نسبت و اگر خارج البتہ سہ یا دوازہ
یک جزو ضعف و جزو گویند چون سہ و ہفت کہ ضعف شش است و یا دو یا افزونی بیشتر از یک جزو ضعف و اجزا ہند
مثل شش کہ ضعف شش نسبت و اگر عدد در پنج از پنج خارج البتہ باشد یا افزونی یک جزو اشاعت و جزو گویند چون سہ و
کہ اشاعت شش است یا عدد در پنج از پنج جزو بیشتر از یک جزو باشد اشاعت و اجزا خوانند چون سہ و چہار کہ
اشاعت شش نسبت و اگر خارج البتہ یک باشد و نہ در پنج از پنج کہ عددی دیگر یا افزونی یک جزو اشال ہجده
خوانند چون سہ و دہ کہ اشال شش است و یا عددی دیگر یا افزونی بیشتر از یک جزو اشال و اجزا گویند چون سہ و یازدہ
اشال و شش نسبت و شش یا دیگر کہ پنج مطلق یا اعتبار کنند و انکی از اول کہ سہ سہ و شش مطلق باقی نماند یعنی
اولی باشد شش و نہ اول نسبت این حق نقل نیست معنی حدت و نقل نمہ چون در نمہ مختلف حدت و نقل الیہ این
و ہند بعد گویند پس اگر نسبت میان ہر دو نمہ یک نفس گویہ پس شش و شش و بعد علم یافتہ و اگر نہ ساف و اگر نہ یک نسبت
است از او کہ نسبت می کہ در مقایرہ تبیانہ باشد پس اشال و بعد نسبت عددی شش باشد و الباقی ہند
نسبت ہندی کہ شش بر شش و شش نسبت و ہلتر نسبت ہدی نسبت ضعف است کہ در احد اشعیر و شش و شش
پس اشرف الباقی ہندی کہ شش بر شش و شش نسبت و احد باشد کہ از بعد و الکل نامند و اوقات شرف این نسبت
در اعیان الحان یکی از طریقین اورجہای اگرست محال کن یعنی نصف الباقی ضعف و ضعف از بجای نصف و اورجہای ہادی
یعنی نسبت مخصوص است بعد از آن و شرف مثل جزو کہ اول و مرتبہ طبیعی بسیار است و اعلیٰ آہنایش نصف است
مثل شش و شش و پنج و شش و شش علی ہذا القیاس سائر اشعیرات شش است یا نہ اشعیرات کوثر نامند و تفصیل تمام است
کہ در سہ و دوازہ کہ نسبت شش اگر چہ باقی نیست اما بعد اختلاف طریقین حدت و نقل شش است پس در

و ہند بعد گویند پس اگر نسبت میان ہر دو نمہ یک نفس گویہ پس شش و شش و بعد علم یافتہ و اگر نہ ساف و اگر نہ یک نسبت
است از او کہ نسبت می کہ در مقایرہ تبیانہ باشد پس اشال و بعد نسبت عددی شش باشد و الباقی ہند
نسبت ہندی کہ شش بر شش و شش نسبت و ہلتر نسبت ہدی نسبت ضعف است کہ در احد اشعیر و شش و شش
پس اشرف الباقی ہندی کہ شش بر شش و شش نسبت و احد باشد کہ از بعد و الکل نامند و اوقات شرف این نسبت
در اعیان الحان یکی از طریقین اورجہای اگرست محال کن یعنی نصف الباقی ضعف و ضعف از بجای نصف و اورجہای ہادی
یعنی نسبت مخصوص است بعد از آن و شرف مثل جزو کہ اول و مرتبہ طبیعی بسیار است و اعلیٰ آہنایش نصف است
مثل شش و شش و پنج و شش و شش علی ہذا القیاس سائر اشعیرات شش است یا نہ اشعیرات کوثر نامند و تفصیل تمام است
کہ در سہ و دوازہ کہ نسبت شش اگر چہ باقی نیست اما بعد اختلاف طریقین حدت و نقل شش است پس در

و ہند بعد گویند پس اگر نسبت میان ہر دو نمہ یک نفس گویہ پس شش و شش و بعد علم یافتہ و اگر نہ ساف و اگر نہ یک نسبت
است از او کہ نسبت می کہ در مقایرہ تبیانہ باشد پس اشال و بعد نسبت عددی شش باشد و الباقی ہند
نسبت ہندی کہ شش بر شش و شش نسبت و ہلتر نسبت ہدی نسبت ضعف است کہ در احد اشعیر و شش و شش
پس اشرف الباقی ہندی کہ شش بر شش و شش نسبت و احد باشد کہ از بعد و الکل نامند و اوقات شرف این نسبت
در اعیان الحان یکی از طریقین اورجہای اگرست محال کن یعنی نصف الباقی ضعف و ضعف از بجای نصف و اورجہای ہادی
یعنی نسبت مخصوص است بعد از آن و شرف مثل جزو کہ اول و مرتبہ طبیعی بسیار است و اعلیٰ آہنایش نصف است
مثل شش و شش و پنج و شش و شش علی ہذا القیاس سائر اشعیرات شش است یا نہ اشعیرات کوثر نامند و تفصیل تمام است
کہ در سہ و دوازہ کہ نسبت شش اگر چہ باقی نیست اما بعد اختلاف طریقین حدت و نقل شش است پس در

لا
 که در هر یک از اینها
 یکبار یا دو بار یا سه بار
 که در هر یک از اینها
 یکبار یا دو بار یا سه بار
 که در هر یک از اینها
 یکبار یا دو بار یا سه بار

تفاوت نیز بخوبی باشد که بالقوه عدد زیاد بود و اجمع شود یک
 از سب طامع آن بر آن وجه که بعد از این شروع خواهد شد البته
 متناوب باشد مثل دفعه که یکی زیاده بردگیری باشد چهار سبب
 یکی هفت باشد و دیگری یازده که تفاوت میان ایشان چهار
 سببست نه هفت که اقل است بنصف یازده و میشود نه چهار سبب که
 قدر تفاوت و اگر اقل غنی اکثر باشد خالی از آن نیست که قدر تفاوت
 مثل اقلست یا بیشتر اول نسبت نصف ضعف است از ابتدای کل
 خوانند و ثانی نسبت کثیر الاضعاف و اگر اینها تفاوت بخوبیست که
 بالقوه عدد زیاد است اگر آن جبهه و نصف و مادیون او بعد می
 همچون نصف ثلث از ابعاد وسطی گویند آن مختصرت و همین دو
 چه اگر تفاوت ربع و شش باشد جزو تفاوت نصف کند و اگر
 به سبع خمس باشد عدد مادیون نصف کند و هم اول از ابعاد وسطی را

تفاوت نیز بخوبی باشد که بالقوه عدد زیاد بود و اجمع شود یک
 از سب طامع آن بر آن وجه که بعد از این شروع خواهد شد البته
 متناوب باشد مثل دفعه که یکی زیاده بردگیری باشد چهار سبب
 یکی هفت باشد و دیگری یازده که تفاوت میان ایشان چهار
 سببست نه هفت که اقل است بنصف یازده و میشود نه چهار سبب که
 قدر تفاوت و اگر اقل غنی اکثر باشد خالی از آن نیست که قدر تفاوت
 مثل اقلست یا بیشتر اول نسبت نصف ضعف است از ابتدای کل
 خوانند و ثانی نسبت کثیر الاضعاف و اگر اینها تفاوت بخوبیست که
 بالقوه عدد زیاد است اگر آن جبهه و نصف و مادیون او بعد می
 همچون نصف ثلث از ابعاد وسطی گویند آن مختصرت و همین دو
 چه اگر تفاوت ربع و شش باشد جزو تفاوت نصف کند و اگر
 به سبع خمس باشد عدد مادیون نصف کند و هم اول از ابعاد وسطی را

تفاوت نیز بخوبی باشد که بالقوه عدد زیاد بود و اجمع شود یک
 از سب طامع آن بر آن وجه که بعد از این شروع خواهد شد البته
 متناوب باشد مثل دفعه که یکی زیاده بردگیری باشد چهار سبب
 یکی هفت باشد و دیگری یازده که تفاوت میان ایشان چهار
 سببست نه هفت که اقل است بنصف یازده و میشود نه چهار سبب که
 قدر تفاوت و اگر اقل غنی اکثر باشد خالی از آن نیست که قدر تفاوت
 مثل اقلست یا بیشتر اول نسبت نصف ضعف است از ابتدای کل
 خوانند و ثانی نسبت کثیر الاضعاف و اگر اینها تفاوت بخوبیست که
 بالقوه عدد زیاد است اگر آن جبهه و نصف و مادیون او بعد می
 همچون نصف ثلث از ابعاد وسطی گویند آن مختصرت و همین دو
 چه اگر تفاوت ربع و شش باشد جزو تفاوت نصف کند و اگر
 به سبع خمس باشد عدد مادیون نصف کند و هم اول از ابعاد وسطی را

بعد از آنکه گویند مثل دو سه و قسم ثانی را بعد از وی الاربعة خوانند

مثل سه و چهار و اگر تفاوت بجزو است که عد نصف ما دون آن میکند

آنرا ابعاد صغیر گویند و آن از اعداد بالربعمت و این اقسام که در سه

بین الحدین یا تدخلت یا تفاوت بجزوی که بالقوه عدد ذات است
 تا آنجا که تفاوت محسوس تواند شد و حلق انسانی را کثرت اصدار آن
 باشد ملائم باشند و معتبر و اگر تفاوت بترتیب باشد که در حس نیاید
 یا بغایت قلیل نماید بر حلق انسانی یا بجا و آن متعدد آید و حیطه اعتبار
 این فن داخل نباشد چه بر تقدیر فوات اجس یا کثرت تفاوت در حس
 لذتی معتد به که مطلوب است از تالیف حاصل نشود و آخرت نیز اگر چه
 از آلات دیگر اخراج توان کرد لکن چون نه بمنوال امر طبیعی نیست
 که اصوات خلقی است طبیعت را زیاده غنایی در آن نباشد و فصل
 لذتی از آن حاصل نشود و صناعیت موسیقی موضوع از برای تنجیح فصل

بعد از آنکه گویند مثل دو سه و قسم ثانی را بعد از وی الاربعة خوانند
 مثل سه و چهار و اگر تفاوت بجزو است که عد نصف ما دون آن میکند
 آنرا ابعاد صغیر گویند و آن از اعداد بالربعمت و این اقسام که در سه
 بین الحدین یا تدخلت یا تفاوت بجزوی که بالقوه عدد ذات است
 تا آنجا که تفاوت محسوس تواند شد و حلق انسانی را کثرت اصدار آن
 باشد ملائم باشند و معتبر و اگر تفاوت بترتیب باشد که در حس نیاید
 یا بغایت قلیل نماید بر حلق انسانی یا بجا و آن متعدد آید و حیطه اعتبار
 این فن داخل نباشد چه بر تقدیر فوات اجس یا کثرت تفاوت در حس
 لذتی معتد به که مطلوب است از تالیف حاصل نشود و آخرت نیز اگر چه
 از آلات دیگر اخراج توان کرد لکن چون نه بمنوال امر طبیعی نیست
 که اصوات خلقی است طبیعت را زیاده غنایی در آن نباشد و فصل
 لذتی از آن حاصل نشود و صناعیت موسیقی موضوع از برای تنجیح فصل

تفاوتی که در حلق انسانی است و در حلق حیوانی نیست
 تفاوتی که در حلق انسانی است و در حلق حیوانی نیست
 تفاوتی که در حلق انسانی است و در حلق حیوانی نیست
 تفاوتی که در حلق انسانی است و در حلق حیوانی نیست

تفاوتی که در حلق انسانی است و در حلق حیوانی نیست
 تفاوتی که در حلق انسانی است و در حلق حیوانی نیست
 تفاوتی که در حلق انسانی است و در حلق حیوانی نیست
 تفاوتی که در حلق انسانی است و در حلق حیوانی نیست

آوردن کار از خطهای انسانی خرد
تصور نباشد و انروی
۱۰۴

زیاد از آن مقدار

الحمد لله
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله

وہی کہ وہاں شہر و غصہ

بسم الله الرحمن الرحيم

طالع

اور باب عشر را کہ در حدیث

الفضل بن محمد بن

مجلس

بسم الله الرحمن الرحيم

مثال ۱۰

پس مطلع نظر این فن نشود و اینجا معلوم شد که نسبت که نه بر منوال اصوات
نسب حلقی انسانیت معتبر نیست و نهایت نسب اصوات طوق بحسب
نسبتها ۱۲
استقرار در ابعاد کبار است که یکی ضعف ضعف و دیگری باشد چون
یک چهار و دو صغارا آنکه زائد باشد بحسب یکی از سی و شش جزو یعنی
باشد و دیگر و مافوق این مراتب معتبر نیست و اما بیان کیفیت رجوع
آنکه نسبت ضعفی که آنرا نسبت مثالی گویند اصل و شرف نسبت و
از غایت شرف و قرب او بوحده است آنکه احد طرفی او قائم مقام آن
دیگر میشود و بر وجهی که همچنان ملائمت باقیست یعنی اگر نفعه ضعیف باشد
و دیگر نصف و بجای نصف ضعف بکار و از دیگران شرف استقام
نقصانم نیابد و رابطه استیسا مخرام نپذیرد مثلاً نفعه که هشت باشد
چون ضعف نفعه نیست که چهار باشد اگر بجای چهار هشت نهند و با
که سه باشد بالیف دهند و هشت و سه بعدی ملائم حادث شود

[illegible]

خیمه
 ای برع الجواهر و کدو نیکو
 بسبب یونان مقدسات
 کرمه و الفنج
 مثل اعلی الفنج
 و بیانی نیست بهشت یعنی ستارگی
 و تمام مگر می شود رعایت از حسن بود و بر جان
 باقی ماند و در نشانی است باغات نون تیار
 بیرون صومعه ای جای غصه که احدی درین صومعه
 نیست که بجا داند و بدین توان
 بنوعی

مینوی خانیست
 در ابرو طریقی است
 خانیه لایق است
 دوستی آن بگره بسته شد و از لایق
 میخیزد از هم نوزاد خنجر
 از شطاح بکوشن کوی خراب است
 کوه خواجه
 کوه کوفت است از چادر و سر

سوی بعدین اوسطین سبب
فخر او اولاد

عبدالله بن محمد

بسم الله الرحمن الرحيم

برای تحقیق در این باب

بحرہ ایضاً

من مکتوبات

بسم الله الرحمن الرحيم

پہلے بجا دو اور

خطه عربی یا و سحر

از این کتاب

حکومت

من اهل القلعة

رسید صاحب الزمان و آید

و دیگر میان سه و چهار و آن بعد ذی الاربعت بیان ثانی آنکه نسبت
نسبت ۱۲ یعنی اشد ۱۱ اضعاف ۱۱
شش به بعد ذی الكل است و چون چهار که وسط است اربع میان
۱۱ اضعاف ۱۱ اضعاف ۱۱
ایشان متوسط سازند و نسبت حاصل شود یکی نسبت چهار به سه و آن بعد
ذی الاربعت و یکی نسبت چهار به شش و آن بعد ذی الخمس است و این
تفصیل و تبیین نسبت ضعیفی بعد ذی الكل و توضیحیه نسبت میان
معلوم شد و چون این تمهید گزارش یافت نمین شد که همه ابعاد و ملا
راجع نسبت مساوات میشود چه بعد ذی الكل قدر تفاضل مثل با
و دیگر در صورت بعد از افزایش بغل مثلث بالقوه است یا از جانب
قدر تفاضل یا از جانب احد المتفاوتین یا بالذات یا بوسط چنانچه تفصیل
بیوست پس مرجع ملائمت مثلث است که ظل و حد است و قدای کما
و تعظیم شان نسبت و استنباط وجوه آن و استخراج علوم شریفه و
آن وجوه شناسی عظیم بود و است و ارجحیه نسب مشهوره نسبت عدد

۱۱ سولی محمدی

اجازت ای

سماں میں لڑائی

طائفة طائفة طائفة

تنتجی ہو

مجلس

اولی باب و سطر
ایضا صفحه بانهان
(۱۶۱)

ایں احوال سے

یہی اربعہ و اما مسدود

تصنيف: تاريخ

الحمد لله

نسبت هندی نسبت تالیفی نسبت هدی سابقا مذکور شد و نسبت
هندی نسبت که نسبت اول بدو همچون نسبت دوم ثانی باشد
و این نسبت متصله خوانند یا همچون نسبت ثالثی بر ابعی باشد و این را
نسبت منفصله خوانند و نسبت تالیفی نسبت که نسبت قدر تفاوت
میان اوسط و اقصی بقدر تفاوت میان اوسط و اکبر همچون نسبت
صغیر با کبر باشد همچنانکه گذشت طریق استخراج بر دو دو کتب از مایه
مذکورست و در علم هند سه مرتبه میشود و سی قایل علوم و حکمت
میتوان بر احکام نسبت است آنچه از فیثاغورس منقولست که اصول
از اصوات افلاک استنباط نمود و گفته که هیچ نغمه خوش آید
از آوازه افلاک نیست اگر چه بعضی افاض حکما این سخن را بطاهر خود حمل
و گفته اند که سبب آواز و مخرج و توجع هوا سبب قریع یا قطع عقیف نیست
ممکن است که بطریق در اشارتی باشد نسبت شریفه که میان کات

نسبت هندی نسبت تالیفی نسبت هدی سابقا مذکور شد و نسبت
هندی نسبت که نسبت اول بدو همچون نسبت دوم ثانی باشد
و این نسبت متصله خوانند یا همچون نسبت ثالثی بر ابعی باشد و این را
نسبت منفصله خوانند و نسبت تالیفی نسبت که نسبت قدر تفاوت
میان اوسط و اقصی بقدر تفاوت میان اوسط و اکبر همچون نسبت
صغیر با کبر باشد همچنانکه گذشت طریق استخراج بر دو دو کتب از مایه
مذکورست و در علم هند سه مرتبه میشود و سی قایل علوم و حکمت
میتوان بر احکام نسبت استنباط نمود و گفته که هیچ نغمه خوش آید
از آوازه افلاک نیست اگر چه بعضی افاض حکما این سخن را بطاهر خود حمل
و گفته اند که سبب آواز و مخرج و توجع هوا سبب قریع یا قطع عقیف نیست
ممکن است که بطریق در اشارتی باشد نسبت شریفه که میان کات

نسبت هندی نسبت تالیفی نسبت هدی سابقا مذکور شد و نسبت
هندی نسبت که نسبت اول بدو همچون نسبت دوم ثانی باشد
و این نسبت متصله خوانند یا همچون نسبت ثالثی بر ابعی باشد و این را
نسبت منفصله خوانند و نسبت تالیفی نسبت که نسبت قدر تفاوت
میان اوسط و اقصی بقدر تفاوت میان اوسط و اکبر همچون نسبت
صغیر با کبر باشد همچنانکه گذشت طریق استخراج بر دو دو کتب از مایه
مذکورست و در علم هند سه مرتبه میشود و سی قایل علوم و حکمت
میتوان بر احکام نسبت استنباط نمود و گفته که هیچ نغمه خوش آید
از آوازه افلاک نیست اگر چه بعضی افاض حکما این سخن را بطاهر خود حمل
و گفته اند که سبب آواز و مخرج و توجع هوا سبب قریع یا قطع عقیف نیست
ممکن است که بطریق در اشارتی باشد نسبت شریفه که میان کات

[illegible]

حق و باشد و اگر زیادتی نقصانی باشد تلافی و مدارک باید مود اینست
شبهیه است منفصله و اما قسم دوم گاه نسبت منفصله استعمال کنند
و گاه متصله اول چنانچه گوی نسبت این باز این جابه چون نسبت
این بخارست باین کرسی پس معاوضه نیست و ثانی همچنانکه گوی نسبت
این جابه باین زر چون نسبت این زرست باین کرسی پس معاوضه جابه
بکبری خفیه نیست این شان این جد و اخلاق صریح مذکورست و ظاهر آنکه
مثال مختل است بلی اگر نسبت جابه بزر چون نسبت کرسی بزر باشد در
حیف نباشد لیکن این نسبت متصله است مگر علم من تعریف متصله
و اما قسم سوم نسبت شبهیه نسبت بندی واقع شود چنانچه گوی نسبت این
شخص بارتیت خوش همچون نسبت شخص دیگرست بارتیت خوش اگر
حیف و ضرری شخص اول بر شخص نسبت مکافات او باید و تا عسلت
مرعی باشد و بحکم خطا عدال و در زبان یعرفت و سطاحل نشود چون

॥ श्रीगणेशाय नमः ॥

این سخن در اول
در این سخن در اول

در این سخن در اول

در این سخن در اول

در این سخن در اول

در این سخن در اول

در این سخن در اول

در این سخن در اول

در این سخن در اول

در این سخن در اول

که نزدیکترین مردمان بخدای تعالی از روی منزلت در روز قیامت پادشاه
 حال است و دورترین مروج از خدای تعالی بحسب منزلت در روز قیامت
 پادشاه خلافت و در حدیث مصطفویت ^ع عدل ساقی خیرین عباد
 سبعین سینه یعنی عدل یک ساعت بهتر از عبادت هفتاد سال است
 چه اثر عدل یک ساعت بجهت عباد و مومنان بلامیرسد و در نهانی تمام
 میاند و عبدالمعین المبارک رحمه الله علیه و که اگر من انعم که مرید
 و عا می ستیجاست در اصلاح حال پادشاه که من تافع آن بموجم خلافت
 واصل شود و چون تفصیل این نوع اعدالت بیاست من
 نیست و بنقام بهمین قدر خصا میرود و درین بحث تشکال کنند که
 تفصل محمود است و دخل عدالت نیست چه عدالت مساوست تفصل
 نیادت و معلوم شد که خروج از حد اعتدال خواه با و ادا باشد خواه بطل
 فروع است پس باید که تفصل مذکور باشد و جواب آن برین وجه گفته اند
 که

تفصل محمود است و دخل عدالت نیست چه عدالت مساوست تفصل
 نیادت و معلوم شد که خروج از حد اعتدال خواه با و ادا باشد خواه بطل
 فروع است پس باید که تفصل مذکور باشد و جواب آن برین وجه گفته اند
 که

تفصل محمود است و دخل عدالت نیست چه عدالت مساوست تفصل
 نیادت و معلوم شد که خروج از حد اعتدال خواه با و ادا باشد خواه بطل
 فروع است پس باید که تفصل مذکور باشد و جواب آن برین وجه گفته اند
 که

۱۳۰۵

۱۳۰۰
روانست دیوگوی نیرب
کشت ادبست

۱۹۱۸
دفعه دیرینا بحث ادب است

دستور دیناری

دینی امور دینی

فعلت عدم باشد

بلا ایتب و در وقت نماز

دختران بیشتر باشند و اولاد

1

و بعد از تمهید این مقدمه گوئیم چون تمهید خلق که نظر این فن مخصوص بر این امری صناعتیست هرگز نه در آن باب اقتدا بطبیعت باید کرد برین وجه که آنچه در ترتیب جو مقدم باشد در تمهید مقدم دارند و چون مامل در مراتب قوی واقع شود ظاهر گردد که اول قوتی که در طفل حاصل شود قوت طلب غذا باشد ^{و بعد از آن قوت بازیگری و تفریح و سرگشته شدن} چه در همان ساعت که متولد شود میل بشیر کند و این بحض الامام ربانی تواند بود که مقتضای اعطای کل شئی مخلقه ^{یعنی هر مخلوق} هم بدی ذرات کائنات را شامل است و چون قوت او زیادت شود درین طلب بر رفع صوت گردید نظائر آن ^{یعنی} گرسنگی و در بادی حال بنا بر طلبه حکم اجمال تمیز میان امور قشاکه مثل صوت مادر و غیره او تواند کرد و چون حواس ظاهر و باطنه او قوت گیرد و حیالش بر خطش محسوسه قادر شود صور مطالب که از راه حواس باور سیده باشد اتماس نماید چون ^{یعنی} بصوت مادر و غیر آن و بعد از استکمال این قوت نوعی از کمال قوت غضبی در او ظاهر شود ^{کامل شدن} آن دفع مضار نماید و با آنچه مزاجسم و مانع او باشد در نیل مطالب رغائب

[illegible][illegible]

بمطلوبات و در عین حال
باشد با آن تعامل کرده تا مورد
نیاید قبول با آنچه پیدا می شود
بمطابق

[illegible]

134 ✓

(Handwritten Persian notes at the bottom of the page)

انجمنه بالکار و محضت النابر الشوات و باید دانست که مونس بادوان
ما املت بالشان و مزاج بقدر اعتدال است نسبت به سبب مزاج و سبب
و دوام رابطه محبت میشود و این را نیز چون دیگر اخلاق و طریقت طرف
افراطش مجنون و تسخر و طاعت و جانب تفریطش عبوس است و گرفتگی
و فداست و هر دو چون سایر اطراف مذموم اند و مرتبه وسط که محمود است
به شایستگی و شایستگی طلاق حسن معاشرت موسوم صاحب اختیار
بصفت ظرافت موصوف به است و کاست موسوم و حضرت سالک
باجلالت شان مزاج فرمودی کان رسول الله صلی الله علیه و سلم مزاج
لا یقول الا حقا و امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه بنا بر کمال لطافت و
غلبه احکام و لایت که مقتضی اظهار انوار وحدت افنای آثار کثرت توابع
مزاج بوده اند بحیثی که سلمان فارسی رضی الله عنه گفت در احیای کباب بود
بدی الذی افخرک الی الالباقه و این سخن حقیقتیست چه بر نشاء اخفت

[illegible]

علم ۱۱
 علم ۱۲
 علم ۱۳
 علم ۱۴
 علم ۱۵
 علم ۱۶
 علم ۱۷
 علم ۱۸
 علم ۱۹
 علم ۲۰

چون جوع عطش و تحس از وقوع در اوقات بدنی نه لذت بلکه لذت اصل
 صحت است که از لوازم اقتصاد است پس معلوم شد که داعی اض از فضول
 هم لذت است و هم صحت و در طلب آن هر دو منقوض و لذت و صحت در صحت
 سلیمان بن داود علی بن ابی طالب علیه السلام و کلام سطورت که فرموده
 طلب زیادتى در دنیا کنسید و خانه خواه صاحب خانه که همانند است و خواه
 همان یک شکم پیش می تواند خورد پس خواه آنکس که زیادت دارد و خواه آن که
 بقدر حاجت دارد و در انتفاع بآن یکسانند و صاحب یاقی طلب تعب
 و مشقت زیاده او را هیچ خصوصیت نیست الا آنکه گوید این از این است
 و اگر کسی را قدر کفاف نباشد از مقدار حاجت تجاوز جائز ندارد و اگر کسی
 و نه احتراز کند باید که هیچ وجه هیچ قوت غضب و شهوت نکند بلکه تحریر
 مطلقا ماکول بطبیعت دارد و چون جمعی که بتدریج لذتی که در وقت مرگ
 شهوتی یا اجرامی غضبی بایشان رسید باشند شوقی مثل آن وضع کنند

علم ۱۱
 علم ۱۲
 علم ۱۳
 علم ۱۴
 علم ۱۵
 علم ۱۶
 علم ۱۷
 علم ۱۸
 علم ۱۹
 علم ۲۰

و نص ۱۱
 و نص ۱۲
 و نص ۱۳
 و نص ۱۴
 و نص ۱۵
 و نص ۱۶
 و نص ۱۷
 و نص ۱۸
 و نص ۱۹
 و نص ۲۰

علم ۱۱
 علم ۱۲
 علم ۱۳
 علم ۱۴
 علم ۱۵
 علم ۱۶
 علم ۱۷
 علم ۱۸
 علم ۱۹
 علم ۲۰

تفصیل سے دیکھو کہ وہ کون سا

بسم الله الرحمن الرحيم

دواست خا سندر دواست

توضیح در این باب

بلفظ طواف و افراط و در وقت

بیت نظری عملی

و اگر در آنجا که

یہ عبارت درج ذیل عبارتوں سے

عبد الغفور

بہ سزا رواں اور ۱۴۳۰ مولوی محمد سعید صاحب

یا زیادتی برسد اعتدال باشد یا نقصان پس مرض هر قوتی از سه وجه تواند بود
افراط و تفریط و در ارت کیفیت اما افراط قوت تمیز یا در شق نظریه باشد
یا در شق عملی اول همچو تجاوز از حد نظریه و مبالغه در تنقیه و مناشیه و توفیق
نی جایگاه و بنا بر شیهه ایست که بعرف محصلان که لذت تعیین بخشید
آزاد قیاس خوانند و بدان واسطه از ادراک مطالب تعیینیه بازمانده
و ثانی اگر در امور حسری باشد از اگر پزنی خوانند و اگر در امور کلی باشد
و ثانی و اما تفریط و قوت نظری محمود و بلا بدایت و در عملی بلا ماست و باطله
قصو نظیر از حد واجب در عملیات و عملیات و امارت قوت چون شوق
بعلمی که شمر کمال حقیقه باشد چون علم جدل و خلاف و تفریط و تفریط
از آنچه بدو تحصیل یقین تواند شد چون کمالات و مالی و شعبه و کاری که
غرض اطلاع بر حقائق آن باشد اما افراط و قوت نفع چون شوق غیظ
و کثرت انتقام و شغال نافر غضب زیادت از حد اعتدال و اما تفریط و در

نمایان رجعت یادنی

تقریظ
غضب شد خط و تقریظ
و تقریظ در آن محمود شاهرخ
از عهد در گذشتن این صاحب علی و
نزد آن در به به علی و
غضب شد خط و تقریظ

تقدیر ترا خداوندی یعنی مسوول جان

اعتقاد دارد که در هر کار و در هر امری که انسان بخواهد انجام دهد، باید به خداوند متعال استعانت و توسل کند. و در این باره می‌فرماید:

کرمه‌های کرمه
مردان و زنان
که در کلمات صلوات
بر روی یک نفر از هر روز

احداث كنند و در مداخله خود ۱۱۰۰

و اما در این کتاب که در این کتاب است

۱۰
 در عیالات
 یاجور و مشتای
 بالله باطلع و مال
 بالله باطلع و مال
 بالله باطلع و مال

«...فوق حضور»

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

مقتضای حسن تقی که در کتاب
است بسراغ خود
بروزین مقام که جلال
از او کمال انعام می آید
سایه جم غفای غریب
روز قیامت باشد بر او
بی ادبی و بی ادبانه

و این را در این مجلس به تکرار و تکرار
بسیار است و در این مجلس
این که در این مجلس
گفته اند که در این مجلس
تجلی نیست که در این مجلس
نقص نیست که در این مجلس
فقدان نیست که در این مجلس
معاذ الله که در این مجلس
نقص نیست که در این مجلس

صواب انجام تحصیل کمال که از خصیصه نوع است منحرف و متماثل پس چنانچه از
حیوانات حسن باشد و چون بر همین قیاس احوال عبادات ملاحظه کنند ظاهر
گردد که از آن نیز فروتر است چه بسوء اختیار فطرت انسانی را از اعلیٰ عین حسن
تقومیت سفل سافلین اولیات کمال انعام می آید هم افضل رسانیده اسطاطالین گفته
اگر بینائی و مابینائی هر دو در جاه افتند و تفاوت هر دو شریک باشند اما
بجست فقدان اسباب خیر از مغذ و مخرج هم باشند و نیاز بجست تقصیر نزول
عقل

معاذ الله که در این مجلس	و کلمه از فی عیوب الناس عیباً
گنجه نعمت او برین علی التمام	و باتفاق اهل عقل نقل نهضت

بی علم تمام نیست لهذا حضرت بآلایاب در کتاب اعجاز انساب حضرت
سالتاب امرت عانی یادتی علم میفرماید چنانچه فرموده و نقل رب ربونی
علما چون عاصیه یقه حضرت مصطفوی صلی الله علیه و سلم سؤل کردی شئی
مفاضل الناس فرمود نقل و حضرت مصطفیٰ حضرت فرمود علی و آلش

و این را در این مجلس به تکرار و تکرار
بسیار است و در این مجلس
این که در این مجلس
گفته اند که در این مجلس
تجلی نیست که در این مجلس
نقص نیست که در این مجلس
فقدان نیست که در این مجلس
معاذ الله که در این مجلس
نقص نیست که در این مجلس

و این را در این مجلس به تکرار و تکرار
بسیار است و در این مجلس
این که در این مجلس
گفته اند که در این مجلس
تجلی نیست که در این مجلس
نقص نیست که در این مجلس
فقدان نیست که در این مجلس
معاذ الله که در این مجلس
نقص نیست که در این مجلس

۱۵۲

مجلس
ایستاد عالی
دانشای سفید

علم ریاضی

شود و شکوکه
و سایر غل معقنات خود

اعتماد بر ایمان ران

اسم و صفت و ذکر

۱۰۰

وَعَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ فَمَوْده علاج که و برص عاجز نیست اما علاج احق
عاجزم و اقرب علاجی که فی الجمله توقع نفسی از آن توان داشت شتغال
بعلوم یا نیست چه مطالب آن حق را بطلان تیار تمام ارد و هم از زیادت
مجال مغلت نیست چنانکه سبب اشغال آن تانفس اولدت یقین دریا چو
به عقده است و رجوع کند آن نوع طمانیت لذت و زیاده برل خود مطلع شود
جانش بیطر گردد و استعدا و کتساب فضائل در پدید آید اما امر اضیق
دفع اگر چه از حیطة حصر تجاوز است لیکن بیشترین آن جنبه است که غضب دوم
جبن سوم خوف و اول از جانب افراط بود و دوم از جانب تفریط و سوم مناسبت
با درارت کیفیت دار اما علاج غضب و آن کیفیت است نفسا که
حرکت روح و مرکب او که خواست باشد بخارج جبت غلبه و بعد از آن شهوت
و چون اشتداد یابد آن کت عتیف باشد و غوغا و اعصاب که مجاری روح
اند از آن منظم نموده شود و از ظلمت و خانیة نور عقل مستور گردد و اول اضعیف و حکما

[illegible]

نموده من خود را که در این
دفعه بشماره دوازدهم
مکتوب شد و از سر تا
اواسط طبع و در میان
انگلیست و در میان
کلمه که در میان
کلمه که در میان

۱۴۵

و خدا را بپیشانی او

تقدیر و تقدیر

۱۳۸۵

سید محمد

جانبی از

از این مجسمه

آیت تقابل

تاریخ

و باون فلک سادیده از آن ده ترکیبی گیر اندوزد شسته الله اتنی قد خلقت
من قبل و کن تجد الله بنیدلا و چون پادشاه بخت خیزی از انفسا
که بخینه سینه اخرای محبت آن ساخته قبله اگر دهرم در انارفع و جبر غلا
شود المی که بر ترات لذت جلدان آن بیشتر باشد و رایه بد چنانچه حکایت کرده
که قبله از بلور که بصفت صفای جوهر آدمی منظر موصوف و موصوف بود و
حاذق خوش طر و استدارت آن فائق صنعت عایت کرده و دزد ز پادشاه
تخته آو دزد چون نظر ایمان آن مل نمود فائق محاسن آن خاطر او را در
و نظر اوالش نیرین ثنائی قرین آمد بفرمود که در هنر این خاصه ضبط نماید
بشاه آن هنر جوید چون مقتضای مصرعه و امی لغت لایکده الله
حوادث روزگار و نواب ادوار بر قاعده مستمره از اعراضه تلف ساخت پادشاه
از آن معنی عظیم متغیر و متاثر شد چنانچه از بدیهه مملکت نظر و صاحب عین
معاشرت با او اهل صحبت باز ماند و از غایت تلف تلف فوات آن قویا

نادر باشد
اورده چون
قبر آفتاب

مؤلفه بایستی گردید
تقریباً یکصد و پنجاه و یک
مؤلفه بایستی گردید

و غیر از منتخب ۱۱ نفر
از دوازده کسوسین عالم
شکال م

فتح کو سکون و نور
کو کسکی کہ در علم خند مسدود
تا در کار اراغ و خجیب

بہشت خاؤن نیپہ کہ واسطہ
سنی چون بادشاہ ان

م
ن

زینت

بایان کند که در خشتند
عام پر از آقا

محکم الدلائل و

بسم الله الرحمن الرحيم

زمانہ ۱۱۴۱ھ

انواع مختلفه

میں نے

۶۶

در کتب معتبره

عاقبت و...

مجلس شورای اسلامی
اول شهریور

مجلس

از این جهت که

الحکماء

لَا تَنْفِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

بر حسب استعجال او کشاید زان بشکند دیوانه گفت بشنام تا فرجام این غایت آید
 باشد چنانچه از بعضی ملوک سابق که بهو فرسود بود همت گشت که چون گشتی او از سفر را
 ویر رسیدی بر دینا خشم گشتی و دینار خشن آب اینا شدن بگو بهاتحاد می نمود
 و حکیم ابوعلی سکوی از بعضی سفیان نقل کرده که اسب آنکه چون شب را بهتاب
 خفته بخیزد گشتی بر بهتاب خشم گشتی و بر و شنام او اقدام نمودی ماه را
 بهو گشتی و هجو لمای او ماه مشهور است و الحق بدین شیوه کلاب تشبه جسته است

منه نو میفشانند و سنگ بنگ نیز
سنگ اسپر سن چشم تو با احتیاج

و فی الجمله اشال این افغان با کمال شاعری مضحکست صاحب آن بر نقصان
عقل و در داری طبع خود بد یک در این صفت شیمه ناقصان باشد مثل زنا
و پیران مخوف و کودکان بیاران و همچنانکه کیفیات بدنی با عرض مؤمنی
میشود و کیفیات نفسانی نیز گاه باشد که ز ولایت غضب از اوطاق توت شست
که حرصت از وجهی ضد دوست متولد شود چه در بعضی آن مشتمی ممنوع گردد

[illegible]

آن مآضات چون آبست خلد آن
مردم شیو برتبت و برتبت
بسیار اسرار شایسته
چون کاشی رخ سیکه بیدند
و بفرم خنده از دست بیدند
عجب شیو که کسوی می شود
خبر از آن

عادت و مقری خرد
کینه سال انگیشت الفت

بیاد برادر
 بیاد صاحب مؤلف ۱۱۲۰ هجری
 علی بن حسین
 مؤلف قوت و غلبه
 مؤلف قوت و غلبه
 مؤلف قوت و غلبه
 مؤلف قوت و غلبه

اشتغال یافت و بی اختیار از جامی حیرت محمد زکریا در حال بیرون و دیگر گویایی
 نیک از خواص سلطان ابدویشان گفت پادشاه ایران آید و بدین توری که
 اینجا نوشته ام عمل کنی و در حال بر مرکب تیر و سوار شد از خراسان بیرون آید
 پس پادشاه ارجان طریق تدبیر کرد و در صحت گلی یافت چو ابله می که سبب
 بود بوطه حرارت غیبی و مدارت حمام تحلیل یافت و بعد از آن هر چند پادشاه
 او را طلبید ملاقات نمود و دستغذا کرد که هر چند رشتی که واقع شد بنابر
 صلاح بود قاضی که چون پادشاه آن فرمان فرماید بخاطرش گران آید و از سلاطین
 هیچ حال امن نتوان بود عرض از این حکایت آنکه تنه ناز غصب اگر چه بخواهد
 برودت مزاج و غایت ضعف باشد ممکنست بعضی حکما در جنگها و جاهای غریب
 رفتی بوقت خطر یا در نشستی تا آنکه اتمام مهال خطا را در اصل آید
 علاج خوف و آن عبارت از نشستن است تا آنکه اتمام مهال خطا را در اصل آید
 آن قادر باشد حادث شود توقع نسبت با مستقبل تواند بود آن امری که

شماره ۱۲۴

موضوعات و دران صورت

دولت از من دریا

اعوانی که از سلفان

نہایت

استعداد و استنباط

سنة ١٢٠٠

مدرسہ خیریت بی بی

مادر و دختر
ماه شبان

بیت شمس یا بی بی

مستطابقاً و با این
نمونه

مستحبین

تجارت و بازرگانی

مفتی محمد شفیع صاحب دہلوی

در اجبب الاسماء

...

124

نامرادی تواند سپرد و محبت امدادی از رغبات جسمانی ولذائشتمانی تواند زد

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

نیم از دست پیران او از او

وہاں سے

حسنی شریفی

امست فراه مستطاب

بسم الله الرحمن الرحيم

لَا يَزِيدُكَ إِلَّا مَسْأَلَةً

محمد و نسیما خانہ کراچی لکھنؤ

از کبریت احمر غریز تند و کثرت دم تقیه بوی نفس اسیرند و از رقبه اطاعت طاعت
بیرون نیامده عشق نامند و هموس را محبت دانند با صفات و معنی
که را انسان می کنند و از قیاس شهود و تجربه آرد و گمان از رویا و هیئت

شاہبازی نتوان کرد بال گسے
و غش خالیا فاما حُبُّ اَوْ لَه عَنَا
نَصَحْتُكَ عِلْمًا بِالْمَوْتِ وَ الدِّنِّ اَمَّا
وَعَلَا تَقِي كَبَانَ فَعَرَفَهُ سِيَانِ شَوْ

زادین بادیه در سیلوان نه بود
بنای این عاقبت استخوان بود
و اوسطه صفت و آخره قس
مما لقی فآخره لنفسک ما یحکو

نفسانی و همی توان کرد چنانچه امام علی علیه السلام در بعضی تصانیف آورده است
که اگر شخصی از حسن آن نوع لذت یابد که از نظر سبزه آفتاب روان نظائر آن
نشان بخورد و شهوتش از نظر برین تقییر و مباحث اگر رفتی دیگر که مبدع است
تواند شدن میل شوامی میست نظیر آن حرام دیگر حکما گفته اند که در عشق
میل بکلمات کلمات بیشتر باشد از میل باعضاء و ناسب آن چنانکه نفس و جانیا

[illegible]

مهرت انسان احمد
ظاهر و محسوس انداز معانی انسان در باطن ۱۱
لا اله الا الله
ملکوت افلاک و تراب
گدیده و در آن خفته
خبر تو که در خال

[illegible]

بیشتر از حیایات چون سخن عشق از این نیست که به نظر او داد و ادا می
تواند و بدین مقدار اقصا نموده حاصل سخن جمیع افراد بشری است و او
و اما حاجت آن نیست نفسانی که از قوه مجبوری فوت مطلوبی حاصل شود و
این منطلوب حصول شریات جهانی و مستلزمات فی الواقع بقای
دنوی و علاج آن است آن که تمام عالم که در فضا و اطلال است بقایستند
چنانچه در طالع خوف مرگ اشارتی بآن رفت و آنچه ثابت بمانی تواند بود و عوالم
سعادت انصاف است که از حیطه زمان و حرز مکان تصرف اند و بطریق
مستحکمت چون باین کار غیضی حاصل شود طمع را و خیال محال را بخود
و دل را و اسباب نبوی که نظر از این خیال نیست بنده و بلکه به جهت کمال عقل
ملکات فاضله که باقیات صالحات موجب اتصال بجهان قدس حضرت عجلای
مقصود از در و از منزل محض محل اخراج است و الا تمیز که است بخلایف است بقاضی
مرتب به جهت حقیقی و هر در آن نیست چون در جهان نبی مضمون که بر ملائکه اولیا را

[illegible]

برای این کار

عبدالحق

سید

۱۰۰

مجلس

2

برای این کار

١٠

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

منه

لے زائد پانچ سو ادا

طعن اختصاص در آن کند و خواهد که از دست نه چنان از زبان گیرند خسرو و
بخورده و بهر چه تمام سبب نیاید و اعم الکی است که بتناوب و قبل اول بکری از
طبقات عباد میسراند و هر وقت که ارادت بی علت متعلق شود بابتی که

چنانچه امام شافعی رضی اللہ عنہ فرموده
وَلَا يَبْنُونَ أَنْ تَرَوْا الْوُدَّ اِرْقُ

وَالْمَالِ وَالْأَنْفُسِ إِلَّا ذَرَفًا
وَقُلْ بَابِكُمْ دُرُودُ بَيْتِ شَدِيدِ

و حزن و تاسف و در اندوه و بزرگی گفته اگر دنیا را همین عیب پیش نبود
 عاریت باستی که صاحب محبت بران التفات نمودی از سطر اطراف
 که سبب فراطی و قلت حزن تو چیست آنکه من از خبری ننهم که
 از من بخت شود از بدوین شوم اما علاج حسد و آن ترقت و ال نعم
 غیرست خواه که تنائی حصول آن بخود کنی یا نه ^{چند است} یا نه
 حرص و حصول آن نعمت با و باشد به مشارکت تو شوی تو از بدو
 بران مجرد و حصول کردنی محسوس با از زایل تو غرضی نمی

[illegible]

تصنیف
لا در افغان عیوب بنفرد است که کجا
نست پس از آن

از آن حاجتی بود که
نیاز عیسی دیگر نبود

این عبد الله بن ابی طالب است
عبد القادر

[illegible]

بیت
۱-
موجودہ شیعہ فرقہ
موجودہ شیعہ فرقہ

محمد دران خلیفہ
 محمد نور دین خلیفہ
 اسماعیل دین خلیفہ
 اقصیٰ خلیفہ
 محمد نور دین خلیفہ
 محمد نور دین خلیفہ
 محمد نور دین خلیفہ

[illegible]

۱۴۰۰

برای آنکه

...

بسم الله الرحمن الرحيم

فہرست

مجلس

۱۰۰۰

مجلس

۱۱۱

و فی مدار و لطف و عفو قیام بسیار باید نمود و هر یک از آنچه در تحت شریف است
بکمال لائق رسیدن است و این باشد و مراد از منزل و مقام نه خانیست از
و گن سنگ و چوب باشد بلکه مراد از انبی مخصوص است که میان شوهر زن و والد و
خادم و م و متمول باول واقع شود و در اینجا ب سنگ سکون نمایند و خواه
در گاه و خواه در سیه درخت و مغارات و علم تدبیر منزل معرفت طریق ساجد ال
این طائفه باشد و جی که از خلیل امین توین اند و چون احتیاج باین اجتماع نمود
است پس است تحصیل این علم باید نمود و فصل کلیه تدبیر منزل آنکه نظر کند
در احوال ارکان منزل هر یک از محل خود و بار و اگر در کمال واقع شود اصلاح
و چنانکه طبیب قطع عضوئی از برمی مصیبت عضو شریف جایز نیست و باید ارد
در تدبیر منزل نیز اگر کسی فدائی کن اشراف باید داشت اگر چه خصوصیت منزل
فن و موطیست چنانکه اشارتی بآن فت حکما اشارتی بتدبیر اشراف انواع
که بناست نموده اند گفته اند فضل مساکن نیست که محکم باشد و تقویت آن ع

مجلس شورای اسلامی
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تاسیس ۱۳۰۲

عبدالله بن محمد بن عبدالمطلب

[illegible]

مجلس معنی بنیادی فیضی

پایه نهم

در این کتاب

ع
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

فصل فی بیان فرقی بین غنی و فقیر

۱۰۰

کتابخانه

کتابخانه

انوار کا
۱۲

فلا بد من
الافضل

نظم کن میسر
بجای نغمه

ظلال قیاس

الحمد لله رب العالمين

194

۹۴

مجلس
مجلس

الحکمین
۱۲۱۱ غنات

نظمین

۱۱۰

مکتبہ معینی آباد
لاہور

نہ ہوا و فرما

کتابت و تصدیق

انوار

بسم الله الرحمن الرحيم

11

مائل و دایمی آن اسع و مقام لائق هر فصلی و موسمی آن است باشد و حقیقه
 دفع عرق و حریق و نقب تعرض هم و سرقه باید آن می بود و در
 که بنا باید که ارتفاع آن یا در انشش گز نباشد و چون انشش گز یا بد
 کنند مکنی ندانند الی آیت یا اسرف الفالین یعنی تا کجا عمارت المندی
 ای سترقرین بتعلیان ملاحظه حال بسایه بید که در چه بسایه بشر حاد و عظام
 موجب بسی فساد میشود و اهل اطون در کونی رگ رگانی گرفته بود و چون
 حکمت آن حال کرد و گفت از آنجهت که در وقت سیکه خواب غلبه کند و از
 مطالعه مائل باز دار و با و از مطر قه ایشان بیدار شوم و دوم
 ریاست اقوات و اموال چون معلوم گشت که انسان را احتیاج باز دار
 اقوات از اراق صلیست پس احتیاط است که از اجناس مختلفه ذخیره کند تا اگر
 بعضی اجناس در معرض تلف آید بعضی مانند جهت ضرورت ملات بینا و کفا
 عدالت ناموس اصغر است و احتیاج است بنا بر غرض نفاس و زنا و جوار

[illegible]

و متان

مكتبة

11

درآمد

نہایت پرستش

محمد ابراهيم

بسم الله الرحمن الرحيم

کتابخانه

کتاب

U. S. 100

میرزا محمد علی

1

و نهایت ترکیب انکی از باب بسیاری اجناس مقاومت کند بدین اعتبار
باعتل اوقات ان مساکن مساکن بعید نباشد اگر دنیا بودی شقت نقل و
بلا و پسه تحمل یستی نمود نظر حال مال با اعتبار دخل باشد یا اعتبار
باعتبار خرج اما دخل بر دو قسم یکی آنکه بسیاری شود که بتدریج منوط باجور
دوم آنکه اختیار و دارن دخل نباشد چون مع اربث و عطایا و اصول مکاسب
چنانچه بعضی این گفت اندر ذراعت و تجارت و صناعت و امانت یعنی غنی
بر نسبت که تجارت بهترین سهر است و دومی از اصحاب ثانی گفت که ذراعت
بهتر است بعضی علما می تنازع گفته که چون این مانده اموال بیشتر شتبه و دروغ
بر مردم غالب تجارت از احتیاط و دوشه و ذراعت احوط باشد چون و انان
اموال حلال شایع بوده امانت و دانت بیشتر از نیت حکم بر جان تجارت نموده
و حکما گفته اند که تجارت اعتماد نماید که چو شرطان این است آن مغرض است
و در کسب نیز اقرار باید کرد که چو چنانچه ثقیل یا قیادت و درون و کسب

عالم نظمیں بنیاد

بسم الله الرحمن الرحيم

۱۰۰

محمد بن عبد الله
القرطبي

بسم الله الرحمن الرحيم

مجلس

نصف

२२

اعتماد

حزین

۱۰۰

[illegible]

Foot

1429



۱۱۳۱
 ۱۱۳۲
 ۱۱۳۳
 ۱۱۳۴
 ۱۱۳۵
 ۱۱۳۶
 ۱۱۳۷
 ۱۱۳۸
 ۱۱۳۹
 ۱۱۴۰
 ۱۱۴۱
 ۱۱۴۲
 ۱۱۴۳
 ۱۱۴۴
 ۱۱۴۵
 ۱۱۴۶
 ۱۱۴۷
 ۱۱۴۸
 ۱۱۴۹
 ۱۱۵۰

واحترام و مدارات و ملوسات بول معروف سپردنی ظهور خلقی روزی دیگر و بگویند
 و اگر چنانچه مال و نسب و زیاده بشمار غیرت حسدی که طابع زبان مگو
 بقصان عقل ایشان از قیام و فضاخ دار و بغیر از ملوک را که مقصود از تفریح کثرت
 نیست و زنان را نسبت ایشان خطر قریح عیونیت سپردن چاره نیست بعد از دل
 نخست مراده اند ایشان از این احتراز از اوست چه نسبت و بهتر نسبت است
 و همچنانکه یک دل منبع حیات و بدین اندش یک مرد این تر بدین منزل میسر نشود
 و هست تصور و اقوات بر مصلحت و تعال خدام خدمت می آید و
 خاطرش تصدیق و منزل تکفل مهات خانه و نظر مصالح خانه مشغول گردانند و
 بهشت قیام نشود و نفس انسانی تحمل تعطیل نکند و فایده ارض و ریات مقتضی نظر
 غیر ضروریات شود باعث گد و پیرو این نظر مردان کردن ایشان هر نظر
 مستحضر نماید و بر اقام فضاخ ویر شود و ارجان او طمع شود و سبب فساد
 گرد و اما آن سه چیز که از آن احتراز باید کرد اول افراط محبت کن مقتضی استیلا و
 ۱۱۵۱
 ۱۱۵۲
 ۱۱۵۳
 ۱۱۵۴
 ۱۱۵۵
 ۱۱۵۶
 ۱۱۵۷
 ۱۱۵۸
 ۱۱۵۹
 ۱۱۶۰
 ۱۱۶۱
 ۱۱۶۲
 ۱۱۶۳
 ۱۱۶۴
 ۱۱۶۵
 ۱۱۶۶
 ۱۱۶۷
 ۱۱۶۸
 ۱۱۶۹
 ۱۱۷۰

این مطلق به دل باشد و در آن غیر
 نیست و نکوست که در این
 السلام شما را از یکدیگر جدا کردن
 نظارت محمود و حضرت قاضی
 رضی الله عنهما را در ترمیم
 ملکیت با رضایا که در این
 ۱۱۷۱
 ۱۱۷۲
 ۱۱۷۳
 ۱۱۷۴
 ۱۱۷۵
 ۱۱۷۶
 ۱۱۷۷
 ۱۱۷۸
 ۱۱۷۹
 ۱۱۸۰
 ۱۱۸۱
 ۱۱۸۲
 ۱۱۸۳
 ۱۱۸۴
 ۱۱۸۵
 ۱۱۸۶
 ۱۱۸۷
 ۱۱۸۸
 ۱۱۸۹
 ۱۱۹۰

۱۱۹۱
 ۱۱۹۲
 ۱۱۹۳
 ۱۱۹۴
 ۱۱۹۵
 ۱۱۹۶
 ۱۱۹۷
 ۱۱۹۸
 ۱۱۹۹
 ۱۲۰۰
 ۱۲۰۱
 ۱۲۰۲
 ۱۲۰۳
 ۱۲۰۴
 ۱۲۰۵
 ۱۲۰۶
 ۱۲۰۷
 ۱۲۰۸
 ۱۲۰۹
 ۱۲۱۰

۲۰
عنفان جبرائیل
جبرائیل

مجلس

بیان شمس

والا غير ذلك

[illegible]

سید علی احمد

۱۰۰

عن أبي بصير عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال من أتى بيعة فباع بها مملوكه فهو كمن ابتاعه بثمنه

والتیبتیہ اہل کتبہ و جمہ

و سبب آنکه هیچ هرگاه که او را موشود حاکم محکوم هر آنست که در خدای او اگر چه
مجت و قبله شود و مخفی دارد اگر غلب نماید بعلاجی که در باب عشق گفت اندر دفع
دوم که در امور که با موشود نکند و بر او را خود او را مطلع نگردد و از مقدار مال خود
و ذخایر غیر قوت از او پوشید و در حد نقصان عقل ایشان ابرم فاسد باشد
تو این آورده اند که حجاج را حاجبی بود که علاقه اختصاصیم با او داشت قتی در آن
محاورت حجاج گفت از خود را از زبانان بید گفت و بر آن عمو و نشاید که در حاکم
مرز نیست بغایت از او مشتوق و بر می نماید بسیار دارم چنگر تجارت ثلث با حاکم
حاصل نموده ام و او را از آن سر خود بسته حجاج گفت این صورت خلاف
و من بین منی بر نور روشن گدازم بعد از آن بفرمودند از دنیا گیرید بیاورند و
خود نهاد و بجا بست داد و گفت این بر تو بخشیدم با بمرشید با این را بخانه بر
گویی که این سر از خانه ملک ندیده ام برای تو آورده ام حاجب همچنان که
مدتی حجاج کنیزی را بپوشید حاجب را بخانه بر آوردن حاجب گفت که برای

و یوسف نام داشت و فرزند

بصاف و پراکندگی
در کشف و غیره

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

در بیان وجوب عید
از عبدالحق بن کمالی

از ان چهل و چهار بار

من بامراه علی الحلی

بمقامه کارگزاری تجارت

من
چند از
ای بکار بر می آید

پیشگیری از زردی

بسم الله الرحمن الرحيم

امروز ۱۱ از غیبات الحاق
دو نفر نشاندن در جمعیت
سرت خرم باغچه پیشبندی
سعد در زمین خلایق شکاری
راعی اعتبار شرف در کمان
۱۱ مخفی
امروز ۱۱ از غیبات الحاق

در کتب آن کاتب
نکته در نظم و ترتیب
در اول و آخر کتاب
نکته در کتب آن کاتب
نکته در کتب آن کاتب

نکته در کتب آن کاتب
نکته در کتب آن کاتب
نکته در کتب آن کاتب
نکته در کتب آن کاتب
نکته در کتب آن کاتب

و کسالت بر و غلبه کند گوشت با عتدال نهند تا موجب قتل و بلا و نشو و نما
و میوه و طعمه سیرقه الاستحاله و از منع کنند از آب در میان طعام خوردن منع
و هر چند که کس از سکران قهرا ز جوبست و مکودگان بحسب عقل مبالغه بیشتر
بنفس و بدن ایشان ضررست و غضب و تهور و قاحت طیش و باعث شود و این
ملکات دیده و مستحکم گردد و بلکه او را از مجالس این طایفه منع باید کرد و او را
تجشیدن مانع باید شد تا از طواف آب و باغ نفع نشود و بعضی تمام کنند طعام
نهند و در کارهای پوشیده او را منع کنند تا بر قباح و لیس شود چه سهراب
پوشیدن قمع تواند بود که در آن فعل تصور کرده باشد از خواب و زو خواب
و شب منع کنند از اجانه نرم و سبابه مثل خیش و سراه و بستان و آتش
پوستین و نرستان اجتناب دهند و حرکت پیا و هرن و سواری کردن و ریاضات
او را عادات نهند و آب پیرجان و شستن و سخن گفتن چنانچه خواهد بود بیاورد
و تیر و جوی و توبین و لایس و نان و از اینت کنند و گشتی تا وقت حاکم

نکته در کتب آن کاتب
نکته در کتب آن کاتب
نکته در کتب آن کاتب
نکته در کتب آن کاتب
نکته در کتب آن کاتب

نکته در کتب آن کاتب
نکته در کتب آن کاتب
نکته در کتب آن کاتب
نکته در کتب آن کاتب
نکته در کتب آن کاتب

نکته در کتب آن کاتب
نکته در کتب آن کاتب
نکته در کتب آن کاتب
نکته در کتب آن کاتب
نکته در کتب آن کاتب

استعداد و اربابا حاصل کند بماند پس اگر ارباب علم باشند بترقی که مذکور شد او
تعلیم علوم نمایند و اگر ارباب صنعت باشند بعد از آنکه از آداب و جهه شرعیه فارغ
شده باشد تعلیم آن مشغول سازند اولی آنست که طبیعت کودکان نظر کنند
از احوال او و نفس جویند که استعداد کدام علم و صنعت بیشتر دارد و اربابان
دارند چه بقضای کل قیصر کما خلق که هر کس استعداد هر صنعت نیست بلکه
بر یک استعداد و صنعتی خاصست و تحت این سرست غامض که سبب قوام
عالم و تنظیم احوال نبی آدم است و حکمای باقی دطالع مولود نظری کرده اند
و ارباب صنعت که بحسب اصناف نجومی لائق حال میدیده اند مشغول هستند
چه هر کس که استعداد صنعتی باشد باید که سعی تکمیل آن تو اندر و چون غیر مستعد
ست او در آن تطیل روزگار و تصنیع اعمار باشد و اگر طبعش ملایم صنعتی نباشد
و آلات و ادوات مساعدند و اربابان تکلف ندارند بوساعتی دیگر نقل کنند بشرط
آنکه آتش جان ناپس کلی شده باشد تا موجب اضطراب نشود و دشمنای هنرین یا

[illegible][illegible][illegible]

باید که در وقت خواب
بسیار استراحت کند و در وقت بیداری
کسب و کار کند و در وقت خواب
بسیار استراحت کند و در وقت بیداری

و در وقت بیداری
بسیار استراحت کند و در وقت خواب
بسیار استراحت کند و در وقت بیداری

و در وقت بیداری
بسیار استراحت کند و در وقت خواب
بسیار استراحت کند و در وقت بیداری

لا اقل که تحریک حرارت غریزی کند و حفظ نفس و کسل و بلاد باشد و
نمایند چون صناعتی بپایمزد کسب و معیشت از آن امر کند چون جلالت از این
در کمال آن گوشه در قاتی آن صنعت سبقت گیرد و نیز تعیش از کسب جمیل که
احراست عادت کند و برتری که از پدر مادر و برادر و عمو و خاله و اولاد و
که شروت پدران مغرور بود و نذر تعلم صناعات محروم شدند و بعد از انقلاب
و عرضه ضیاع افتاد و چون در کتاب و پیش بآن متصل شود اول است که او
متاهل سازند و حاصل او را جدا کنند و ملک و فرس و فرزندان او میان خیم و ششم
ترتیب نکرند و بیکه با ثقات بطرفی و رسا و مدی تا بخشوت عیش عادت
که زندگی و عادت و ساسی بلیم همین بوده کسی که بقصد این طریق نشو و یا نشد
اصلاح او مشکل بود و خصوصاً که بسن آمده باشد چون چوب خشک که راستی
آن دشوار است سقا را حکیم را چون پرسیدند که چرا مخالفت تو با جوانان است
همین جواب گفت و در مرتبه خزان با آنچه لائق ایشان باشد از ملائمت خانه

باید که در وقت خواب
بسیار استراحت کند و در وقت بیداری
کسب و کار کند و در وقت خواب
بسیار استراحت کند و در وقت بیداری

و در وقت بیداری
بسیار استراحت کند و در وقت خواب
بسیار استراحت کند و در وقت بیداری

[illegible][illegible][illegible]

بعد از آنکه دیگران دست باز کشید باشند عقل نماید تا اگر کسی را قیقت علی
باشد حجاب نکند و اگر میان طعام باب احتیاج اقتضا باشد بپاشد چنانکه
آغاز و من حلق او نشنود و در نظر جماعت خلل نکند آنچه زبان از دندان
بیرون آرد بخورد اما آنچه بخمال بر آید بجائی اندازد که مردم را نفرت نشود و بگو
دست شستن پیاک کردن گشتن این سخن جملین نماید و همچنین در این
و دندان و آب بنی طشت نیندازد چون آب که در بنیان شسته باشد
ریزد دست بپوشد و در دست شستن پیش از طعام بر دیگران سبقت بخورد
بد که هماندار در دست شستن پیش از طعام بر دیگران سابق شود و محرم
علیت حقوق پدران و مادران چون بمقتضای عقل نقل شد قسم و ا
تقدار قسم الهی هیچ نعمت در حق فرزندان چون نعمت پدر و مادر نیست پدر
بب صورتی جو او است بعد از آن وسیله تربیت او بهیه غذیه و البسه
بب بقای او و بلوغ کمال نشود ما مست باز و مطه حصول کمالات

۵۹
عشق و دیوانگی
کرمه کلا
سکه

فانی پیرایه است انجمن
ای جماعت طاعتی کز
و کمالی دارد و دوی
کز و کمالی دارد و دوی

فانی پیرایه است انجمن
ای جماعت طاعتی کز
و کمالی دارد و دوی
کز و کمالی دارد و دوی

فانی پیرایه است انجمن
ای جماعت طاعتی کز
و کمالی دارد و دوی
کز و کمالی دارد و دوی

که وجوه احتیاج ایشان ظاهر پس این وجوه حقوق ایشان عایت اولی با محبت
تو اعدا شمعیت نیز مبالغه در حق الناس بیشتر از حق الهیست چه حضرت چه سجانه
و تعالی جواد مطلقست ^ع ان الله کفی عن العالمین قضیه محقق و رعایت حقوق
والهین بسیه خیر تواند بود اول دوستی خالص بجان و تعظیم بالغ بهر بران ارکان
و امثال او امر و نهی ایشان بقدر امکان مادام که مودعی بمصیبت یا فوت ^ع مصلحت
کلی نباشد و اگر مودی یکی ازینها شود و سبیل مجالست مخالفت باید کرد نه سبیل
مجادله آلا و صوتی که شرعاً واجب باشد و امام عزالی از اکثر علمائ فرموده که
شبهات اطاعت الدین و حبست چه جای مباحات و دوم مساعدت با ایشان
در مصالح معاش پیش از طلب عینت توقع عوض مادام که مودعی مخدور نباشد
سوم اظهار خیرخواهی ایشان در سر علانیه و محافظت بر صایای ایشان
در حیات ایشان خواه بعد از وفات چون حقوق پدر اطرف رعایت نماید
و حقوق مادر اطرف جهانیت و لذت انبیه و حق پدران محبت ایشان بعد از

فانی پیرایه است انجمن
ای جماعت طاعتی کز
و کمالی دارد و دوی
کز و کمالی دارد و دوی

فانی پیرایه است انجمن
ای جماعت طاعتی کز
و کمالی دارد و دوی
کز و کمالی دارد و دوی

११५

[illegible]

و کو تا به نیاست و هرگز بعد از غل او بهی با فیتوانی است که بدل بهتر از او باشد
یابد تر و دل خدمت مقربا بدو است که ایشان اجدائی از هیچ وجه و حسد نیست
تا هم بر تو نزدیک باشد و فوفا و کرم لائق تو هم موجب یزیدت ایشان تا
شرط هواداری جان سپاری بقدیم رسانند چه هرگاه که دوام اختلاف و با
مخدوم تصون نماید خود را و مال و اسباب شریک او داند نعمت و کمالت او ^{نعمت}
و کمالت خود را نماید چون داند که علاقه ایشان مستحکم است باز که چیزی
زوال خدمت او را عاریتی شمارد و شرط اشتقاق بجای آورد بلکه از برای
مفاقت خیر و جمع کند و اصل خدمت آنکه باعث بران محبت باشد ضرورت
تا خدمت عاشقانه کند و فرود آید و بعد از آن باعث بر جا باشد خوف تا چون
محبانه نباشد باری فرود آید باشد نه مظلومانه چه هرگاه کسی را تجویف کار داند
البته او را ذوق باطنی بآن کار نباشد بقوت دفع ضرر بران اقدام نماید بلکه
مصالح خدمت را بر مصالح خود متمدن دارد و نوعی سازد که کار او را برایشان متعلق

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

عاشقانه که باعث شد
عجب بشنود و بشنود
اصل و خدمت که
باعث بران ایستاد
مخوف اولوی
محمد بن قنبره که
الکسندر الکلی بود

[illegible]

بر دید بعین^۱ جلوه^۲ کند و افراد^۳ انی نیز بعضی معنوت بعضی کسند بطریق
خداست نه بطریق الت^۴ و نه بطریق ماده بلکه ان بطریق ماده معنوت^۵ میسر
نمواند که لطف نسبت^۶ چه او جوهری محروست پس انسان همچنانکه معنوت^۷ مصر
و مرکبات محتاجست معنوت افراد نوع خود نیز محتاج باشند هم به بقاشی شخص^۸ و هم
بقاشی نوع تا بطریق خداست یک^۹ یگر را معانوت کنند و دیگر حیوانات بفنار
مرکبات محتاجند اما در استیلاج^{۱۰} نوع خود مختلف اند چه آنچه تولد حادث شود و
اگر حیوانات انی نه در جو شخص و نه در بقاشی نوع با افراد نوع خود محتاج نیست و آنچه
توالد است چون انعام غیر ما در حفظ نوع و حدوث شخص تربیت تا کمال معین^{۱۱} شد
محتاج نوع خود باشند اما بعد از تربیت بمعانوت نوع خود محتاج نباشند پس اجتماع^{۱۲}
ایشان در وقت جماع و ایام نامحسوری باشد و بعد از ان هر یک منفرد تواند بود
و بعضی دیگر چون کل^{۱۳} و کل^{۱۴} بعضی انواع طیور بمعانوت محتاج نباشند هم در حفظ^{۱۵}
و هم در حفظ نوع بیان^{۱۶} استیلاج^{۱۷} ان بمعانوت نوع خود و در بقاشی شخص^{۱۸} بلکه اگر شخصی

[illegible]

کتابخانه
دارند

ایضا

از نظر آن دوستان

فدایان

سازمان فرهنگ و عبادت

چنانچه از خردان

فردی که در سالن خود را در

ایمده که دیدیم اسرار
ایمده که دیدیم اسرار

بسم الله الرحمن الرحيم

این کتاب در
مکتب

۲۲۸
۱۳۸۵

[illegible]

ووقوف بران خبر معرفت قواعدا این علم حاصل نشود پس هر کس را تعلم این علم
ضروری باشد تا معاملات و معاشرت ایشان بوجه عدالت متحقق گردد
خصوصاً سلاطین که چنانچه سبق ذکر یافت طیب مزاج عالم و برامو بی آلودگی
و این علم عبارتست از قواعد متعلقه به بصیرت عامه ناس ازین و که بجا آورند
بکمال حقیقه معلوم و در فضیلت محبت چون معلوم شد که کمال
افراد انسانی منوط با جماع و تالف است و آن بی محبت و الفت صورت نپذیرد
و با وجود علاقه محبت احتیاج بعد الت نیست چنانچه از پیشرفت پس محبت
افضل از عدالت باشد چه محبت حدیث شبیه به طبیعی و عدالت شبیه
و محققست که طبع از صنایع انده است چون محبت مقضی رفع حکام است
ست با وجود آن احتیاج بعد الت نباشد و انصاف و صل و الفت نیز
کردن است یعنی منصف آنچه متنازع فیست میان خود و صاحب و نیمه را
و این معنی فرع کثرت و چون علاقه اتحاد مستحکم باشد احتیاج بآن رفع گردد

کونجی کو دینے پر یہ نام دیو کی لکھو
 عیبت اس وقت انسان راغ کو
 لکھو کہ از سر تا سر تمام پر
 عیبت ایسا عیبت کہ عیبت
 عیبت عیبت ایسا عیبت عیبت
 عیبت عیبت ایسا عیبت عیبت

طوق استعلا آن فرید و بزرگ
 شرف آن بایست و انعام
 به کمال از قوه بیدار و شایسته
 تا بلیت ارجح گویند
 از حدی که وقت میل شود
 باشد به رحمت طبعی پاک و مبین
 بر آن نفس خود خوار و باری
 عباد و اله یعنی احکام
 عزت و جود و کرم و شایسته
 در صورت

نصف الزکات یک سکه
باشند و صدقات
یکی از گریه های تار و زخم
مولوی عجب
قدامی

۱۰ یعنی لذت سکونت
 ۱۱ که در سبب محبت است
 ۱۲ و اگر در سبب محبت
 ۱۳ لذت را در لذت است
 ۱۴ لذت را در لذت است
 ۱۵ لذت را در لذت است
 ۱۶ لذت را در لذت است
 ۱۷ لذت را در لذت است
 ۱۸ لذت را در لذت است
 ۱۹ لذت را در لذت است
 ۲۰ لذت را در لذت است

سبب حدوث شکایت درین نوع محبت آنکه طالب لذت است جمال استغفای
 نماید و طالب منفعت از امتوات و حصول مطلوب خود را و توافق میان ایشان
 کمتر تصور شود و اینجاست که پیوسته عشاق تشاکی و مظلوم بهشتی خود
 ظالم باشند چه استغفای لذت نظر وصال تعجیل خواهند و در مکافات آن به
 تأخیر کنند و این نوع را محبت اوست و خوانند یعنی مقرون بلاست و محبتی که میان پادشاه
 و رعیت حاکم و محکوم غنی و فقیر و مالک و ملوک است هم بنابر اختلاف باعث از
 طرین خالی از شکایت نیست چه بر یک از صاحب و چیزی طلبند که در کسر اوقات
 مستغرق باشند و هر آنکه فقدان مطلوب موجب ملالت شود که مآذیه است و علت
 که مستلزم مضائقه است این غایب ترفع نشود و اوجیت اخراج و نشان آن
 ارتباط روحانی و اتحاد جانی است عارضه نفع و لذت و مفصل ایشان خیر محبت
 تبدیل را بآن نیست از شوب مخالف و منازعت و ملاست و شکایت خالی باشد
 نیست معنی آنچه حکما گفته اند که دوست تو کسی باشد که او چون تو باشی تحقیق تو

۱۰ بر احوال و محبت
 ۱۱ محبت را در محبت
 ۱۲ محبت را در محبت
 ۱۳ محبت را در محبت
 ۱۴ محبت را در محبت
 ۱۵ محبت را در محبت
 ۱۶ محبت را در محبت
 ۱۷ محبت را در محبت
 ۱۸ محبت را در محبت
 ۱۹ محبت را در محبت
 ۲۰ محبت را در محبت

۱۰ محبت را در محبت
 ۱۱ محبت را در محبت
 ۱۲ محبت را در محبت
 ۱۳ محبت را در محبت
 ۱۴ محبت را در محبت
 ۱۵ محبت را در محبت
 ۱۶ محبت را در محبت
 ۱۷ محبت را در محبت
 ۱۸ محبت را در محبت
 ۱۹ محبت را در محبت
 ۲۰ محبت را در محبت

[illegible][illegible][illegible]

خَيْتُ قَالِ مَا تَخْتَفُ اِنَّهُ دَوَّيَا جَالًا قَطَا كَذِيبَا و نَمَائِدِ وَاَيْنَ مَحَبَّتٍ بَادِيَةً
اعلم مراتب باشد چه غیری را درین مرتبه بشریک گردانیدن شرک محض است و مرتبه
دوم محبت الدین است که سبب صعودی اند و جود او را و این محبت تالی آن است
و هیچ محبت این مرتبه نیست مگر محبت متعلم معلم را باید که او را ازین محبت باشد
چهار مرتبه پس سبب جوهریت جسمانی اوست معلم سبب کمال و تربیت غائی
اوست و منفیص صورت انسانیت و تحقیق معلم پدر در حاست پس تقدیر آنکه
روح را بر جسم شرفست معلم را بر پدر شرف باشد پس محبت او در مرتبه فروتر است
موجب حقیقه باشد و بالاتر از محبت پدر از آنکه پدر پر سیدند پدر اوست و سرور
یا استاد گفت استاد از آنکه سبب حیات فانی است و معلم سبب حیات باقی
در حدیث ابوبکر علیه السلام مَنْ قَالَ كَلَّمَكَ مَنْ عَظَمَكَ وَ مَنْ نَزَّجَكَ وَ خَجَّرَ الْآبَاءَ مِنْ
وَأَنْ تَرْضَى عَلَى كَرَمِ اللَّهِ وَ حُبِّهِ مَنْ عَظَمَكَ مَنْ خَرَفَ فَقَدْ صَيَّرَ نِعْمَةً
و چون محبت معلم درین مرتبه از آنکه باشد محبت شارع که لای حقیقی کامل است

و درین
 بیخه بخت کافه که خندان
 کیمیل نفوس در طبع و طبع
 از حق است **ع** کسب
 و جو حقیقی باعث حصول سعادت داری
 و ملیت پس هم خند و زاری
 و چنین حال بسیار و آید
 گزارد عده آن کارون که کار
 زیر از زمین

حق تعالیٰ در وقت استقامت و پایداری
 این خدمت کبابی و جادو را فرستاد
 و در آن زمان که در میان کبابی و جادو
 نزاعی که علم و معرفت را در آن زمان
 تباہ و برباد گردانید و آن را که در آن زمان
 ترس و وحشت را در آن زمان
 پس حق تعالیٰ را در این زمان
 و در آن زمان که در آن زمان

سکه اثبات الشکر
مولوی محمد عبد الخود
برایان پیرزید «
شرفی زنده که هست مولوی
و حاجت کمال فرجانی
برگشت
بنی محمد حیدر

کتاب حساب مقادیر انسانیت
 فی اصول و احکامات اخلاق
 حقیقی باشد نفس از تو چه چیز
 خیر اول به خود و دیگران
 که نفس انسانیت را
 در این باب با خود غافل شود
 خود را از کتاب الحکمة

حاصل شود که از کتاب ملکات فاضله فارغ گردد و نفس در پرده و دستان او
 و عالم عقلی حجاب بین مرتفع نشد باشد و در حدیثی صریح و قاطع و یقیناً

ولدت سر می متحق شود بیت
 آن یار که در پرده سر از رخسار نمود

از علم بعین آید از گوش تابش
 و این مرتبه بلندترین مراتب کمالات
 و از ریخت حکما از فوق مراتب سعادات انسانی اعتبار کرده اند چه آثار هستی
 از آثار قوامی طبیعی و نفسانی و عبادت و حقایق صافی نگر و جمال این کمال نهان
 و تاسا که از خود می دهد که اینها نازل است و حق حاصل است بگذر بساحت وصال نیست

وصال و دوست طلب میکنی ز خود بگذر
 که در میان تو و او بجهت تو حاصل نیست
 دیگر گویند دولت و صل از چه یافت
 خود را گذار شستیم و دم پیشتر زیم

و از ساطع ایزد گفت چون خدای تعالی کسی را دوست دارد تعاهد کند چنانکه
 دوستان تعاهد مصالح دوستان کنند و در اخلاق ناصری می آرد که این لفظی
 که در لغت اطلاق کنند این سخن ظاهر نیست چه نظائر آن در کتاب و سنت بسیار

یعنی در ذات و حقیقت خود و در کمال
 بنوعی که من نفس مقصود

بسیار است اما حاصل

تا کمال شود و عالم عقل را در عالم

ملکوت بین بلیغ بنی آدم

میان دو مرتبه ای که از تو چه

از جانب استقبال

و در حجاب و تیره بنوعی بسیار

ملکوت است عبادت کننده از او

بسیار است از این

شاید که اشیا را در ظاهر و باطن

آنها را در جوهر نفس خود صفات

احوال آن غایب شود بعد از

زمانی که من غفل از حق

و در آن وقت که من غفل از حق

بیشتر

کمال
 عبادت و در عالم ملکوت
 بنوعی که در این کتاب

بتوسط اوصاد تواند شد از افراد موجودات چنانکه بود هست خواهد بود نیست
 تمام حقائق اعیان برپیل انطوائی علمی و حقیقت او مندرج و منبج و بهم چنانکه
 دایه شست نبوی از اشتغال بر عصا^ن اوراق و امار موجودات در مواد
 بر تلوهان ترتیب که در آن جوهر شکن^ش است از کمن قوت بمظهر فعل و اگر تم^{غیر}
 بفضای شود می آیند میخور^ش اند ایثار و یثبت و عهد^ه اُم الکتاب چون
 سلسله ایجاد بنا بر شمول رحمت رحانی بوجودات گیمانی یعنی عالم جسمانی
 که تحت تغییر و موطن تبدیل و مظهر فنون تجلیات الهی و ظهورات نامتنا^{هیست}
 رسید حکمت کامله نظم آن عالم را مگو^ل بجمری ثابت^{ست} الذات تغییر الصفات
 آن ثابت بقرآ^ن عجز به نای^ز که از جانی خنبد^{ست} ناست^{ست} جانی
 اعنی فلک و اگر دانید تا حرکت دوی^ه او اوضاع غریبه از قوت بفعل آید
 و بهر وضعی حادث^{ست} بعین^{ست} که منوط و مربوط است زاید و بهر وقتی از مبد^{ست} قوت
 حوادث که از عقل^{ست} فعال خوانند و نهایت افزا و عقولست و سلسله^{ست} وجود

[illegible]

۱۴۳۸

محقق المصنف
عبدالمجید

مفتی محمد رفیع الرحمن صاحب مدنی

فصل في بيان ما هو المشي

استاد و مفتی امامی
کامیاب و معجزه نگر
نصیب و نصیب

فارسین یعنی خوشی و خوشی

نورالدين بن محمد بن عثمان بن احمد بن عبد الله بن محمد بن علي بن ابي طالب

انسانیت کے لئے

وَالْأَكْثَرُ الْجَنَابَاتِ بِعَوْتِ بَكَائِهِ أَهْمُتْ بِهَآئِهِ بِمُقْتَضَى أَمْرِنَا أَنْ يُكَلِّمَ النَّاسَ
عَلَى قَدْرِ عَقْلِهِمْ بِمَا يَكُونُ جَامِعُ الْكَلَمِ أَوْ بِرُوحِي بَاشَدَ كَيْسَ لَا بَعْدَ رُوحِ صِلَةٍ أَوْ
إِزَانِ حُطًى أَوْ نِي بَاشَدَ تَوَحُّمِ نَفْسٍ نَاقِصَةٍ عَلَى اخْتِلَافِ مَرَاتِمِ كَافِي تَوَازُنِ تَوَدُّهِ
بِتَعَطُّشِ لَالِ كَمَالٍ بِحَسْبِ اخْتِلَافِ مُشَارِبٍ وَأَوَاقِ أَوْ شَرَعِ عَالَمِ الْوُجُودِ

درین بخانه گزاری خمی پرسی از دست
و این نخست که آیات اعجاز غایت

شریعت انوسکین علی طلبت شود
وگرمانه آرسے تو بیمانه میباش

قرآنی و کلمات هدایت سادات حضرت ختمیت نشانی که هیچکدام احکامش برتر نیست
که شباهه اندام را بقواعد آن راه طرق نیست و غایب انفصام را بمعاقده آن محال
تصرف فی گاه محکمت و گاه تشابه حقائق معانی را گاهی در توافق تنزیه بر عقل
قدسی که مبصر باز تجربه نیست جلوه دهد و گاه در ملائیس صور خیالی و شایع مشاع

و حکما نیز گاهی از کاس فیاس برآید

بر شاعرسی معروض عرض او عیت
برنگ اصحاب صو رت بوارا معنی را

امانت خود را در دست من می خیزد
 خدایا ای اله منتهی قوت طاعتی که من
 شش ماه خفته بودم در این راه
 ست شش ماه خفته بودم در این راه
 اندام من را در این راه
 شش ماه خفته بودم در این راه
 شش ماه خفته بودم در این راه
 شش ماه خفته بودم در این راه

[illegible]

که معانی آن عبارتند از
و قبول نسخ کنند
که معانی آن عبارتند از
که معانی آن عبارتند از
که معانی آن عبارتند از

[illegible]

رحمتی تحقیق و لال معانی را در شارب حریفان نبرم طلب نیز موقوفی از جسام
مغیلات شری شربت معارف را بکام مسترشدان نو نیاز رسانند گویه نشا
بخل و قبل اقناعیات قناعت فرمایند تا هر کس بقدر قدرت تهت
منمود باشند و هر چند میان این طوائف در صور اعتقاد و مخالفی باشد اما
بنابر اشتراک در امر جمالی و انقمار تحت مدبر فضل میان ایشان تعصب
واقع نشود و حکم مدبر در توجیه کمالی که مستعدان باشند متصاعد شوند و آن
مدینه فاضله پنج طائفه اند اول افاضل و شان جمعی باشند که بدین
بایشان منوط باشد یعنی علمای عاقل و حکمای کامل که بقوت ادراک از این
نوع متمایز اند و صنعت ایشان معرفت حقائق موجود است دوم ذوالاستعداد
و ایشان طائفه باشند که عوام را بکمال انسانی دعوت کنند بوجوه انصاف
از ذوالمنع کنند و بقیاسات جدلی و خطابی شعری عقاید اجمالی را
از انحراف نگاه دارند و صنعت ایشان علم کلام و فقه و خطابت و شعر است

و نصیحت نمودند
 قندید لاکم از تنبیه
 از صاحبش چون بدین اوجده افتاد
 مقتدران چون در او را کجی عوار
 از یافت سبدر و دعوت و بل
 صاحبش بریت علی اهل و عیال
 شکستند میان ایشان
 رقار از نه عیال
 از آن سبدر ابراهیم
 اگر بخود می عیال
 شد از آن عیال
 مشهورات و سولات و خطای که بسیار
 مشهورات و سولات و خطای که بسیار
 فلیات
 سبب آن آفتاب و غایت

(Handwritten notes at the bottom of the page)

در صورتی که در این کتاب مذکور است

در صورتی که در این کتاب مذکور است

در صورتی که در این کتاب مذکور است

در صورتی که در این کتاب مذکور است

در صورتی که در این کتاب مذکور است

در صورتی که در این کتاب مذکور است

بپادشاهی دیگر کنند بر همه کس رفع این طائفه شرعاً و عقلاً و آیت چهارم ثان ^ع
 که بسبب قصور منم اغراض قواعدت و مطالب حکمت وقف نشوند و آن
 برحالی دیگر حل کنند از جاده استقامت منحرف باشند و اگر این اغراض ^ع
 نباشد و اوقفت و عنا و خالی باشند میدی برشاید ایشان توان ^ع
 معاطان که بتحاق نرسیده به حاجت طلب مال و جاه عبادی کاؤ
 اقدام نمایند با غالیط مومنه باز و قاحت و کان خود فرشی نهند و خود را
 و انایان بجوم نمایند و حال آنکه خود تمهید باشند نیست آنچه از اصناف نوابت شهر ^ع
 ملحه چهارم در سیاست ملک و آداب ملوک اولاً بسبیل تمهید نموده شود
 که مرتبه سلطنت از جلال نفس الهمست که از خزانه الطاف نامتناهی ^ع
 افراد و مجاهد عباد از رزانی شده چه مرتبه باین سید که حضرت مالک الملوک
 یکی از خواص عباد خود را در مسند خلافت خاصه ممکن داشته از انوار عظمت ^ع
 پرتوی بر احوال او اندازد و تعیین مراتب و حقوق کافیه بنوع بر می حکم انوط

در صورتی که در این کتاب مذکور است

در صورتی که در این کتاب مذکور است

در صورتی که در این کتاب مذکور است

در صورتی که در این کتاب مذکور است

در صورتی که در این کتاب مذکور است

در صورتی که در این کتاب مذکور است

در صورتی که در این کتاب مذکور است

در صورتی که در این کتاب مذکور است

در صورتی که در این کتاب مذکور است

در صورتی که در این کتاب مذکور است

در صورتی که در این کتاب مذکور است

در صورتی که در این کتاب مذکور است

در صورتی که در این کتاب مذکور است

در صورتی که در این کتاب مذکور است

در صورتی که در این کتاب مذکور است

در صورتی که در این کتاب مذکور است

در صورتی که در این کتاب مذکور است

در صورتی که در این کتاب مذکور است

در صورتی که در این کتاب مذکور است

در صورتی که در این کتاب مذکور است

در صورتی که در این کتاب مذکور است

در صورتی که در این کتاب مذکور است

در صورتی که در این کتاب مذکور است

در صورتی که در این کتاب مذکور است

که بخورد ریزه که از چشمه پیرونی گیرند گنج خسروی معمور توان کرد و ایامی طبعی که از دست موری تحفه نمایند سفر سیلانی ترتیب توان نمود و سار خودی که مر سوسه
بجوب از مال مظلومان بنیوستانند مال آن جز نالد از نایب باشد پالیه شراب که از
خون لب بچارگان کینند از خنده آن جز گیرند خونی حاصل نیاید و از شراب
آن جز خمار آرام دست نام زاید از در افعیه سیری که بغارت برسد دروغ
توان ساخت و اگر کند دوجی که از محتاجی تالاج بر بایند پس سند شهریار
حاصل توان کرد و سیری که از مال تیمان بی سامان با دفع تیر قضا نشود جو
که از وجه گدایان میان سازند و دفع تیغ بلا گردد و بلکه از سهام حوادث زمان حاصل
امان یافت که باطن پاک دریشان صافی دل پناه آورد و وصول نهایت تقا
و مرام بلند متببی را دست او که در وقت توجه اسفار و اتمام اموال و خطایه و
از خاطر میماند و ساکنان خانقاها و هست تاج سلطنت بر سر مدی قرار یافت که
مرا و از خاطر میسر بایان تاج بخش طلبیه تخت خلافت مستقر بایان باشد

فدایین فخر اول کون
بای سوزنده فدا
فدای فدا ای کون
سوی سلطان اراده

گلگون نام ای کون
ای کون ای کون
ای کون ای کون
ای کون ای کون

ای کون ای کون
ای کون ای کون
ای کون ای کون
ای کون ای کون

بر در سیکده زندان قلند رهند	اخراج گدایان انکول دیروزه کرد
خشت زیر سربدار کشت خرا	کستان دهنده افشرا بنفش
جفت کشتان سعادت از بی بجا	بست قدرت نگر منصب صاحبجا

ای کون ای کون
ای کون ای کون
ای کون ای کون
ای کون ای کون

گلگون خوشخرام و شبیدیز گام اشب صبح و دهم شام بطول صاحبقران
 بنده نهضت باد پای پشیمون کباب صلاح دل و فراغ بال عاجز کن بال
 باشد عنایت لم یزلی بغوص کیت باو پای و سینه جهان چای ابرش آفتاب و خنک
 ماه در قلعه بخیر و تقوی لیل گیتی ستانی کشیده در میدان معاد و رفت نصیب
 از سحران عالی مقدار بر بوده باو متع احوال سلطانین گشته و مشایخ و دولت
 جسر خانانی ظل یزدانی شاه عدلست تحقیق این غی و تصدیق این دعوی اگر
 وید و اعتبار کشوده رنگ غفلت از این بصیرت ندود و باشد در صاحب است
 بقانون عدل متمسک بود و عایار اجافوزندان و بوستان اندر حرص حال
 مقصود قوت عقلی گرداند و صاحب است ناقصه تمسک بقواعد ظلم نماید رعایا را

ای کون ای کون
ای کون ای کون
ای کون ای کون
ای کون ای کون

ای کون ای کون
ای کون ای کون
ای کون ای کون
ای کون ای کون

۷۶

روزگار کی تعلیم

ایده

فردریکسین ۱۲

علاقم و فواید گفت که با او

در خانه‌ای که با او بود

افسانہ دہلی

در فیض محفل قدس و انوار
در عین غایت

بر قانون عدل رود و هر یک از طبقات مردم او در مرتبه خود و ادوایشان را از مرتبه
تصدی طلب یا دینی منع نماید آیه که ملک با نظام باشد اگر برخلاف این باشد
بر خلاف راداعیه نفع خود غالب آید با ضرر دیگران برخیزند و بواسطه اوضاع و احوال
رابطه الفت انحلال یا بدستبرد معلوم شده که در لایحه امیسان اصحاب آن موافقت
و ملوک سیرت است می نمودند و در زاید بود و چون علم و عدل میان ایشان
شده وی بزل و نادر چه بمقتضای مقدمات سابقه این مان طریق سلاطین
پس چون پادشاه اتباع او در ظلم کوشید کسی را نیز راداعیه ظلم که در فطرت کنون
بحرکت آید و میل بغلبه کند و چنانچه تقریر یافت وحدت علیه جمع نگردد پس هر
سودی بفساد مزاج عالم شود و گند آگفته اند که الملك تقی مع الکفر و لا تقبی مع
الظلم حکما گفته اند و دولت را بدو چیز گاه توان داشت یکی تبالف اتحاد میان افغان
و دیگر بنا بر اعت و اخلاق میان شمنان چه گاه که شمنان به دیگر مشغول باشند
ایشان را فراغت قصد دیگری نباشد از جهت این اسکندر بر ملک در اغلب و اکثر

[illegible]

وَقَدْ تَعَيَّنَ أَنَّ سَائِرَ مَا كَانَ سَمًّا يُكَيِّدُ

که هر یک از این دو حق خود را کند و در صورتی که هر یک از این دو حق خود را کند و در صورتی که هر یک از این دو حق خود را کند

بیان موافقان الف و ا و ک
مکتوبه ابده دشمنان دولت ارفع کسند و انحال

الشيخ محمد بن عبد الله

١٠

سبب نگاشت این
روزگار است و این
بیان فغان اینک
هرگاه از این
عالم

۲۸۲
شماره اول از نشریه علمی و ادبی
تألیف و تدوین آقای دکتر محمد علی
میرزاغریب
چاپخانه مطبعه علم و ادب
تهران - خیابان ولیعصر - پلاک ۱۰

و مضامین گفته اولی اینست که جمعی را که امید اصلاح ایشان باشد باید و جمعی را که امید اصلاح ایشان نباشد اگر شریک ایشان نباشد باید که از ایشان جدا شود و جمعی را که امید اصلاح ایشان نباشد اگر شریک ایشان نباشد باید که از ایشان جدا شود

ازالت شریان شمعاً و عقلاً واجب باشد لطیفی که صلح او را در طرف دفع

تصنيف

در این کتاب از احوال و طب اهل یتیم است دوم فیدوان منع از

دریست سوم می دانست دخول در تمدن اگر باین مورد منع نشود

در جواب اول او خلافت و اطاعت اهل ایشان را که بقطع عضوی که الت شربا

سل سبت پافوزبان بابطال حسی از حواس گفتا نمایند و حق آنکه درین

بریت حق باید نمود و خود را شرعیه از قطع قول و عمل خود اقامه نمود و

را ده بران مختار میده و حرفه و قیسمت شغیر و ایشا فیه ظان قتل

و نیز از آنکه در این کتاب آمده است که

سبب نباید بود از آنکه سرعاً سخن باشد رسم بر و نباید کرد و چنانچه

ماخذ بهار فیه دین الیه میخانه طیب اسی سلامت باقی اعضا مط

تحریر دیوید کسکین

انجمن
دانش
معلمین
باز
عضو

در آن تائیدی تواند بود و بعضی مخصوص بشخص احد است و از غیر سراسر نمیگذرد
قدف پس بر آینه منوط بطلب عنوان شخص باشد و بعضی که در آن حال سراسر
و عدم آن هر دو قائم است منوط به نظم و رای سلطان تواند بود و آنچه سراسر
صاحب اولی و اصلح داند اعمال فرماید و ایرنجاست که اگر مقتول را وراثت
نباشد و وراثت او متعلق به بیت المال باشد حکم آن منوط به صلیت سلطان
اگر خواه قصاص فرماید اگر خواه عفو نماید و رعایت عدالت و قنق قسط گردد
که سلطان بنفس خود بقتل احوال رعایا بفرماید هر یک را بحق خود از ازار
و کرامات فاخر گذراند و تحقیق نمغنی آن تواند بود که رعایا و مظلومان را در وقت حاجت
راه بسطان باشد و اگر همه وقت میسر نشود و روزی معین ارباب حوائج را ببرد
تأبلی و همه عرض حوائج و دفع سوائج بر حضرت سلطان نمایند و کول عجب راقعی
معین بود که طوائف عوام را بارعام بوده و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
و آله وسلم فرمود که هر کس که استدعا و لایت امری از امور مسلمانان یا تو فو فیض

[illegible]

احسان کدانی
صفایا شریک
فخر ادا کردن
اشراک

عقل خالص را در عالم سبب نیازی
 گرند **عقل** و **عقل** و **عقل**
 سبب نیازی را در عالم سبب نیازی
 سبب در نظامی که در عالم سبب نیازی
 است و در نظامی که در عالم سبب نیازی
 خصوصاً در نظامی که در عالم سبب نیازی
 این را را با فطرت و عاقل نیست

و نظم امور را و کنی پس باید که رعیت را با التزام قوانین عدالت و کتاب
 فضیلت تکلیف فرماید چه چنانکه قوام بدن طبیعت است و قوام طبیعت نفس
 و قوام نفس بعضی قوام مدینه بلکه است و قوام ملک بسیار است اما سیاست
 حکمت که عین شریعت است و اما موجد و مبرمج شریعت باشد انتظام حاصل
 تواند بود چون از ان منج قویم انحراف یابد بجهت و فتن ملک بر و افراط
 گوید **أَخْضَطُ النَّاسَ مَحْفُظًا** یعنی شریعت را نگاه دارا شریعت ترا
 نگاه دارد و چون از قیام مصالح عدالت فارغ شود و غمان همت را بجا بیاورد
 و همان منعطف سازد و هیچ نصرت اشرف از فضل و احسان نیست چنانچه
 بتفصیل همین شد و در احسان نیز رعایت مقادیر استحقاق باید نمود و باید که
 احسان قرین بهیبت و خشم است باشد چه با سقوط بهیبت احسان حسب نهضات
 زیر و ستان و از دیار طمع ایشان گردد و اگر بمثل سراج تمام ممالک یک
 کس دهند راضی نشود و اسطرطاط لیس اسکندر ریاست کرد که باید که مظلومان

در دنیا که در نظامی که در عالم سبب نیازی
 نه نیست که در نظامی که در عالم سبب نیازی
 حق بجانب عدالت است و شریعت
 در سر و زاری باطنی علی بن ابی طالب
 نگردد که در نظامی که در عالم سبب نیازی
 همه اگر است و نه نیست
کرامت انسان
 علی را پسندند و پندارند
 بهیبت و خشم و عین و فتن
 از آن بگویند نگاه دارا شریعت
 گفت و نوازند که در نظامی که در عالم سبب نیازی
 خوارست بر کس از او بزرگوار
 دارند و بر کس از او بزرگوار
 بجان او از خود در هیبت دارد

شانه افشاری
 بهیبت از کس
 از کس از کس از کس
 شرم و خوار و خوار
 شرم و خوار و خوار
 شرم و خوار و خوار
 شرم و خوار و خوار
 شرم و خوار و خوار
 شرم و خوار و خوار

از تو نیست بسیار باشد تا عرض حاجت تو اند کرد و لشکران و متجربان از تو
بسیار باشد تا بظلم و جور اقدام کنند حضرت سید المرسلین علیه الصلوٰه و السلام
بکلام آنکه منظر انوار تجلیات جلالی و جمالی و محبتی اما عظمت الهی و نهایت
بود مهابت و مرتبه و شت که ابوسفیان در وقتی که بنود مسلمان نشسته بود
معاهده و آنحضرت آمد چون باگشت گفت الله که من ملوک و اقبال
بسیار دیده ام و از هیچ کدام این عب و هیبت در دل خود نیافتم و لطف و لیا
بدرجه که روزی نی پیش آنحضرت آمدم و خواست که عرض حاجتی نماید و بنام
آنکه انوار قدس که از روزن نفس مقدس حضرت مصطفی بر چهار دیواره منظر
منعکس شده بود و شتی هر چه تا متر در آن زن ظاهر شد حضرت چون بر
اطلاع یافت فرمود ترس که من ایستنی از عربکم که قد میخور و قصد آن حضرت
تسکین عب و مهابت از دل آن زن و ن بود تا عرض حاجت تو اند کرد و لشکران
و تواضع با سکیان وزیر و ستان از اخلاق که راست و از وظائف ملوک آنکه

کشتن بودت بدین حد خوش شادمانی
 و بگویند خوش خواران غلامان
 چو کمر در تنم نعل سکنان بنیاد
 ازینش در جودش آویز و خواران
 دانش بخانی یعنی کیم امانت
 قیود زنش به معنی گشتی کاران
 آفتابش کرده کار و دار و دار و دار
 حاجت بریان کرد و بخور و پادشاهان
 گوشت آورد و رنگ تمام از دست
 شک شود و باغش تمام از دست
 مجاز و مقبول کار و خور و دار
 زانوی ازین و ازین و ازین
 گفتن باینست این هر دو
 گفتن اگر موی نیست
 خوار با پای چشم

مشتیست اگر موی نیست
نشان باید بیخ چشم آید
کاشند در آفتاب
این موی را که نمیشود
چرخ بازیگر نیست
سبب دل نشود و شکر
موجب ماتم نگردد
محمد عبدالغفور ساری

مجله ادبی و فنی

پیشرفت ادبی و فنی

ادبی و فنی

ادبی و فنی

ادبی و فنی

ادبی و فنی

ادبی و فنی

ادبی و فنی

ادبی و فنی

ادبی و فنی

ادبی و فنی

اسرار خود را پوشیده دارند تا بر اجالت فکر و نظر قاهر باشند و از کید عاقل
 محفوظ و حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم چون بغیر غم فرمود
 مردم را بگمان انداختی که بجای دیگر میر و بانکه ساحت قدسیه آنحضرت از عجاوین
 کذب بری بود و بگمانین طریق سلوک فرمودی که اگر شما بجای میل داشتی
 از مردم تنفس را نازل جانب دیگر فرمودی و تحقیق احوال آنخاندوی نامم
 بگمان افرازدی که مگر قصد آن جانب از مدح و کما گفت آنکه که طریق محافظت
 اسرار با احتیاج به مشاورت نیست که با صاحب عقل و کیاست مشورت کند از
 ارباب عقول ضعیفه مستور دارد و بعد از بیم غریت با فعالی که ظاهر اصدان می باشد
 اقدام نماید و در آن نیز میانه نگیرد تا موجب تهمت نشود بلکه از با فعالی که
 همان غم باشد خلط نماید و تفحص حال دشمنان هیچ حال تغافل نفرماید و باین
 و متجسس امور ایشان گماشته دارد و از احوال ظاهر و پنهان ایشان استنباط
 احوال باطنیه نماید و در اطلاع عبرت ائم ایشان تنفس از روشی که قبالت عقل

و از حضرت عیسی علیه السلام که فرمود که غم را فرمودی و تحقیق احوال آنخاندوی نامم
 از عجاوین کذب بری بود و بگمانین طریق سلوک فرمودی که اگر شما بجای میل داشتی
 از مردم تنفس را نازل جانب دیگر فرمودی و تحقیق احوال آنخاندوی نامم
 بگمان افرازدی که مگر قصد آن جانب از مدح و کما گفت آنکه که طریق محافظت
 اسرار با احتیاج به مشاورت نیست که با صاحب عقل و کیاست مشورت کند از
 ارباب عقول ضعیفه مستور دارد و بعد از بیم غریت با فعالی که ظاهر اصدان می باشد
 اقدام نماید و در آن نیز میانه نگیرد تا موجب تهمت نشود بلکه از با فعالی که
 همان غم باشد خلط نماید و تفحص حال دشمنان هیچ حال تغافل نفرماید و باین
 و متجسس امور ایشان گماشته دارد و از احوال ظاهر و پنهان ایشان استنباط
 احوال باطنیه نماید و در اطلاع عبرت ائم ایشان تنفس از روشی که قبالت عقل

کتابخانه عمومی
 تهران
 شماره ثبت ۱۳۵۷
 شماره قفسه ۱۳۵۷

که در این کتاب نوشته شده است
در وقت بیاض شدن رنگ از این
بزرگترین نقطه در میان
که صاحب ناموس
که آورده که در کتب
نوشته شده است

که در این کتاب نوشته شده است
در وقت بیاض شدن رنگ از این
بزرگترین نقطه در میان
که صاحب ناموس
که آورده که در کتب
نوشته شده است

و قیاد و شاهی لائق نه اگر دفع باشد و قوت مقاومت داشته باشد محمد
باید که در بطریق کمین یا شخون بسر دشمن رود و اگر با دشمنان که محاربه ایشان
در بلاد ایشان واقع شود مخلوط باشد اگر قوت مقاومت نداشته باشد در بدست
حصون خند قدامت یا تمام مرعی باید دشت و بهمان اعتماد باید نمود و چنانچه
کل محصور یا خود بلکه در سریع باب صلح ببدل اموال و استعمال حیل توسل باید
و از برای تدبیر امورش کسی اختیار نماید که در وصفه باشد یکی اشتها و اشتیاق
دوم حسن تدبیر و یکاست سوم تجربه حروب و مهارت و اتم شتر اطرب میقت
و تعلیم احوال خصمست بحاسوسان کاوان و رعایت عبطه و صرفه در آن چه
بی رقب نفسی ظاهر شکریان آلات را در معرض هلاک و تلف آوردن مستحسن عقل
نیست و حکما گفته اند که بحصار و خندق توسل نباید جست الا در وقت اضطرار
باید شد پیشانی این محمول عمر بشود و موجب جرات دشمن چون کسی در ج
بشجاعتی ممتاز گردد و انعام و اکرام و مبالغه بسیار باید نمود و مکافات حسن
او را

که در این کتاب نوشته شده است
در وقت بیاض شدن رنگ از این
بزرگترین نقطه در میان
که صاحب ناموس
که آورده که در کتب
نوشته شده است

که در این کتاب نوشته شده است
در وقت بیاض شدن رنگ از این
بزرگترین نقطه در میان
که صاحب ناموس
که آورده که در کتب
نوشته شده است

بای اینچنین
در آستان احوال

پس که در باب طاعت

عقود و دیگر

ای که اگر از این

عقود و دیگر

ارکشی طاعت و دیگر

این عقود و دیگر
شده در باب طاعت و دیگر

شده در باب طاعت و دیگر
شده در باب طاعت و دیگر

شده در باب طاعت و دیگر
شده در باب طاعت و دیگر

شده در باب طاعت و دیگر
شده در باب طاعت و دیگر

شده در باب طاعت و دیگر
شده در باب طاعت و دیگر

شده در باب طاعت و دیگر
شده در باب طاعت و دیگر

شده در باب طاعت و دیگر
شده در باب طاعت و دیگر

شده در باب طاعت و دیگر
شده در باب طاعت و دیگر

شده در باب طاعت و دیگر
شده در باب طاعت و دیگر

قوت اتم باشد حسن عفو همیشه ظاهر گردد و مامون که در وسط عقد خلافت و در طاعت
 انظم جلالت بود گفت که اگر اهل جرائم بدانند که مراد عفو کردن چه لذت است
 جرائم را تحفه پیش من آورند و بحق کمال انسانی در خصلت بصفات بانی است
 و مقتضای لذلک خلقتم غرض اصلی از ایجاد عالم و آدم ظهور جو و حق تعالی
 و رحمت عفو الهی مقتضی جلوه ظهور در مطاعی و مصلحتی و مصلحتی است چنانچه
 در حدیث است که اگر شما گناه کنید حضرت حق تعالی طائفه دیگر میافزیند که گناه کند تا
 رحمت بی علت او در مراتب عفو بجای نماید پس حق تعالی عفو شش مرتبه میدهد
 که منیع خیر است تواند بود و چون رای بر این نامی ملکت و دای حضرت سلطانی
 بانی اساس جهان بانی ثانی حضرت صاحبقرانی مشید قواعد کشورستانی را
 و قائل رسوم سلطنت و حقایق آداب مملکت و ایالت و عوام و املاک و سرحدات
 غرائب احکام ملت از تلقین لمعم قدسی فیض فضل نبوی بی وساطت تعلیمات
 کسبی و تعلیمات انسی حاصلست و نفس مقدسش بر تریب بلند پایه و علمنامه من لدنا

فوق العادیه
در باب طاعت و دیگر

لا تعجل

و دنیا و اهل و ولد بوجو علی ایشان مربوطست و گمانیکه در عدا و خدام ایشان
 باشد باید که بخوبی و برزیاوتی قربت تجاسر نمایند چه صحبت سلاطین با دخول
 و راقش و مخالطت بشیر تشبیه کرده اند و الحق رعایت آداب ملائمت سلاطین
 کاری صعبست و هر کس امکانت ارتیاض آن نیست بعضی مشایخ طریقت
 گفته اند که کسی که خدمت سلاطین نکند باشد و تعلق نوزیده از و سلوک طریقت
 نیاید چه بقضای الشیطان مطلق الله عایت آداب مجلس خاص نمودن سبب
 نفس و رعایت رسوم طریقت گردد و هر که در حضرت ایشان مجال تقریب یابد
 باید که بجاری که با نفوذست مشغول باشد و بفضل در دیگر کارها داخل نکند
 و التزام ملازمت بر حجبی کند که هر وقت که او را طلبند حاضر باشد و از ثقل حضور
 که موی بسامتست محترز باشد هر چه از ایشان صادر شود و از آن رو صدق
 مع گویند نه بر جنفاق چه هر چه وقوع یابد البته از او حجبی محصل نخواهد بود پس
 استنباط آن چه نمایند و از آن رو استحسان کنند و اگر کسی از مرتبه نصیحت ایشان باشد

قدرت و قهری درین منجی پذیرا من
 و معزات من عظیم و شایسته و دراز انداخت
 ضمیمت بکرم کار سازی تمیز گارای
 باوشت گشایدگان خوار و بکنند و طاعت
 غرض نیادی و شهادت باین نام تو زین برشته شاه
 بهر جان بدیده که کار می او با حق زبیر است
 و در طریق اجل در راه کبریا
 و چون بریت کنه نبی محل عقوبت و ثواب
 بسیار می باشد و بسیار است
 محبت و باوشت و امانت و با جلال و کرامت
 و کرامت که عبادت او است و نصف از او
 از خدمت و کرم و عین او است و در
 و یک که آن است و شایسته است و در
 بسیار و در تباری و در
 و در دایمی و در امانت و در
 و در دایمی و در امانت و در
 و در دایمی و در امانت و در
 و در دایمی و در امانت و در

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۴
 علم غفران بر این کبر
 ریاضی دانی چقدر دوار دارد
 چو بنی بر ابدان قدرت
 چنان نیم کر که سوسم قدرت
 روزی که تو گر بگردان دهی
 ز تو قطع هر نفس اراد
 خاص سلطان بود خدا را
 هر چه بنی بر این کبر
 عارفان بنی بر این کبر
 بدویش بر این کبر

[illegible]

و بعضی تحقیق و دروغ نیست
افتتاح ارباب محبت کند و در آن
در همه حال اعتماد افشانید و مجرب
از زبان الحق توان لیست هر
چیز را که گمانید بدین روش افشانید
از

علاء ای شایسته ایران تو بهرام است
غنیای ایران تو بهرام است
دلاکاران دلاور تو بهرام است
برایان صحیح باشد
دلاکاران دلاور تو بهرام است
غنیای ایران تو بهرام است
علاء ای شایسته ایران تو بهرام است

[illegible]

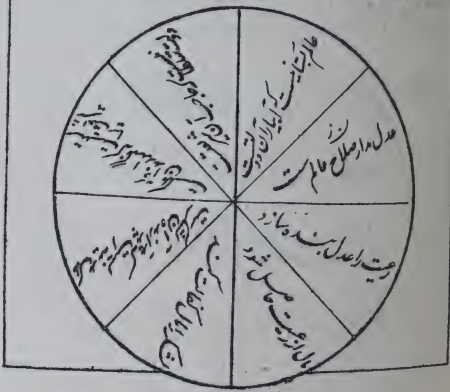
ای حکیم باید که پادشاه بلند مرتبه صاحب امانی و صبح شیرین بان آواز
باشد سخن کم گوید و بار ازل نشیند چون یرون آید نیت لایق منصب سلطنت
بکار دارد و چنانچه از دیگران ممتاز باشد و رعایت بزرگانان که از بلا و عیب
بملکت آیند واجب اند ما موجب انتساب نصیب جمیل و صل قلوب و کثرت
تجارت شود بان سبب ملک معمور گردد و باند کم مساحت که بایشان کند نفیسا
یابد و خنده بسیار کند چه کثرت خند همیشه و قارار از دلها برود و مدح پیر
و ضعف حرارت غریزی شود آبی اسکندر شهوت حریص میاش که آن خوا
خنازیست چه فخر باشد چیزی که حیوانات خسیسه در آن توراج باشند و از
دران مودعی بضعف بدن نقصان عمر است بدب کسب اخلاق زین
از احوال سگینان ضعیفان غافل بمش و تفقد احوال ایشان واجب
که موجب ضایع خلق و جذب قلوب خلایق است جو بخلات و خیر که تا
خسک سال بوصله نشیند چنان که اهل صلاح از توهم بپسند اهل فساد

[illegible]

نمودن جای استغنیای یونان و
عقله ای در باب الفتح شدگان چنان
تله عیب بافتح شدیدی را فتح
غلل الفتح را شعله ای را از جوی
از عیب بود تو در آن کرشمه
آن موجب حسن خویش
نگاه داشتند و قلم خود
بعضی دیگر که
خالف

عقل و شعور
دانش و علم
دانش و علم
دانش و علم
دانش و علم
دانش و علم
دانش و علم
دانش و علم

و بعد آسمان زمین قائم شده و بعد آن غیر آن معیشت اند و عدل صورت
و بعد آن ملک قلوب و قاب آن شد ایل گفت اند عدل سلطان است
خسب زمانت سلطان عدل نفعت امرط و ایل و بعضی اجاب بر مانی تو
که ملک عدل و برادر اند هیچ کدام ازان گیر سخنان نیست ازان میگوید که
کیفیت ارتباط سبب نظام عالم به دیگر صورت اثر شریفه وضع کنیم تا صورت
توالی تشابک ایشان محسوس می شود اگر دوزید این کتاب و خلاصه
مطالب آن این است اگر بغیر آن تو فرستادی کافی می بود صورت دایره



و بعد آن ملک قلوب و قاب آن شد ایل گفت اند عدل سلطان است

۴۴

و بعد آن ملک قلوب و قاب آن شد ایل گفت اند عدل سلطان است

و بعد آن ملک قلوب و قاب آن شد ایل گفت اند عدل سلطان است

و بعد آن ملک قلوب و قاب آن شد ایل گفت اند عدل سلطان است

و بعد آن ملک قلوب و قاب آن شد ایل گفت اند عدل سلطان است

و بعد آن ملک قلوب و قاب آن شد ایل گفت اند عدل سلطان است

و بعد آن ملک قلوب و قاب آن شد ایل گفت اند عدل سلطان است

و بعد آن ملک قلوب و قاب آن شد ایل گفت اند عدل سلطان است

و بعد آن ملک قلوب و قاب آن شد ایل گفت اند عدل سلطان است

و بعد آن ملک قلوب و قاب آن شد ایل گفت اند عدل سلطان است

و بعد آن ملک قلوب و قاب آن شد ایل گفت اند عدل سلطان است

و بعد آن ملک قلوب و قاب آن شد ایل گفت اند عدل سلطان است

راقم این شش براعت شوار و به ششم این عقد نفاست آنا فقیر جانی محمد
 بن اسعد و انی میامن است خاقانی و آثار تربیت سلطانی خود را در ده وارد
 استغفار خدایه شوارق لمعات انوار خاطر حکمای ما در ادوی الایدی و الابصار آورده
 لوامع الاشراف فی مکارم الاخلاق که سالکان مسالک استکمال بنیانی
 آن شمع هدایت پر تو را طلمت نقائص طبیعت را به انوار عالم قدس و بهت
 تواند برد و فیض خاطر خورشید را ایشان اقتباس نمود و در وقتی که غرض
 غزایه بخوابد جمعی بود اعنی سلطان اقلیم چهارم فلک و الکافی منقلب شدی
 برسم قشماقی نزول فرمود و عالمان توانی نامیه را از تصرف و داخل طبیعت
 عزل نموده آید چون دیده اعدائی و ملت خاقانی اشک باریدن گرفت بلکه
 چون گفت دیانوال سلطان فیض انعام عام بهزایار و قطار را نید گونی را
 هرگز که در خوانه خزان جمع آورده بود و در ستم سلطان رنجت اکنون لالی قضا
 مظهر طبعش شارجی نهید عساکر منصوره را از داخل جزیره عمان بر سر آمد

[illegible][illegible]

همیشه باشد
مقتضایین معنی طبع
که فقط بوی نیست که این
ماده

سید احمد علی
مفتی صاحب
کرمیہ

بیت النکاح

الحمد لله رب العالمين

جنت

مکتبہ

بسم الله الرحمن الرحيم

از بیم سیاست ایشان چهره کاظمی کرده و متقاضی^ش از انکه بواسطه جند سوز
تبع کشیدن متهم^ش از سیب^ش تا اینجا^ش نبدرن شویماه برآرد و عمارت
ایشان بنیاد میدو بر انداخته و بنا می فاهیت و استقامت را اسای نوسالاجرم می نام
واللهیالی امداد فتح متولست و از اطراف عالم و اکناف اعزیم قبال از زور و بر سر
بندگی و انقیاد بمنده الله تعالی تا سالکان ملک و بحر بر نهائی خورشید و ماه از
در طاعت مهاک بیرون می آیند و در بحر جهان را با نوار محمد عدالت این جوشید
خورشید انباده و این خورشید عالم پناه که یکی نقطه موآره خلا و یکی اسطی قلا^ه
سلطنت و قسنت منور و اراد و جهانی را از میان این نار قرآن سیدین فلک جهان انداز^د
و انظار نیزین سپهر کاظمی بفضای مطالب سانا و اللهیم کننا عبادک فی
ظلال الرافیه فکنهم علی سریر الخلافة و کما انفاضا علی ابنی نفع الانسان الی انفعال
و ان احسان فانه یما یخبر فی الشائید و الاتینان یحیی عین الاعیان محمد و آله و صحبه
و اولاد^ه

و از نهاد
 نقد و بی باغی
 بیت و ترنیم
 غزلت و سحر
 بیتی و مرغان
 و نایب
 و تنگ
 و شاعر
 و نقیب
 و باغی

۱۲ غنایت روزگار بر شما
حق الفتح کا لقی اختیار کیا
فی القاسوس
ای بار خدایا خدایا حادہ
آن ہم دودہ گان گزار
سایہ ہر بانی خدایا
آن ہم در دربار خدایا
دیناں کے لئے خدایا

خفت خانه خفته
 ویداران ادو که از
 محبت است و دل او
 بوی خود است که نامش
 دامن خفت خفته
 آن به دور بار خفته
 دل دامن را پس مدد
 بیاور دامن را

مجید ۱۱ کبریا دل نشین و دل پیروز
 یعنی خیال آن صاحب کز خوش
 بود و آری او در
 و فتن و غوغا عالم را در
 زان که جمع ازین یعنی
 کنده و گشت مجاز
 عالم را جام
 صیغ فاعل و کسر زیم
 و شایع با می خدای پدید

۱۰ جزای تقصیر
 ۱۱ جزای کسر
 ۱۲ جزای نقص
 ۱۳ جزای جبر
 ۱۴ جزای غلبه
 ۱۵ جزای تسلیم
 ۱۶ جزای خواران
 ۱۷ جزای خواران
 ۱۸ جزای خواران
 ۱۹ جزای خواران
 ۲۰ جزای خواران

طایفه ادراک خواص هم ثابت زود ندارد و در مظهری روح نفعت مطابقت باک نمود
 خارج از غیر امکان پذیر است و نظر بر آن طبع و الای گوهر درج لطف مروت است و تخریب
 برین خلق و نفوت خود و در مظهر و در صاحب فهم و شعور مثنوی اول کشور و مسکین خوان
 طبعش نمود و محل معضلاتش حراله انا فیض شامل علامه زمان مقبول حضرت سبحان
 عده علمای شریعت پناه زبده کلامی طریقت و سنگا و قبله ارباب متقین کعبه
 اصحاب قین مولانی و استاد و جمیع لوی محمد باو علی صاحب اسکنه الله را بخوان
 و آقامه مقام الرحمة و الرضوان فرمود حضرت شان ایا یک نسخه بقابله منع کشید
 مطبوعه و مکتوبه تصحیح فرمودند و از اختلاف الفاظ عبارات هر چه لیاقت صحت
 و صواب داشت از ابرجانبیه بطور نسخه ثبت نمودند پس از روزنامه روشن بیا
 دست خامه را به تجلیه عاقلین من معانی کشیدند و کشف بقا از وجوه شادان
 مضامین قیقه آغازیدند همین که خواص تحقیق از عنوان کتابت ابجدی نسخه دهم
 درخشد آفتاب عمر شریف حضرت شان فل مغرب عم گردید و عالم تصحیح و تحشیه

۱۰ جزای تقصیر
 ۱۱ جزای کسر
 ۱۲ جزای نقص
 ۱۳ جزای جبر
 ۱۴ جزای غلبه
 ۱۵ جزای تسلیم
 ۱۶ جزای خواران
 ۱۷ جزای خواران
 ۱۸ جزای خواران
 ۱۹ جزای خواران
 ۲۰ جزای خواران

۱۰ جزای تقصیر
 ۱۱ جزای کسر
 ۱۲ جزای نقص
 ۱۳ جزای جبر
 ۱۴ جزای غلبه
 ۱۵ جزای تسلیم
 ۱۶ جزای خواران
 ۱۷ جزای خواران
 ۱۸ جزای خواران
 ۱۹ جزای خواران
 ۲۰ جزای خواران

اول کبریا فی

میں نے یہ سب کچھ دیکھا

علاء الدين بن محمد بن عبد الله

بزرگ و عظام

سید

زین العابدین

...

کتابخانه عمومی
آرامگاه

مصنف فاطمیت

نہ استعمال نہ

من مکتوبات

اموسا

عمر بن الخطاب

مفتوح

عظمتا و علم و شرف

نہایت پرستش و تعظیم کے ساتھ

جميع
ال

صفت نیکو

لایحه و تائید

فضاء

لادراو: لا ادر

سی و صفائی دار

مؤلفہ

وقت واصل

مملکت ہند

بسم الله الرحمن الرحيم

نہایت

و بار نقش اول ثانوی شمع^{له} محبت جمع فضائل منبع فو^{له}اضل و ارفق فنون عقلی نام

عند نقل حقیقت آگاه مولوی محمد عبد اللہ کہ نسبت کمالائش بلین بیچمدان پر

فوق زمین آسمانست تا فقه تعیین اتق که اگر سهوی خطائی از خاسته این سبب را خطا

سرشید با شیدا صلح این باب کمال قبح محسن و مستقیم بصحت متبدل گردید

۲
تاریخ ملوک و سلاطین
قطعه تاریخ
تاریخ ملوک و سلاطین

حسن اخلاق جلالی را هیچ کمال
بسک طبع و کشتن میانی و دوا

سال طبعش در سنه ۱۲۸۳	چشمه حیات ابدین پروان
۸۳	۸۲

تکامش		
-------	--	--

قطعه از طبع نایب جهان نامیال نشیمنی خاص به

پیشانی	پیشانی
پیشانی	پیشانی

طبع احسان بسلامی ارید
عشقه تارخ: ...

یہ سچ روئی اجلاں

۱۱. یحییٰ بن اصف
 ۱۲. یحییٰ بن اصف
 ۱۳. یحییٰ بن اصف
 ۱۴. یحییٰ بن اصف
 ۱۵. یحییٰ بن اصف
 ۱۶. یحییٰ بن اصف
 ۱۷. یحییٰ بن اصف
 ۱۸. یحییٰ بن اصف
 ۱۹. یحییٰ بن اصف
 ۲۰. یحییٰ بن اصف

طاهر نظر الشب بنگی پروا گئی آموزد مع بسط خط الابيض کشیده بر برانها
ماقب تراشیده کاغذ ظنی زرد و ظنی سفید چسبانده نصف ماه و خورشید
لوحی دور و از سیم و طلا می کامل عیار بجا و تحریر و شرف تصحیح میا کار سنگ
اینه شکل چون مطلقان قضیه حکمیه عکس مستوی کرده و این
صفت مقلوب مستوی و بیان آورده باید این آتش جانتاب بر قالب
بمالای نخل اوی امن کلیم خرد اسر میاید میضا و از خشیدن این نام اورد
بر سنگ سنگ طور چشم مور اسر میه سلمانی میا فولا و جوهر و اسود بایه
از عرق لیمو و بلور صفرا نیز بیاض از نم اسفنج با آب لولو کاغذ افس و صفی
و اجلی ابرق ابرق ابرق خرمن بزاج شفاف رنگ افکن تقطیر
مست رواق زبر جد غیرت تراشی سینه خراش و منقرض الماس بخود
الماس بگبر پیش قبه ایوان حکمت از صفائح صفر کتابت با وراق مین و
حلیه خاتون فطرت از احجار جلا پر و از طبع بمجه الامحار مضع حرف کورا

وله قطعه بی کرم پیش و سخن نام اخلاق جلای و طبع با لطف شعری		
<p>آن نیشی نیش که مثلش نتوان نیست بش بود نگاه که بجاه و شش و سر بر زده لطف و کرم و شان و جات رست از کرم ابر کرم او بس رنگ از بسکه دفایش نموا عید سیرت یارب چه قدر لولوش آموده گنجست چون باد شمالی شده خفش ز رواج از اوج گرانی خیالات بلندش عکس از پس صدف پرده گرفت آینه پا مال نخواهد چو کسے راز تر حشم والا نظری که رنگ شرف و بلندش چون عام شد از صحبت او کسب فاضل</p>	<p>در عالم ارواح و در اجسام مثالی بست مسدودش و صد آینه والی دور که گشته ز جینش مثالی بس در و نافع چو نباتات جمالی در شریطیه عهد مقدم شده تالی کز دست و زبان و قلم افشاند لالی او گشته ز کین طرف قطب شمالی این گنبد گردان شده فانوس خالی حال دل مردم بدل او شده حالی آهسته نهد پا بر صورت قالی در یافته بامیت هر سافل و عالی در قالب طبع آمده حسلان جلای</p>	<p>موجود بی تاریخ بعد سخن با گفت اخلاق جلای شده با طبع جمالی</p>

عمر از حد طبع شایع خاند
شیر از حد طبع شایع خاند

ایمان و بجزان چه کار
در لفظ نور و جلال

ارکان این صفا طبع
گفت و در اندام معراج

عاشق ز کجای گنبد کربان
عبادت خضر و زکریا

فی دایره ای که باجمه و در کرم کاظم
نور استار کرده و در کرم کاظم

که اتصال و قافیه و آهسته
و اگر از آهسته و آهسته

آیند که در کرم و آهسته
عقل و عده و آهسته

ای آهسته که در کرم و آهسته
عقل و عده و آهسته

فهرست مضامین اخلاق حسلی

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۹۴	لمعة ششم در بیان شرف عدالت -	۳	دعای دولت حضرت خاقانی صاحب نامی
۹۸	تبصره -		خله الله تعالی طلال خلافة و رافعة علی العالمین -
۱۱۱	تبصره تیسیم هذه المعة -	۱۱	تمهید سبب تالیف و ذکر القاب همایون بادشاهان
۱۱۵	حکایت -		اسلام خلده الله ملکه و سلطانه -
۱۲۲	لمعة هفتم در اقسام عدالت -	۱۹	مطلع -
۱۲۸	لمعة هشتم در ترتیب کتاب فضائل -	۲۵	تنویر -
۱۳۴	لمعة نهم در حفظ صحت نفس -	۳۱	تبصره -
۱۴۴	لمعة دهم در معالجات امراض نفسانی -	۳۶	کشف غطا -
۱۴۸	علاج حیرت -	۴۰	لاح اول در تندیباخلاق و در دده لمعة است
۱۵۱	علاج جبل بسیط -	۴۸	لمعة اول در حصر مکارم اخلاق -
۱۶۸	علاج جبل مرکب -	۵۴	لمعة دوم -
۱۷۸	علاج بد دلی -	۵۹	لمعة سوم -
۱۸۰	علاج خوف -	۶۶	تنویر -
۱۸۸	علاج افراط شهوت -	۷۷	لمعة چهارم
۱۸۶	علاج خزن -	۸۷	لمعة پنجم -

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۳۸	لمعه اول در احتیاج انسان بتمدن -	۱۸۹	علاج حسد -
۲۳۸	لمعه دوم در فضیلت محبت -	۱۹۱	لامع دوم در تدبیر منزل و در وی ششش لمعه است
۲۶۰	لمعه سوم در اقسام مدینه	۲۰۰	لمعه اول در سبب احتیاج بمنزل -
۲۶۸	لمعه چهارم در سیاست ملک و آداب ملوک -	۱۹۲	لمعه دوم در سیاست اقوات و اموال -
۲۹۹	لمعه پنجم در آداب خدمت -	۲۰۰	لمعه سوم در سیاست اهل -
۳۰۶	لمعه ششم در فضیلت صداقت -	۲۰۶	لمعه چهارم در سیاست اولاد -
۳۱۳	لمعه هفتم در آداب معاشرت -	۲۱۳	آداب سخن گفتن
۳۲۱	مغرب در بعضی لواحق -	۲۱۶	آداب حرکت و سکون -
۳۲۲	سمت اولی در وصایای افلاطون -	۲۱۸	آداب طعام خوردن -
۳۲۵	سمت دوم در وصایای ارسطاطالیس -	۲۲۰	لمعه پنجم در رعایت حقوق پدران و مادران -
۳۳۸	خاتمه الطبع -	۲۲۳	لمعه ششم در سیاست خدم -
۳۴۲	خاتمه الکتابت	۲۲۸	لامع دوم در تدبیر بیان رسوم بادشاهی و در وقت مکته
خاتمه الطبع			
<p>بفضلہ تعالیٰ بار دهم نسخه اخلاق جلالی بماء و سیر ۱۴۴۰ مطابق ماه جمادی الاول ۱۳۹۱ قمری بمقام کهنه در مطبع منشی نون کشور حلیه طبع پوشیده مقبول عالم گردید</p>			

ہدایۃ المؤمنین - رسالہ در بیان بیعت صاحبین
از ملا معین الدین -

مطالب رشیدی - از حضرت شاہ تراب علی قلی
قدس سرہ -

نفحات الانس - مع سلسلۃ الذہب لایام عبدالحی

فوائد القوائد حضرت نظام الدین اولیا معروف

فوائد سعدیہ - از قاضی ارفعی علیخان تصوف بن

مصباح الہدایۃ - ترجمہ عوارف از حضرت شاہ

محمود کاشانی -

پند نامہ عطار - حضرت شیخ فرید الدین -

منطق الطیر - از شیخ فرید الدین عطار قدس سرہ

گلشن اسرار - رموز تصوف از مولوی الزعلی

می باید شنید - رموز تصوف قابل دیدار شاہ

رفت علی -

می باید دید - قابل شنید از ملا محمد حسین -

مثنوی شاہ ابوعلی قلندر - معروف -

مثنوی شیخ بہلول - حکایات عارفانہ -

مثنوی مولانا روم - قدس سرہ مقبول عام

چار مصرعہ بخشہ ہر شش دفتر تکملہ دفتر ہفتم

شرح مثنوی رومی - از ملا بحر العلوم رح مقبول

عام سہ مجدد کامل -

شرح مثنوی رومی - از شاہ عبد اللطیف

معروف بہ لطائف مثنوی -

معدن الجواهر - مصنفہ ملا طرزی - مکالم اخلاق
مثنوی سلسبیل - بروش موعظت حکیمانہ از حکیم
منور حسین امر دہوی -

گلزار ہندی - اخلاق از راسی بہادر کھنیا لال -

مرآۃ الاولیاء - اخلاق معاشرت و مکالم عقالی کہ

جس سے خصوصاً اطفال کی ابتدائی تعلیم نفس پر

مصنفہ ملا غلام قادر گجراتی -

نکات احسانی - در تہذیب اخلاق -

مجموعہ صد پند سو و مندر لقمان - مع سعادت نامہ

رسالہ خواجہ علیہ الدناری و تحفۃ المسلوک و

نہماج العابدین -

تصوف

انفیس الارواح - از حضرت شیخ معین الدین چشتی

کلمۃ الحق - از شاہ عبدالرحمن مع شرح نور طلق از

ملا نور الدین در بیان وحدت وجود مع دلائل دفع

شکوک -

مکتوبات جوابی - شیخ شرف الدین یحییٰ مینوی

قدس سرہ

مکتوبات امام ربانی - حضرت مجدد الف ثانی

سطح الانوار - نظم از طوطی ہندامیر خسرو دہلوی

چشتی مولانا ابوالحسن فرید آبادی -

حدیقہ حکیم سنائی - معروف بہ الہی نامہ چشتی چید

کیمیائے سعادت - از امام غزالی معروف متداول

شرح مثنوی - از ملا محمد رضا معروف بہ کاشفات رضوی۔

جواہر غیبی - از حضرت مظفر علی شاہ اکبر آبادی بحث وحدت وجود و توحید صفات و تحقیق رسالت و مراتب علم و سلسلہ طریقت۔

تذکرۃ الہی - احوال شاہ مظفر علی قدس سرہ از مولانا ابوالحسن فرید آبادی۔

فتوح الغیب - مع شرح از حضرت غوث الاعظم جیلانی مع شرح فارسی از شاہ عبدالحق محدث دہلوی از شاداد فقر و تصوف میں۔

دلیل العارفین - ملفوظات حضرت سلطان معین الدین چشتی حج کردہ حضرت قطب بختیار کاکی مثنوی برعم وصال - معرفت کے مذاق میں عمدہ مثنوی۔

رسالہ حق نما - از شاہزادہ داراشکوہ مرحوم مجموعہ نکات فقر چار رسالہ نظم از مولوی مظفر علی العلام۔

حدیقۃ السلوک - از حضرت شاہ محمود غوثی

اردو اخلاق و تصوف

جامع الاخلاق - ترجمہ اخلاق جلالی۔

تہذیب النفوس - از سید فخر الدین حسین۔

اوقات عزیزی - از سید غلام حیدر خان۔

ترجمہ عوارف المعارف - کامل دو جلد میں۔

ترجمہ مولانا ابوالحسن فرید آبادی۔
خرسینہ والنش - ہوشمندی کی تعلیم از مولوی محمد کریم بخش۔

لبستان تہذیب - جامع اخلاق و ادب متر بہ نواز حاجی محمد عمر علی خان ہمدانی و زحنگ مطبوعہ نظامی و خیرہ سعادت - بجا منی لباس کی پستک کی فضل اول و آخر کا ترجمہ ہے۔ تہذیب اخلاق میں لفظ لالہ لاجی بحر الحقیقت - اصلاح نفس میں۔

آجیات - اخلاق و موعظت میں مصنفہ ناشی کامت پرشاد۔

اکسیر ہدایت - ترجمہ اردو کیلئے سعادت جامع شریعت و حقیقت متر بہ مولوی فخر الدین احمد کیلئے حکمت - حصہ اول - بیان شریف علم و ادب۔

نجات المومنین - ذکر کرامات حضرت شاہ نجات اللہ مطبوعہ مطبع پٹیار۔

تہذیب الاخلاق - مؤلفہ مولوی نجم الحق۔

پیرا میں یوسفی - اردو ترجمہ مثنوی مولانا موم کا نظم شعر بہشت اور جہنم پر اردو میں حاصل مطلب مع قواعد تصوف - کامل دو جلد میں۔

اخلاق رضی - مصنفہ قاضی محمد رضی۔

شجرہ معرفت - محشہ منتخبات مثنوی مولانا موم متر بہ سید غلام حیدر صاحب۔

BORROWER'S NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE
3248			

200
BORROWER'S NO. ISSUE DATE

392
BORROWER'S
NO. 204

430
ISSUE
DATE
12, 19

13, 20

15, 23

14, 21

14,20

15.22

$$\frac{2500}{2500}$$

5

15/11/11

249
264

[illegible]

BORROWER'S NO.	ISSUE DATE	BORROWER'S NO.	ISSUE DATE
3248			

[illegible]